1

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق لطیف الخبیر که جماعه انبیا و
مرسلین را به تنزیل صحایف و کتاب و وحی
و الهام خبردار فرموده انتظام عالم را
به اخبار این گروه والا شکوه منتظم ساخت و
اختتام این نعمت عظیمه را بر ذات رحمت
للعالمین خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله
و اصحابه اجمعین مقرر فرمود هر پادشاهی که

موافق

موافق شرع شریفش و عقل خداداد جبر
دار گشته مطابق ان بعمل آورد گوی نیکنامی
و رعیت پروری از جهان برد و هر که
خلافش ورزید خودش حیران و ملکش پریشان
و دید انچه که دید و در عاقبت جزای این
خواهد کشید انچه خواهد کشید و مثل مشهور مصراع
انجاکه عیان است چه حاجت به بیان است

نواب مستطاب معلی القاب

زبده نوئینان عظیم الشان مشیر خاص حضور فیض معمور
پادشاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف الامرا
لارد ولیم کوندش بنتنک گورنر جنرل بهادر ناظم اعظم ممالک
محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر متعلقه کشور هند سنه ۱۸۲۸ عیسوی

بعد حمد و صلوات بخدمت ناظران صاحب

بصیرت التماس است که تالیف این نسخه
بعهد فیض مهد امیر کبیر یعنی نواب معظم الیه که
اشتهار انوار فیض بخشی و فیض رسانی الجناب
بعهد حکومت مندراس بجمیع امورات وپرداخت
هر قوم مثل نیر اعظم و جرم معظم یعنی افتاب
عالم تاب قبل از قدوم دار الحکومت
کلکته تابان و درخشان بود و پس از ورود
مسعودش در کلکته و نزول بنارس و گورکهپور
که تفریحاً بطریق سیر بود ده چند از مسموعات
بمشاهده خواص و عوام رسید اتفاق
افتاد

در بیان بعضی حالات جناب فیضماب
حشمت الدوله احتشام الملک مستر

ولیم

ولیم الستنس بروک صاحب بهادر
فیروز جنگ دام اقباله

ازانجاکه ذات افاضت آیات جناب
معظم الیه از مدت شصت سال به عهدهٔ
امارت و حکومت سرکار کمپنی انگریز بهادر
جلوه افروز مملکت هندوستان است
و عالمی از دست حق پرست انجناب در
کلکته و مرشد آباد و عظیم آباد و بنارس
فایز المرام گشتند خصوص طریق فیض بخشی
و فیضرسانی انجناب با دودمان اشخاص
عظیم آباد مثل نواب غلام حسین خان مولف
کتاب سیر المتاخرین و سید نور الحسن خان
بلگرامی و زبدهٔ اماجد کرام میر عبد الحیٔ مغفور

مشهور و یادگار زمان و زمانیان است به
حسب تقدیر از مدت سی سال سایه هماپایه این
امیر عالیمقدار بعهده رزیدنٹی بنارس بر مفارق
سکنای بنارس مبسوط گردید و نیز در عهد اجنٹی
این امیر خبیر حسب تجویز گورنر ولزلی صاحب
بهادر سر بمیت مهاراجه امرت راو و
فرزند ایشان بنایک راو بهادر وارد بنارس
شدند و خبرگیری و راحت رسانی ایشان
بجمیع وجوه متعلق بذات افاضت آیات
جناب ممدوح گشت و مهاراجه موصوف
بجمعیت ده دوازده هزار مردم تا مدت
حیات خود مقیم بنارس بوده و بعمده معابد
هندوستان مثل پیجناتهه و گیا و عظیم آباد و

دوری جہم

ددري چهپر واله اباد و اجودهيا و بهم كهار
بسر كهه و سورون بدريا و هردوار و كوپر چهتر
و بندرابن و چتركوت وغيره به عبادت
پرداختند و از خبرگيري حكيمانه آن جناب
مدام بذات خود از قوم مرهته دكن نفرت
كلي داشتند و در اواخر حيات خود به
بنارس وفات يافتند و شكرگذاري صاحب
اجنت بهادر را اكثر در خطوط خود در حالت صحت
و بيماري تحرير نموده ارسال كلكته كرده اند و بعد
انتقال سر بمنت تحرير فرزند ايشان
يعني بابو بنايك راو بهادر نيز در شكر
گذاري پدر عاليقدر خود و خود نيز داخل دفتر
سركار است و بر عمايد سركار روشن و

آشکارا و راقم این تاریخ که ملازم موروثی
این سرکار فیضدار است از ابتدای
ورود دسر بمینت امرت راو بهادر
تا حال از حکم جناب صاحب اجنٹ بهادر
بمهمانداري و خبرگیری مهاراجه امرت راو
بابو بنایک راو مقرر گردیده تا حال حاضر باش
است و عمده پرورش صاحب اجنٹ بهادر
نسبت باین ذره بمقدار انکه درینوقت
بحسن وسیله الجناب سند جاگیر خود را
که صرف بنام راقم بود بنام فرزندان خودم
نسلاً بعد نسل از پیشگاه حکومت نواب
مستطاب معلّی القاب معظم الیه حاصل
گردم مخفي مباد که چون از مدت چهل سال

چه

حسب الحکم گورنر هشتنکس بهادر گاه گاه بر
سفارت و اخبارنویسی کوهستان شمال متعلقه
ریاست نیپال و ملحقه سرحد کشمیر و تبت
و چین و قلماق و تاتار مامور بودم در هنگام
سابق آنچه احوال ازین باب نوشته
بودم بنظر کرنیل کرک پاتریک بهادر گذرانیدم
شاید بترجمه انگریزی رسیده منطبع گردید
بعد ازان آنچه از اخبار کوهستان در خزینه
خیال مجتمع داشتم ارادهٔ تحریر ان منظور بود
درین وقت که بفضله تعالی نصف ممالک
کوهستان راجه نیپال بعد مصارف بسیار
و کوشمال بیشمار و قتال و جدال صلحاً بتصرف
اولیای دولت نصرت مدار درآمد و علم

معدلت این سرکار سر بفلک کشیده
بر کوه سپاٹو به کمال ارتفاع منصوب شد
و قریب به کشمیر رسیده بسرحد تبت
پیوست نوشتن این کتاب بفهم ناقص
راقم حروف واجب تر گشت اگرچه از
فرط اشتیاق صاحبان عالیشان بعید نیست
که حالات کشمیر وغیره جسته جسته بقید
تحریر فارسی و عربی در آمده باشد خصوصاً
در ضمن سفارت چند ساله که بهستر مورکرافت
صاحب مرحوم بابت ملک تبت و
کشمیر و بلخ و بدخشان و ترکستان متعلق
بود به احاطه رقم البته رسیده باشد و
علی الخصوص کاغذ نقشه انگریزی بابت

ملک

ملک تبت و کشمیر از قدیم الزمان خالی
نیست اما راقم حروف گمان غالب
دارد که مجموعهٔ اخبار پیشین مثل این نسخه
جامعه نخواهد بود و توضیح این مقال انکه تخمیناً
مدت بست سال شد که جناب مستر
هورکرافت صاحب بهادر مرحوم هرگاه
از سیر بعض کوهستان متصل جملا وغیره
مراجعت فرموده در بنارس رسیدند
از بنده در تذکرهٔ ممالک تبت بیان
کردند که عجب رسم است که در تبت
فی خانه یک زن میباشد و برای
تمام خانه کفایت می‌کند مگر اختیار
این امر بان قوم معلوم نشد که از چه سبب است

ظاهرا عقلاً چنان متبادر میگردد که
بسبب کمی پیدایش و گرانی غلات
این رسم را اختیار کرده باشند زیرا که
کثرت نسوان را کثرت اولاد لازم
است و کثرت انسان را ارزانی
غلات واجب راقم حروف
عرض نمودم که دلیل عقلی انچه ارشاد
شد بیان واقع است اما نقلاً
یاد دارم که این تعلیم از بنا رفساد
مانی نقاش است که سکنه ملک
تبت تابع دین وی گشتند بدریافت
این جواب خوش شدند و فرمودند
که حالا حکایت مانی نقاش که از شما

بشنوم

شنیدم هم در کتاب خود که بابت
حالات تبت نوشته ام درج
خواهم ساخت ازین سبب
مخطوره راقم حروف قرین
بصدق است که مثل این نسخه
جامع حالات سابق و حال نسخهٔ
دیگر نخواهد بود و احوال مانی نقاش
درین کتاب در ضمن احوال تبت
مرقوم است امید از جناب
رب العزت دارم که اول این
نسخه بملاحظه اقای نامدارم رسیده
و تشریف قبولیت یافته
بوسیله جمیله آن جناب بنظر

فیض مظهر نواب مستطاب معلی
القاب معظم الیه ادام الله تعالی
احسانه بگذرد و در صورت پسند اگر
بترجمه انگریزی رسیده منطبع گردد
باعث مزید عزت و افتخار این
ذره بیمقدار خواهد بود و بعد پسند
این بضاعت که بیش از مزخرفات
نیست اراده دارم که مجلدی
دیگر بابت احوال دودمان شاه
اوده از وقت نواب برهان الملک
تا عهد نواب سعادت علیخان
مرحوم مع تفصیل احوال وزیر علی
خان و مسند نشینی نواب سعادت علیخان

ک

که حق بمرکز خود قرار گرفته است و
اکثر صاحبان عالیشان تفصیل
حال وزیر علي را استفسار و جویان میباشند
بنویسم و در ضمن آن احوال دودمان
راجها و امراي پادشاه رس و
زمینداران صوبه اوده واله آباد را
باضمیمه حالات بذیل کهنه درج
نمایم زیراکه اسلاف راقم حروف
از مدت هشتصد و چهل سال که شیوع
اسلام در هندوستان باشد باطراف
صوبه اله آباد متوطن بوده اند لهذا
واقف حالات این ملک هستم
ومعهذا در اواخر عهد نواب

اصف الدوله وجلوس غیر مانوس
وزیر علی وهسندنشینی نواب سعادت
علیخان مغفور برفاقت مستر جان
لمدن صاحب مرحوم حاضر
جمیع مارب بوده ام برناظران

فن سیر وتواریخ پوشیده مباد

که اگرچه شیوه تاریخ نویسی ازعمده ارکان
ایمان واسلام است واکثر امورات
دینیه ودنیویه بدین علم معمول ومربوط
اما درین خصوص وجود چند چیز
ازجمله واجبات است اول
سند تفسیر وحدیث وفقه واقوال مورخان
صادق بمقام تذکره دینی یا دنیاوی کهناست

انجا

انجا باشد دوم صحت نسب محرر که از
خاندان اوسط شرفا باشد واز دودمان
سلاطین و وزرا نباشد والا بمقام تعریف
اسلاف خود معتدل نخواهد ماند سیوم به
ظاهر خوش مذهب و خوش عقیده باشد و بتعصب
نبود چهارم وقت تحریر پاس ریاست واثار
احدی نکند ونیز از کمان ایذا رسانی اولاد و
متوسلان ظالمان پیشین که احوال شان
بقید تحریرش درآید ترس نکند پنجم در توصیف
حکام عصر خود مبالغه نماید ششم هر جا که محل بیان
ظلم ظالمان باشد بمقدور بتصریح و تفصیل راضی
نشود کنایه را بر تصریح بلیغ تر داند هفتم
شواهد عقلیه و نقلیه تحریر خود را مستحکم حاصل کند

هشتم در حافظه خداداد خود عجایبیاتی راکه از
ثقات عصر شنیده ویا بچشم خود دیده باشد
محفوظ دارد و دولت این معنی رامور خان ش
پیشین تا حضرت خلد مکان عالمگیر علیه الرحمة
والرضوان بردند اما درین زمانه که عهد راقم
حروف است نصیب وافر این تقریر بحصه لوا
غفران مآب سید غلام حسین خان طباطبایی
دهلوی مولد و عظیم اباد موطن صاحب کتاب سیر
المتاخرین در آمد بعد اختتام کتابش اگرچه مورخان
زمانه بحوصله خود به شغل این فن پرداختند اما
قبولیت و شهرت و اعتبار نیافتند و غالب که
جامع شرایط مرقومه بالا نبوده باشند و مثل
مشهور است که مصرع قبول خاطر ولطف سخن

خداداد

خداداد است ❖ و راقم حروف که ایام جوانی
را بخدمت نواب غفران مآب علی ابراهیم
خان مغفور بحاضر باشی گذرانید و ازین فن و
حکایات سلف ذخیره سعادت اندوخته
و صاحب سیر المتاخرین را نیز دیده
و از مطالعه کتابش بهره وافی برداشته
سودای تحریر این کتاب یعنی تاریخ کشمیر با
وصف بی لیاقتی بخاطر گذشت و مستعد
این تحریر بود چون درین وقت یک نسخه
تصنیف محمد بدیع الدین ابو القاسم اسلم
متخلص به منعمی ولد مولوی محمد اعظم ملقب
به کول که این قوم از عمائد روسای کشمیر اند
و نسخه مذکوره در سنه اوایل جلوس نواب

اصف الدوله بتالیف رسیده موسوم
بگوهر تحفه عالم شاهی بود بدست آمد و تحریر
اسناد این کتاب از تفصیل مفصله
ذیل بود اول مجموعه خواجه اعظم دیده مرو
مشهور بواقعات کشمیر دوم تاریخ کلمن پندت
مسمی براج ترنگ بزبان سنسکرت
سوم تاریخ ملا حسین قادری چهارم
تاریخ حیدر ملک پنجم تاریخ متفرقه
نوشته پادشاهان چک که پیش از عهد
تیموریه بودند مشهور بنورنامه ششم
تاریخ رشیدی هفتم مجموعه ملا احمد
هشتم تاریخ حسن بیگ نهم تاریخ
بابا نصیب دهم تاریخ اسرار الابرار

یازدهم

یازدهم[۱۱] رساله شیخ محمد مراد نقشبندی
دوازدهم[۱۲] اقبال نامه جهانگیریی
سیزدهم[۱۳] نوادر الاخبار
چهاردهم مجالس المومنین پانزدهم[۱۵] دستور العمل
سید مبارک خان شانزدهم[۱۶] جلد هشتم
روضة الصفا چون نسخه مذکوره از شانزده
مجلد تاریخ صحیحه منتظم بود لهذا از نسخ دیگر ممتاز
نمود زیرا که مجموعه بود از تاریخ هندی و فارسی و
عربی و ترکی و کشمیری و بعد مطالعه احوال این
نسخه را صحیح تر و جامع ترین نسخ یافتم و آنچه
زواید بود موقوف داشته بعبارت سلیس و
سریع الفهم کتابی مرتب نمودم و نیز در
ضمن این کتاب که سوای حالات کشمیر

احوال تبت و بدخشان و غیرها نوشته ام و
در ذیل هر دفعه اسناد تاریخ و اسم مولفش
درج نموده موسوم به حشمت کشمیر و منقسم به
چار چمن و یک خاتمه گردانیدم **چمن اول**
در بیان حالات خاص ملک کشمیر و جزوی
عجایباتش و هندوستان که جنوبش واقع
است **چمن دوم** در بیان احوال ملک تبت
و قلماقستان که جانب مشرق کشمیر اباد است
چمن سیوم در بیان حالات ممالک بدخشان
که جانب شمال کشمیر هویدا است **چمن چهارم**
در بیان کوهستان افاغنستان که مشهور
بملک پکلی و غور و غزنین و کوه سلیمان که جانب
غربی کشمیر موجود است **خاتمه** در بیان

بعضی

بعضی حالات دیگر همین اول در بیان حالات
خاص ملک کشمیر و جزوی عجایباتش
وهندوستان که جنوبش واقع است

ذکر سلطنت سلاطینکه از اولاد حضرت
داود علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام بودند
وبعضی حکام پانڈویه واضح باد که مورخان
معتمدان ایران چنان مینویسند که ازروی
تحقیق کارگذاران عهد فریدون زمین کعبه
شریفه راکه در ملک عرب است وسط
سلطنت هفت اقلیم قرارداده بودند
بلاد خراسان وترکستان وروس وچین
وماچین وهند وخطا وختن را در بلاد شرقی
محسوب نموده ودیگر بقیه بلاد عالم را بهرسه جانب

یعنی جنوب وشمال ومغرب قرار داده اند چنانچه
تا حال اهل عرب دیار شرقی را از مکه معظمه ممالک
شرقیه می نامند و دیار غربی را ممالک غربیه میگویند
همچنین ملک جنوب را یمن وشمال را شام اما حکمای
یونان و اسلام جمله این مملکت را بهفت اقلیم تقسیم
نموده اند چنانچه در کتب حکمای اسلام تفصیل این
اقالیم مفصل مرقوم است ومنجمله این اقالیم سبعه
بلاد خراسان را در اقلیم چهارم شمرده اند ومیگویند
که باشندگان ومتولدان این ملک بسبب اعتدال
وخوبی آب وهوا در جمیع صفات انسانی معتدل
المزاج وممتاز عالم میشوند وازین سبب ثابت است که
این ممالک همیشه مردم خیز بوده است وهرگاه که
حکام وسلاطین عادل قابض ومتصرف این

مکان

ممکن شده اندر رونق بر روی کار امده است
وفی الواقع اوصاف اشخاص این ملک از
همیشه در کتب تاریخ دفتر دفتر موجود است
شمه شاهد حال این مقال تجربه امیر تیمور علیه الرحمة
والرضوان است که احاطه سلطنتش مستغنی از بیان
است و تجربه این چنین بزرگ کرده خدا باعث
مزید اعتبار در احوال خود می نویسد که بر اکثر سلطنت
و بلاد متصرف شدم و در معاملات مردم
هفت اقلیم را تجربه نمودم مثل ادم خراسان
با عقل و کیاست و وفا و حلم و وقار نیافتم و این
قول دلیل ساطع بر اوصاف مردم این ملک
است که مثل امیر تیمور پادشاه که مولدش
ترکستان باشد این چنین تعریف بر زبان آرد

وخلاصه کلام اینکه خطه کشمیر جنت نظیر منجمله احاطه
ملک خراسان بلکه جان و روان ان است
زیراکه در جمله خراسان هیچ خطه باین خوبی ولطافت
نیست و یک دلیل بر وسط بودن این خطه
در ممالک هفت اقلیم این است که اکر صاحب
ذاست که واقف از علم مساحت باشد
ونقشه هفت اقلیم راکه بالفعل پیش صاحبان
عالیشان موجود است ملاحظه فرماید از هر
چهار طرف این خطه بعض جزایر بحر شور یعنی
دریای محیط را در مسافت شرقاً و غرباً و
جنوباً و شمالاً از راه خشکی برابر خواهد یافت
واکر جائی تفاوت باشد فرق بسیار نخواهد
بود چنانچه غربی کشمیر کناره بحر محیط متصل مملکت

بلخ

فلسطین

فلسطین و حلب وغیره متعلقه سلطنت
شام متصور سازد و شرقی آن جزایر و ممالک
متعلقه چین و جنوبیش کناره سراندیپ و شمالیش
بحر خوارزم و ارکنج متعلقه سلطنت روس مخطور
نماید یقین است که این خطه را درمیان باندک
تفاوت خواهد یافت ازین سبب هاست
که از جمله سلاطین هفت اقلیم هرکس که صاحب
عزم برخاسته است قاصد این خطه دلپذیر
درصورت دست رس گشته بتحت حکومت
خود درآورده است و مصداق این کلام
انکه بعضی انبیا بحکم ایزدی درین سرزمین
برکت قرین تشریف داشته اند و اکثری
از سلاطین نامدار بکمال اشتیاق عازم

استخلاص از حکام سابق گشته کسی را که
بخت یاوری کرد بدست آورد والا بحسرت
برگشته وتفصیل احوال از تحریر مفصله هویداست
مولف تاریخ کشمیر مینویسد که چون حضرت مهتر
ادم علیه الصلواة والسلام از جنت بدنیا آمد ندادم
علیه السلام بکوه سراندیپ وحضرت حوا بجده
افتادند وبعد عفو تقاصیر با حوا ملاقی گشته اکثر
معموم میبودند از حضرت افریدگار سبب رنج
استفسار شد عرض داشتند که اول ترس خطرات
شیطانی دوم یاد بهار بهشت حکم شد که
ورد کلمه استغفار وندامت بی غرور برای
رفع خطره شیطانی کافی است ونمونه سیر
جنت قطعه زمین متصل کوهستان مهیا کرده ام

القصه

القصه آدم با حضرت حوّا بسر زمین کشمیر رسیده
و تمامی آن سرزمین را از میوه جات اقسام
و گلهای رنگارنگ مملو یافته شکر الهی بجا آورده
بر سر حوضی بسایه درخت چنار بخواب راحت
می آسودند جنّات که از سابق انجا سکن داشتند
قصد قتال ایشان کردند حفظ الهی مانع شد و بعد
از بیداری حسب دعوت حضرت آدم
جماعه جنیّان دین حق را قبول نموده بمتابعت
پیش آمدند و پس ازان حضرت ادم بسراندیب
باز گشتند و اکثر در ایام بهار بسیر کشمیر تشریف
می آوردند از اینجا وجه لقب کشمیر بجنت نظیر
مفهوم میشود صاحب تاریخ مراة الاولیا می نویسد
که بعد صد سال از انتقال حضرت آدم شخصی از اولاد

شهر شیث ابن آدم علی نبینا و علیه السلام کشو
نام داشت وارد این جا شد بلب حوضی زیر
سایه درخت بخواب رفت دختر پادشاه
جنات نیز وارد گردید همراهیانش میخواستند
که کشو را قتل کنند بعذر خون ناحق ملکه مانع گشت
خلاصه کشو را بحضور پادشاه بردند سلطان
جنیان بعد دریافت حال نسب و حسب دختر
خود را که میری نام داشت بعقد کشو در آورد
یکصد و بست و نه سال بمواصلت یکدیگر گذرانیدند
و هشتاد و پنجهزار اولاد خویش دیدند چون کشو
و میری خلایق آنجا را اب الآبا بودند از ین سبب
این مکان بسبب کثرت استعمال بحذف
واو از کشو و یا از میری به کشمیر مسمی گشت

وسور خان دیگر بوجه تسمیه بیانی دیگر دارند عنقریب
واضح میشود الحاصل که اولاد کشو چون بکثرت
بودند و سلطانی برخود نداشتند اینو خان را
از اقوام خویش به سلطنت برداشتند از
عدالتش مملکت بسیار ابادان گشت و شهر
آدت نکر از بنای اوست واین اولین شهریست
که در انجا آباد شد عمرش هفصد و هفتاد سال
و سلطنتش پنجاه و هفت سال و شش نیم ماه بود
بعد ازان **باتو خان** فرزندش به حکومت نشست
زیاده از پدر عادل بود رسم شکار باز و جرّه و
سواری کشتی از مخترعات اوست مدت
سلطنت و عمرش معلوم نیست بعد ازان
فرزندش **کانو خان** صد سال پادشاهی کرد

بالجمله چهل نفر از نسل گشو یکهزار و یکصد و ده سال
پادشاهی کردند و لبهدر را دو خان قبایل بنی نوع
انسان از دیگر ممالک وارد این سرزمین شدند
چون آنها دین و ملت باطل داشتند و با موحدان
کشمیر در امیختند ازین سبب اکثر عوام موحدان
کشمیر جانب ادیان باطله گرفتند و این مذهب
باطل رواج گرفت و موحدان را کشتند و راجه
ترنبند نام را حاکم نمودند نه صد و نود سال و نه ماه
پنجاه و چهار نفر پادشاهی نمودند پس ازان دعوت
حضرت نوح علیه السلام را قبول نکرده بقهر الهی
گرفتار شدند و در بنیاد این ملک بعد طوفان
مورخان اسلام و هندرا اقوال مختلف است
مورخان اسلامیه کشمیر منویسند که بعد از طوفان

نوح تا عهد حضرت سلیمان علیه السلام این سر
زمین درمیانه کوه غرق آب بود بحکم الجناب
کشو نام دیوی بدر رو آب ظاهر کرد پس ازان
زمین هموار نمودار شد و ابادی پذیرفت و این
شهر باین سبب منسوب بکشو دیو است و
بعضی ارباب سیر میگویند که این قطعه زمین بعد
طوفان بطور میدان افتاده بود جماعتی از ترکستان
بسبب قهر پادشاهان خود باین زمین رسیده
اباد شدند از برف زراعت دشوار بود بر
میوه خودرو قانع بودند و مردی ازین جماعه بسلطنت
رسید اطراف واکناف و شهرهای دوردست
را غارتیده ایام برف و سرما در پناه کوهستان
از مال غنیمت بفراغت میگذرانیدند تا اینکه به

سبب عدم رعایت مراتب عدل درمیانه
خودشان نیز انواع فساد شیوع یافت پیغمبری
موسی نام علیه السلام دراین جماعه برخاست قلیلی
از احکامش قبول کردند وبقیه از دعای بد آن پیغمبر
زیر برف هلاک شدند بعد ازان حکومت بلا
شرکت بموحدان رسید چندی بسر بردند
موسی علیه السلام وفات یافت از تقدیر ایزدی
باز این شهر غرق سیلاب آب شد معتقدان
نعش پیغمبر را بجای دیگر دفن کردند عوام کشمیر همین
مزار را مزار حضرت موسی پیغمبر صاحب کتاب مشهور
می کنند ونه چنان است بعد مرور دهور باز این
مردم بکفر وفسق وفجور مبتلا شدند بپادشاهی آن
دیوی قوی هیکل جل دیو نام بوجود آمد هزارها

انسان

انسان را خورد چون دید که ایشان در پی فرار
اند کوهچه برداشته در موضع باره موله بالای
بدر روانداخت جریان آب موقوف شد و
همه غریق بحر فنا گشتند دو کس نجات یافته بگریختند
ازان پس این سرزمین مسکن جل دیو گردید
قول جامع راج ترنگی که زبانش سنسکریت است
انکه چون جل دیو اینجا را مسکن خود ساخت روزی
کشپ نام عابدی بنابر سیر کوه برف که سمیر
نام دارد میگذشت سبب ویرانی مکان دریافته
باستمداد مهادیو جل دیو را کشت و موضع جریان
آب را از سنگ راه پاک کرد زمین صاف باز
نمودار گردید و همین جا طرح توطن اختیار کرده وان
سرزمین به کشپ سر موسوم گردید سر کوه را

میگویند وکشپ نام عابد بود یعنی کوه عابد ازانجا
نیز وجه تسمیه بکشمیر پیدا میشود گو بکثرت تلفظ
بالفاظ دیگر مخلوط گردیده باشد و براهمه را که از اولاد
برهما هستند دران سرزمین آباد نمود و بابتدای
دوره کلجگ این واقعه بوقوع آمد تا زمان محرر تاریخ مل
چهار هزار و پانصد و پنجسال هم ازان واقعه و هم از
دور کلجگ منقضی شد این طایفه پس از آبادی
خود بخدا پرستی مشغول شدند بسبب کثرت
همقومان خود برای حکمرانی محتاج پادشاه گشته
پیش راجه جمّون رجوع آوردند او پسر خود را
حاکم کشمیر ساخت پنجاه و پنج پشت در مدت
هزار و نهصد و نوزده سال بطناً بعد بطنٍ سلطنت
کردند بسبب عدم توجه مورخان هندی نام انها

مرقوم نيست ازان پس هنودان سکنه آنملک
غالب آمده طرف خود سلطنت را کشیدند
و در آبادی این سرزمین سعی فراوان
بتقدیم رسانیدند دوهزار و سه صد سال حکومت
کردند جامع تاریخ راج ترنگی بتحریر اسامی وانها
نیز نپرداخت بابا رفیع الدین بلخی روح الله
روحه در نوادر الاخبار مینویسد که حضرت
سلیمان بن داود سیر کنان باین سرزمین
تشریف آوردند درانوقت تخته این سر
زمین غرق اب بود داب و هوا را پسندیده
کشو نام دیوی را حکم فرمودند تا بدر رو آب
پیدا ساخت تخته زمین پاکیزه بر آمد و بحکم انجناب
از تمامی مملکت یک یک جفت آدم از شرفا

اقوام که در علوم و فنون ماهر بودند آورده درین
ملک آباد ساختند باغهای دلکشا و عمارتهای
هوشربا بتعمیر یافت و بباغ سلیمان مشهور
گشت و ازان آثار است که بالای کوهچه که تخت
انجناب وارد بود آن مکان تاکنون به تخت
سلیمان مشهور است و شخصی را از بنی اعمام
خود که عیسی غون نام داشت حاکم ساختند
چون سبب بدر بردن اب کشو دیو بود و زنش
میری نام داشت لهذا اسکنای ان ملک به
یکجا نام زن و مرد از کثرت استعمال باسقاط
واو از کشو و یا از اخر لفظ میری اینجا را بکشمیر
موسوم ساختند و از همین سبب است که در
عجم این مکان بکشمیر و در عرب ببستان السلیمان

اشتهار دارد بعد انتقال حضرت سلیمان
علیه السلام بت پرستی وانواع فسق شایع گشت
اما حکام از مرتبه عدل در نمی گذشتند **درذکر**
سلاطین داودیه وحکام پانڈوان سابق
صاحب تاریخ مراة الاولیا ونوادر الاخبار
مینویسد که سه نفر از اولاد مهتر داود علیه السلام
حاکم کشمیر گشتند اول ایشان **عیسی غون** بن
مامون بن مافین بن داود علی نبینا وعلیه
السلام بست پنجسال بعدالت پادشاهی کرده
بعالم بقا رحلت فرمود پس **تسلعم** بن عیسی
غون بکمال نصفت ملک رانی کرده بعد نوزده
سال انتقال فرمود پس **مهتر کمبیا**
بن تسلعم پادشاه شد رحم مفرط داشت

بمواعظ دلپذیر خلق را از ظلم منع میفرمود سی سال و
سه ماه و شش نیم روز سلطنت کرد در ایام حکومتش
ظهور جد پاندوان شد که بیواسطه پدر از قدرت
قادر قدیر پیدا شد و ظهور چنین امر از قدرتش بنهایت
نزدیکتر است و حکما دلایل عقلیه بر جواز این معنی
دارند چون ازین نسخه بیگانه بود اتفاق تحریر نمیشود
در تاریخ مراة الاولیا و نوادر الاخبار مینویسد که
متصل درگاه حضرت شکور الدین قدس سره
حوضی بود نام البش کرم رنگ او مایل بسبزی
بود مفلوج که در وی غسل کردی صحت یافتی و
موی غسل کننده سفید نه گشتی و اگر زن بودی
گاهی بیواسطه مرد نطفه از وی بوجود آمدی در ایام خریف
اگر این حالت واقع میشد دختر و در موسم بهار پسر

زامدی

زائیدی یکبار زن پارسا دران چشمه غسل کرد حامله
گشت دختری زائیده به نسبتش قبایل او بدگمان
شدند بوا دید احوال دیگر دختران ناکتخدا که بعد
غسل شان دران حوض همین واقعه پیش امد از گمان
بد درگذشتند و دختری که ازان عفیفه پیدا شده
بود موسوم به لچهمی خاتون گردید در هندی لچهمی دولت
و اقبال را نامند چون بالغه شد احوال پیدایش
خود را از مادر دریافته به اشتیاق ان سرچشمه
باتفاق هم صحبتان بعد اطلاع مادر در ایام بهار
غسل نموده حامله گشت وقت وضع حمل به
شدت درد فوت شد قابله باستصواب
حکما شکمش را چاک کرده طفل حسین قوی شکل
برآورد آثارش این فرزند را از گفته برهمنان

نامبارک دانسته در جنگل زیر درخت انداختند
ماده شیر را قدرت الهی حکم فرمود تا اورا
از شیر خود پرورش نمود و در همان قربت پادشاه
کشمیر یعنی کمیسا بن تسلعم که بسیر و شکار بر امده
بود گذرش باین پسر افتاد با خود برداشته اورا
پرورش و تربیت جمیع امورات سلطنت
نموده ولیعهد خود ساخت بعد مردنش جانشین
شد و موسوم به پانڈو خان گردید و کشمیریان
موسی سیه میگفتند و سیه بزبان کشمیری شیر قوی
را گویند اول پادشاهان پانڈوان کشمیر این بود
و در تربیت افواج دابادی لشکر سعی بلیغ نمود
واحکام چند از آئین مقرره سلاطین داو دیه زیاده
نمود و زبان مختلف را که بست و پنج زبان بیشتر بود

به امتزاج یک زبان ساخت وبهمین سبب
بزودي واقفیت ازین زبان حاصل میشود
دراخر عمر لادي خان پسر خود را سلطنت داده
خود عزلت گزید در عهد او کثرت اولاد باندوان
شد دوصد هفتاد وهشت ساله عمر داشت
ازانجمله سي ودو سال سلطنت کرد بعد ازان
بدر خان بن لاڈي خان پادشاه شد در عهد خود
سرهند وکابل وپکلي ودنتور ومظفرآباد وتبت
خورد وکلان را به تسخیر درآورد ملازمانش وقت
شب بدغا کشتند هفت سال نه ماه حکومت کرد
پس ازان سندر خان بن لاڈي خان پادشاه
شد در عهد او کساني را که طریقه فسق وفجور
اختیار کردند مانع میشد اینها را بدر برده درحالت شکار

گشتند بعده گندرخان بن سندرخان پادشاه
شد بسیار رحیم بود طریقه فسق و فجور در عهد او
بسیار شد سی و پنج سال پادشاهی کرده مرد
پس ازان سوندوخان پسر میانگی او پادشاه
شد عادل باذل بود یازده پسر داشت
پسر کلان را کشمیر داده دیگر ملک به دیگر
فرزندان قسمت کرد او در موضع لومار ده بت
خانه کلان بصرف لکوک ها روپیه بنا نمود جواهر
گران بها وقف ان بتخانه کرد در فتح اسلام
بتصرف غازیان در آمد دیوارش از غایت
استواری تا حال قایم است و زیارتگاه هنود
خلاصه چندی حکمرانی کرده او هم درگذشت مدت
حیات و سلطنتش معلوم نیست بعد ازان پسر

کلانش

کلانش بندوخان جانشین شد ایام عمر و
حکومت او هم نامعلوم پس او بدوخان پسرش
پادشاه شد بعمر دو صد و پنجاه و یک سال
وفات یافت من بعد مهترخان پسرش
پادشاه شد نوزده سال حکمرانی کرده مرد از آن
پس پسرش دوربیش خان مسندارا
شد عادل و باذل بود مدت عمر و سلطنتش نا
معلوم من بعد دیوسرخان ولد ارشدش
پادشاه شد سرش بسیار کلان بود مدت
حکومت و عمرش معلوم نیست پس از و
نهیب خان پادشاه شد هفت سال و
دو ماه سلطنت کرد در آخر عهدش کالاجوخان
از اولاد سوندوخان از طرف کابل و زابل لشکر

سوار و پیاده مدعی سلطنت کشمیر شد کالاجو خان ظفر
یافته هفت سال پادشاهی کرد پس ازان باتفاق
پاندوان پیر خان بن نهیب خان کالاجو خان را
کشته سلطان مستقل شد پادشاهی بانام بود
سی و هفت پسر داشت یکصد و نود و پنج سال
سلطنت کرد پس ازو **بابرم خان** پسر
کلانش مسند نشین شد در عهدش بت پرستی
رواج یافت از زوجه کلانش پسری خوبصورت
از تاثیرات همان حوض که جد کلان پاندوان پیدا
شده بود پیدا گشت شیر نمی نوشید مادرش
غمگین بود بقدرت ایزدی طفل بسخن درآمد که ای
مادر تا ترک بت پرستی نکنی و ایمان بخدای واحد
نیاری شیر ننوشم مادرش خفیه ایمان اورد فرزند

کشم

شیر نوشید بعد یک سال برای تسمیه فرزند
جشن عظیم حسب دستور بایوان شاهی بود آن
طفل به سخن در آمد که نام من اورنگ خان ایزد
منان نهاده است چون بالغ شد بدختر عمش
کدخدا کردند بسبب شرک صحبت گوارا نبود با
دختر عم دیگر عقدش بستند همین حال پیش امد بدختر
عم سوی خود مفتون شد و او در توحید با شاهزاده
همداستان گردید با و عقدش بستند زبان سابقه
بسبب عدم موانست خفیه بیان کردند پدرش
بغضب شد پسر را خواست بکشد به جنگ
پیش آمده غالب شد و تخت آرا گردید دین خدای
پاک پرستی شیوع یافت بنی اعمامش از
کفار خطا و ختن و چین مدد خواستند و با فواج کثیر بر

سرحد تبت جنگ واقع شد فتح اورنگ
خان را بود باز مغول بامداد پیش آمدند منهزم
برگشتند اورنگ خان قدم جرات پیش گذاشته
سلاطین مغول را بدین خداپرستی در آورده
ماوراء النهر و بخارا را ضمیمه ملک خداداد خود
ساخته به کشمیر برگشت مملکت چین به برادر خود
که اجین خان نام داشت داد و ملک توران
به پسر بزرگ بارع خان و سمرقند و بخارا به پسر
دیگر قانع خان و بدخشان و کاشغر به پسر سیوم
تاسع خان و کشمیر بالعضی مملکت به پسر خورد
شارع خان داد در اداب حرب و قواعد سلطنت
و حسن انتظام چنین پادشاهی نشان نمیدهند
از پادشاه ایران که باراده استخراج خراسان

و ترکستان قدم جرات پیشتر از حد خود گذاشته
بود پیشکش فراوان بالنصف سلطنت ایران
گرفت یکبار در عهد او خشک سالی شد از
دعایش مدتی اجناس خوردنی از اسمان می بارید
کاشت زعفران و عطر گلاب و بید مشک و
حمام و پل چوبی بر روی دریا بعهد او بر روی کار
آمد یکصد پنجاه و نهه سال سلطنت کرده در غاری
عمیق عزلت گزیده از چشم خلق پنهان شد
بعد از و **بارع خان** پسر بزرگش پادشاه شد
در عهد او امنیت بسیار شد سه صد سال به سلطنت
پرداخت پس از و **گواشع خان** پسرش پادشاه
بتخت نشست صاحب تدبیر بود سه صد و بیست
و پنج سال عمر یافت از انجمله بیست دو سال پادشاهی

کرده در عهد دولتش دیار شرقی هند بدر رفت

پس ازو پانڈو خان ثانی بن کو اسع خان باد شاه

شد بسیار صاحب تدبیر بود ملک بدر رفته

هند را تا سرحد لاسه و نیپال بدست آورده از

راه تبت داخل کشمیر شد عمرش از دو صد و

پنجاه سال متجاوز بود حکومتش نوزده سال بعد

ازو پسرش جرس خان پادشاه شد با

نصفت و عدالت بود در عهدش خلایق آسوده

حال گشت دو صد و چهل سال عمر داشت

حکومتش سی و سه سال پس ازو سنطل خان

پسرش پادشاه شد هنرمند و فاضل و عاقل

بود در عهدش جا بجا بدعملی شد پسر مهتر خود را

ولیعهد کرده خود بعبادت بسر میبرد مدت عمر و

سلطنتش

سلطنتش نامعلوم بعدوی ابرخان پسرش پادشاه
گشت غفلت شعار ورعیت ازار بود پسر
کلانش جابرخان باتفاق مفسدان وقت شب
اورا کشت مدت عمر و سلطنتش نامعلوم پس ازو
جابرخان قاتل پدر پادشاه شد مرد سفاک و
بیباک بود پنجاه کس برادران و برادرزادگان را
کشت متقارن این حال اذرخان برادرزاده
اش باکره نام که امیر الامرا بود متفق گشته جابرخان را
کشته من بعد نورخان ابن اذرخان بعد قتل عام بر تخت سلطنت نشست درعهدش خود
مذهب سحر را قبول کرد و مردم را بالشش پرستی
دعوت نمود سوختن مردگان بعهدش رواج
یافت آن روز را عید خود مقرر کردند بالجمله در

عهدش مردم کشمیر مختلف الادیان شدند
درین ضمن پادشاه و امیر الامرا در شکارگاه بودند
که تیر غیبی برین هر دو کسان رسید قاتل را کسی
ندید عمرش زیاده از سه صد سال بود و سلطنت او
سی و هفت سال پس ازو **سنکر خان** پسرش
پادشاه شد و زیاده تر از پدر در آتش پرستی و
سحر متوجه شد بغرور دولت و جاه ظلم بسیار
کرد در عهد پدرش که ملک اطراف از دست
رفته بود در عهدش اطراف کشمیر هم طوایف
الملوک شد درین ضمن نکهره راج باتفاق تربهون
نام امیر الامرا خروج کرده بر سنکر خان غالب
آمد اولاد و احفاد پاندوان و متوسلان شان
همه مقتول و مغلوب گشتند مگر هفت کس ازینقوم

بایک مادر ضعیفه بشهر لاسه کریخته اقامت
پذیر شدند بعد نورنک خان به صد و شصت
وپنج سال این حادثه روداد و مورخین هنودی
کویند که بعد هزار و هشتصد و هشتاد سال واقع
شد بعد برهمی پاندوان بکهراج و اولادش فرمان
رواگشتند مگر مورخان هند احوال این قوم ننوشته
اند تا این که راجه اکنندن هسند نشین شد لهذا
الحال احوالش بضبط تحریر درمی آید دربیان
راجهائیکه بعد پانڈوان مالک کشمیر گشتند اول
راجه اکنندن بعضی اورا از راجه های جمو میشمرند
وبعضی از شهر متهرا میدانند بنابر امداد راجه
کرشن بمتهرا رفت وانجا کشته شد پسرش
راجه دمودر دوازده سال حکومت کرد

وبتقریب عروسی با دختر راجه قندهار بقندهار
رفته بود از دست جادوگران کشته شد
جسونتي زوجه اش که حامله بود فرار واشد پسری
آورد بالچند نام بعد ایام بلوغ مسندنشین شد
به نیکنامی ریاست کرد قومی از نسل پانڈوان
که در کوهستان خزیده بودند او را کشتند سی و
هفت یا بست و پنج نفر از نسل ایشان باز
پادشاهی کردند مدت سلطنت این جماعه را
مورخین هند نمینویسند پس از دست راجه لو
تباه شدند و مدت حکومت و عمرشان غیرمعلوم
بعد این جماعه کرشن پادشاه شد مدت عمر و
سلطنتش نامعلوم پس ازو کالکندر پسرش
تخت نشین شد ده سال حکومت کرد موضع

کاکاپوریا

کاکاپور پای تخت او بود پس از وی پسرش
راجه سندر تخت نشین شد موضع سیون
وسورت اباد کرده اوست دختری داشت
حسین با بهمن بن اسفندیار نامزد شد القصه
راجه سندر سیزده سال پادشاه بود چون
اولادی نداشت بعد مردنش سلطنت به
خاندان دیگر منتقل شد یعنی راجه لسودر که از
عمده های ان سرزمین بود و جنیان همراه او
بودند پادشاه شد تبت و کابل و کاشغر و بدخشان
و بلخ و قندهار را متصرف شده از راه کابل بهند
آمد اکثر دیار هند را به تسخیر در آورد در صدد گرفتن
خراسان بود که بمرض صرع در گذشت معاصر دارا
بود بیست و پنج سال حکومت کرد عمرش غیر معلوم

بعد از و راجه دمودر مسند نشین شد از دعای
بد برهمنی بصورت مار مسخ گردید از نظرها ناپدید
شد پس از و سه برادرش حکومت کردند بی
انتظامی در عهد انها بسیار شد پس راجه اشک
نامی حاکم شد مدت سلطنت و حیاتش نامعلوم
بعد از و راجه کشک مسند نشین شد عمر و سلطنت
او معلوم نشد بعد از و راجه املاکش بر تخت
نشست چهل سال پادشاهی کرد عمرش نامعلوم
راجه کرشن ثانی مالک شد تا دریای نربدا
ملک هند را مسخر ساخت و نسب این راجه را
احدی از مورخان ننوشته اند چار سال سلطنت
کرد مدت حیات او دریافت نشد بعد از و
راجه نسترن نام مسند نشین شد نهر جوری بیرون

راحفر نموده پرگنه ادون اباد ساخت تا دهلی به
تسخیر در آورده به کشمیر برگشت ده سال
سلطنت کرده درگذشت مدت عمرش نامعلوم
پس ازو **راجه جیکر** پسرش مسندنشین شد
پانزده سال کامروائی کرد بعد ازو **راجه سجی
نراین** پسرش والی ملک شد قصبه سوان و
کنیش آباد کرد که در لطافت آب و هوا مشهور
کشمیر است مدت حکومت و عمرش معلوم نشد
پس ازو برادرزاده اش به اتفاق امرا رئیس شد
قلعه سر از آثار اوست به کشمیر شش لک خانه در
عهدش آباد بود آخر عمر به عبادت مشغول شد
بیست سال حکومت کرد مدت عمر نامعلوم
پس ازو **راجه جلوک** مالک گشت صاحب

ریاضات شاقه بود این ملک داری مانند خزانچی
و دیوان و نقیب و بخشی و وزیر معین کرد برای
خبرگیری رعایا شبها بتغیر لباس میگشت بعد ازو
راجه بهگن چهل و پنج سال و شش ماه ریاست
کرد بعد ازو راجه براون سی و شش سال پس
ازو پسرش راجه اندرجیت بست و هشت
سال بعد ازو راجه پت بهاگی پسرش سی و
پنج سال بعد ازو پسرش راجه اندراین قایم
مقامش ظالم بود بعد ازو راجه بیر مالک شد
در موضع جکدهر شهری کلان آباد ساخت و از
فساد مردم کشمیر بقتل رسید بعد ازو راجه
سوه پسرش پادشاه شد بر خلاف پدر عادل
و عاقل بود چهل سال حکومت کرده از نظر خلق

عایب شد بعد از و پسرش راجه اودت بلاس
حاکم شد در عهد خود موضع هرن پور آباد کرد که حالا
نیز بر سل پور مشهور است سی و هفت سال حکومت
کرده در گذشت ایام عمر وی نا معلوم بعد از و
راجه بدرکل مدت چهل و هفت سال بادشاه
بوده از دست دیوی کشته شد مدت عمرش نا
معلوم بعده راجه سکل پسر کلان بدرکل پنجاه
سال سلطنت کرد و بنابر قصاص پدر بجنگ دیو
کشته شد بعد از و راجه سرکل پسرش پادشاه
شد ظالم بود دیو قاتل پدر را بکمند گرفته کشت و
بعزم تسخیر ممالک دور دست تا سنکلدیپ
رسیده ملک را مسخر ساخت حکومت او
چهل و هشت سال عمرش قریب صد سال بعد از و

پسرش راجه زبک حاکم عادل گشت حکومتش
سی سال عمرش نامعلوم بعد ازو پسرش راجه
انندکنٹهه پادشاه شد بعد جریان امور سلطنت
وفات نمود مقدار عمر و سلطنتش نامعلوم بعد
ازو راجه کیانند پسرش تخت نشین شد
چهل سال حکومت کرده مرد سال عمرش نامعلوم
بعد ازو راجه دس نند پسرش جانشین شد
مرد دانا بود چهل و دو سال امارت کرده در
گذشت تعداد عمرش نامعلوم بعده راجه کرن
شصت سال امارت کرده مرد عمرش نامعلوم
بعد ازو راجه اج پسرش شصت سال امارت
کرده درگذشت عمرش نامعلوم بعده راجه
گوبانند پسرش رئیس شد بتخانه های عظیم

بنا نمود از انجمله یک بتخانه بالای کوه که مسمی بتخت
سلیمان علی نبینا وعلیه السلام مشهور است
وسلطان سکندر بت شکن علیه الرحمه که از عمده
سلاطین کشمیر است در وقت خویش آن بتخانه
را کنده مسجد بنا نمود شصت سال و دو ماه
راجه مذکور حکومت کرده درگذشت مدت
عمرش نامعلوم بعده راجه پراتند سی و شش سال
امارت کرده درگذشت عمرش نامعلوم
بعد ازان راجه جدسر حاکم شد کورچشم زبان
هندی اندها مشهور ظالم و فاسق بود باراده
تسخیر ملک تا سرحد ملتان رفت و قتل عام از
شهر و ده نمود امرا و فوجش از ظلمش ناراض
شدند و قصد قیدش نمودند این کورچشم منفور

گشته در قید راجه سرهند افتاد و از غیرت
سوده الماس خورده مرد و چهل و هشت سال
حکومت کرده بود از راجه اگنندن تا راجه اندها
بست و یک راجه ازینقوم رئیس شدند و ازین
خاندان حکومت منتقل شد عمائد کشمیر شخصی را
از قوم راجه بکرماجیت از ملک مالوا آورده
حاکم کشمیر نمودند اول **راجه برهماپات** پادشاه
عادل شد سی سال سلطنت کرده مرد بعد ازو
راجه سنج پسرش بست و دو سال امارت
کرده مرد عمرش نامعلوم بعد ازو پسرش **راجه**
جلوک تخت نشین شد در عهدش قحط غلات
گشت خزانه پادشاهی را بمصرف غربا داد
باوجود صرف مال قحط برطرف نشد راجه خود را

زنده سوختن خواست زوجه اش گفت که شاید
غرور سلطنت در دل خود اندیشیده اگر استغفار
نمائی غالبا ایزد تعالی رحم فرماید راجه بتضرع و
زاری شروع بدعا کرد از رزاقی کریم مطلق
دو کبوتر پرنده پیش هر غنی و فقیر حاضر میشد و رفع
احتیاج گرسنگان میگشت بعد چندگاه غلات
هم بافراط پیدا شد و خلق آسوده گشت سی سال
حکومت کرده درگذشت عمرش نامعلوم چون
اولاد نداشت مردم شهر **راجه تیجی مل** را که
از اکابران آن شهر بود پادشاه کردند بست
سال امارت کرده انتقال کرد عمرش نامعلوم
بعده پسر کلانش **راجه جی اندر** مالک شد سودشت
وزیر خود را به تقصیری مقید کرد حال این راجه عجیب و

غریب است و مورخان هند مینویسند که وزیر بس
اگر میگفت که نوبتی سلطنت خواهم کرد راجه باستماع
این کلام خانه اش ضبط نموده و او را بردار آویخت
روزی برهمنی مرتاض نزد نعش وی رفته بر پیشانیش
نوشته دید که این پادشاه خواهد شد متعجب شد
و گفت که سلطنت این عالم معلوم مگر سلطنت
آخرت باشد و بخانه خود آمده براهمه دیگر را
ازین واقعه آگاه ساخت چند کس از براهمه نهفته
نزدیک لاشه رفته از دعاهای خود مرده را
زنده ساختند راجه بسماعت این خبر از دهشت
مرد و وزیر به سلطنت رسید و بعضی هنود تکذیب
این قول نموده میگویند که چون راجه وزیر را
بیگناه کشت بی اولاد درگذشت سران کشمیر

اولاد وزیر را پادشاه کردند ازین فرقه وزیر
اول رئیس راجه اری رای پسر سودشیت
وزیر است که حاکم عادل بود پس ازمدتی
ترک سلطنت نموده فقیر شد این قصه طویل
در پوتهی راج ترنگی مذکور است امارتش
سی سال بود عمرش نامعلوم از اولاد این کس
شش کس دیگر حکومت کردند بعده حکومت
به راجه جودشتر رسید نامش گوپال دیپ
بود در تاریخ هندوان عجیب حال او نوشته
اند در اوایل حال محتاج وفقیر بود بحالت گدائی
بملک خطا رسید چون راجه های اطراف و
جوانب ببار خواستگاری دختر بادشاه خطا
جمع بودند این گداهم دران مجلس در صف نعال

نشست اتفاقا ابر و باد پیدا شد پرچه ابری
بر سر این گدا سایه انداخت دختر بادشاه خطا
بمعاینه این حال همین گدا را پسندید و کدخدا شد
و با عانت فوج بادشاه خطا بریاست کشمیر رسید
در عهدش کشتن جانوران چرند و پرند ممنوع گشت
بعد انتظام انجا با صد هزار سوار و پیاده عزم هندوستان
نمود و راجه های انجا را زیر و زبر ساخت و بر بندر
سورت قابض گشت و بر چهار سوار شده تا
حلب مسخر ساخت و بطرف چین مراجعت نموده
با خسر خود که بادشاه بود ملاقات کرده به کشمیر در امد
و وفات یافت امارتش پنجاه سال عمرش نا
معلوم بعد از و پسرش راجه سرب سنگه سی
سال راج کرد و در ملک خطا وفات یافت

فرزند

فرزند نرینه نداشت ارکالش دخترش را
که در کشمیر بود حاکم کردند مادرش که در چین بود
معه فوج خطا در رسیده بجای این دختر برادر
کوچک خود را که بکرب سین نام داشت
حاکم کشمیر نموده بطرف چین رفت این راجه
ملک کاشغر را بعمل آورده انتقال نمود مدت
عمر و امارتش نامعلوم دو پسر از وی ماند اول
راجه مرن دوم راجه پورن نام راجه مرن پادشاه
شد و برادر خورد وزارت یافت باتفاق
عدل و داد نمودند و نیکنام مردند چون از نسل
اینها کسی باقی نماند براهمه کشمیر پیش فرزند راجه
بکرماجیت والی اوجین رجوع آورده شخصی را
از مالوا آورده تخت نشین کردند درینوقت

کشمیر تابع اوجین و مالوا گشت پس از چند

برهمنی بطریق سیر ملاقی راجه بکرماجیت ثانی شد

راجه بکرماجیت اعزازش بسیار کرده هنگام

رخصت وطن بی اطلاع برهمن فرمان حکومت

کشمیر سربسته باو داده فرموده که بارکان کشمیر

این نامه را برسان و از عطیه نقد و جنس هیچ نداد

برهمن مغموم به کشمیر رسید و کاغذ را رسانید همه ها

منقاد امر او گشته بر مسند امارت نشانیدند

تا حیات بکرماجیت سلطنت کرد بعد مردنش

خود را از کشمیر در بنارس رسانید و بعبادت

مشغول شد بعد از و راجه هردرسین پسر وزیر

حاکم شد اراده نمود که شهر اوجین را داخل

حکومت کشمیر سازد و روانه ان سمت شد در راه

خبر فساد ملک اوچین شنیده متوجه ملتان
گشت پشاور و کابل و پنجاب را متصرف
گشته راجع کشمیر شد و بعد از چهار سال
متوجه اوچین شد و عمل خود نموده و به اولاد
بکرماجیت بخشیده بسمت بنگاله رفته و راجه
دهاکه را به قتل رسانیده به نیپال ولایه رفته
از راه تبت کلان داخل کشمیر شد و در عهد
خود شهری کناره دریای بهت آباد کرد
گویند که سی و شش لک خانه تعمیر نمود و
بسری نگر موسوم ساخت دران وقت
مثل این شهر شاید در عالم کمتر بوده باشد
بعد از ان ویران شد و تا حال اصل و بنیاد ان
قایم و برقرار و بنابر محافظت آن شهر از

سیلاب پشته و پل عظیم بنا فرمود و شصت
سال حکومت کرده مرد عمرش نامعلوم بعد ازو
پسرش **راجه جدسر** سی و سه سال مالک بوده
رحلت کرد عمرش نامعلوم بعد ازو برادر صغیرش
راجه زیادت نام که هنودان او را نوشیروان
ثانی گفتندی هم عصر نوشیروان بود دار الشفا و
مسافرخانه و مدرسه در کشمیر از آثار اوست
عمرش یکصد و شصت و پنج سال حکومتش چهل
سال در عهدش ظهور موفور النور حضرت سید
المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و اصحابه
و سلم واقع شد و در آنوقت سال سیوم از
حکومت این راجه بود چون در علم رمل و نجوم
کامل بود در شب مولود جناب خیر البشر علیه و آله

واصحابه الصلواة والسلام من خالق الاکبر در
خواب تمام کشمیر را تاریک یافت وخود
را حیران وسرگردان دید بعده می بیند که افتابی
از جانب مغرب که مهتاب وهزارها ستاره
از وی فیض نور را ذخیره می کنند طالع ولامع
گردیده تمام افاق را منور ساخت یک چند
تاریکی بماند که آن تاریکی از نور ستاره های دیگر
مندفع شد بعد ازان سواران عمامه پوش شتر
سوار بر افاق تاخته نسخ ادیان نموده حشمت و
شوکت شاهان هفت کشور خصوصاً کسری و
قیصر را بر انداختند وبت پرستان را کشتند
ازهیبت بیدار شد صباح تعبیرش از پندتان پرسید
جواب شافی نیافت اخر رجوع بعلم نجوم و

رمل نمود از فنون ان معلوم شد که ظهور نور
جناب سید الاولین والاخرین علیه الصلوة
واقع شد و دین مذهبش ناسخ ادیان و اصحابش
قاتل کافران خواهند بود و بنابر مزید تحقیق از کشمیر
به بندر سورت رسید از تجار عرب استفسار
حال نمود و با مردم عرب که در انوقت بعضی
دین حضرت عیسی علیه السلام داشتند و براستی
گویی و ایمان مشهور بودند احوال خواب بیان
نموده بر اوضاع و اطوار شریف و اصحاب
کبار علیهم السلام از روی صدق اخبار اقبال
نمودند راجه خوشنود گردیده ایلچی دانا را با تحایف
کشمیر یعنی شال و زعفران و بید مشک و عطر
گلاب و امثال آن روانه مدینه منوره زاد الله

شرفا

شرفا عظیما نمودند هدیه وی منظور حضور گشت
وارشاد شد که در وقت آخر اکثر مدفن اولاد
کرام من وسکن اولیای عظام خواهد بود و
از راجه خوشنود گشته ایلچی را نوازش فرموده
مرخص ساختند از تاثیر خوشنودی جناب
رسالت ماب صلی الله علیه واله واصحابه
وسلم دل راجه پیش از رسیدن ایلچی از دنیا
سرد گشته معه زوجه وبعض امرای لشکر د
غاری در آمده غایب شد بعد از وپسرش
راجه بکرمادت که زیاده تر از پدر عادل و
باذل بود پادشاه شد وبحضرت رب العزة
مستدعی شد که در عهدش کسی نمیرد وهمچنین شد
وقت رحلت بسوختن آتش وصیت کرد هرچند

اتش زدند نسوخت بعضی میگویند که معه کفن
بکنکا فرستادند و بعضی گویند که بهوا پرید
امارتش چهل و دو سال عمرش نامعلوم بعد ازو
راجه ملادت برادرش که جانشین هم گویند
پادشاه شد صاحب علوم و فنون بود دیزد
جرد نوشیروانی را ضعیف دیده از ملک
خود بدخشان و کرمان در آمده بر ملک نیمروز
و سیستان و بعضی متعلقات خراسان فایز
گشته از راه غزنین و کابل بهندوستان آمده
از راه دهلی باکره رسیده بارا ده چین سه لک
سوار و پنجاه هزار پیاده را جایزه دیده معه پهلوانان
کشمیر بانسبت هزار اسپ تازی و ترکی و ده
هزار اشتر و هفده زنجیر فیل و دوازده هزار سوار

رساله خاص کشمیری که در شمار آورده بود
بنصف فوج را همراه وزیر خود لاله باکری نام
بر مهم چین معین ساخته وخود متوجه کشمیر گشت
بمقام کامران باره نام شهری بنا نموده و نهر
در میانش جاری ساخته باعیش بیکذرانید در
عهدش تاجری از عجم آمد راجه ازین تاجر کنیزکی
شکیل بقیمت بسیار خرید وچهار پسر ازین
کنیز بهم رسانیده مرد حکومتش پنجاه ودو سال عمرش
نامعلوم بعد ازو پسر کلانش **راجه چندرانت**
حاکم شد عادل وباذل بود حکایاتش در
تاریخ راج ترنگی خلاف قیاس مرقوم است
امارتش بیست سال هشت ماه عمرش نامعلوم
بعد ازو **راجه دیاجیت** برادرش والی شد

ظالم و ستمگر بود شش ماه و چندروز حکومت
ظلم نموده از دست افاغنه کشته شد عمرش نا
معلوم بعد از و برادرش راجه لتادت حاکم
منصف و عادل شد افاغنه قاتل برادر را
کشت و ممالک بخارا کشته حاکم انجا شد و
بخراسان رفته بدریافت حال یزدجرد نوشیروانی
عزیمت اصفهان داشت که در ینعرصه از
فتح لشکر اسلام و شوکت سپاه عرب
هراسان شده راهی هندوستان گشت تا
گجرات و بندر سورت و سراندیپ و بنکاله
قابض گشت چهار صد جهاز جمع نموده براه بحر
اراده چین داشت درمیان دریای شور
باجهازات اهل فرنگ دوچار شد فرنگیان

باحربه خود جنگ میکردند که شاید توپ و تفنگ
نبوده باشد و کشمیریان از گوله عظیم سنگ
فلاخن که یک گوله بوزن دو صد من پخته هندی
باشد می جنگیدند بدریافت راقم حروف این
است که اهل فرنگ اینجا مراد از پرتگال
باشد که درانوقت بجزایر هند مسلط بودند
واین از تاریخ فرشته ظاهر است سه شب و
روز جنگ بود جهازات فرنگ شکست
خورده کشمیریان مظفر گشتند قریب چهار صد
کس از طرفین کشته شدند ازانجا بحدود چین
رسیده بعد صلح خراج مقرر کرده براه تبت
کلان به کشمیر درآمد این روایت هندوان
کشمیر است و مسلمانان انجا می گویند که

این راجه از شوکت لشکر اسلام وقت مراجعت
از ایران براه سرهند متوجه کشمیر گشت بالجمله موضع
پرس پور در کشمیر آباد کرد ستولی کلان و عمارات
عالی قایم نمود نشان بعضی موجود است جواهر
بسیار داشت علم کیمیا میدانست چون که
راجه بنکاله را معه فرزندانش که بعهد و پیمان به کشمیر
آورده بود از بدعهدی کشت و وارثانش به
قصاص مالک خود بوقت فرصت دست
راجه را شکستند و در شهر سری نکر آتش زده
گریختند راجه ازین غیرت ترک سلطنت نموده
جانب شمال گوشه گیر شد بعضی گویند مرد
و بعضی گویند زنده خود را در آتش سوخت
پسر کلانش **راجه کسوت بنند** مالک شد

خزاین

خزاین پدر را صرف نموده دوازده سال امارت
کرد و مرد عمرش نامعلوم بعد ازو راجه شنکر نند
از قوم باکریان پادشاه شد بعد هفت سال مرد
عمرش نامعلوم بعد ازو راجه هست نام پهلوانی
خروج کرده مالک شد دوازده سال راج کرد
و مرد عمرش نامعلوم بعد ازو راجه جانند
چهار سال امارت کرد و مرد عمرش نامعلوم بعد
ازو راجه رس تنگا بن سنکر نند مدت
سه سال حاکم شد و مرد عمرش نامعلوم بعد ازو
راجه انند دو سال حاکم بود و مرد عمرش نا
معلوم وفات این راجه مطابق دو صد و بست
هجر بیست بعد ازان راجه ادت راو صاحب
عظمت خروج نمود و مالک شد جهاندار هوشیار

وصاحب احتیاط واحتیار بود بدریافت شوکت
سلاطین اسلام احتیاط ملک داری نموده
بردره وگهاتها کوهستان فوج مردم هشیار
تعین ساخت وتاجران مسافر را درمیان ملک
آمدن نمیداد از وقت کوروان و پانڈوان
رسم راجهای کشمیر همین بود که شخص اجنبی را
اندرون سرحد خود اجازت آمدن نمیدادند
بعضی راجهای آرام طلب که تارک این وضع
شدند گردهٔ خود یافتند واکثر از دست
ترک وتاجیک مغلوب شدند بخیال راقم
حروف میرسد که شیوه حفاظت سرحد در
کوهستان نیپال وملک چین که تاحال دیده
میشود شاید این طریقه را از یاد شاهان کشمیر

آموخته

آموخته اند بالجمله این راجه خزانه قدیم را بر
آورده بمصرف سپاه درآورد بست و هشت
سال و سه ماه سلطنت کرده مرد عمرش نا
معلوم بعد ازو **راجه سودریا** پادشاه شد
بجمعیت سه صد هزار سوار و پیاده و سه صد
زنجیر فیل جنگی هندرا تا دکهن مسخر نموده به کشمیر
رسیده بعزم گرفتن خراسان که عمل اهل اسلام
بود بر آمد در جنگی از زخم تیر درگذشت امارتش
هجده سال و هفت ماه و نه روز عمرش نامعلوم
بعد ازو پسرش **راجه گوپال دریا** ده سال حکومت
کرده مرد عمرش نامعلوم بعد ازو **راجه سنکهپت**
از همقومش مالک شد بعد ده روز مرد پسر سالش
صغیر بود نذر زنش مسماه **سنک دلی** مالک شد

بعد دو سال بسبب عناد امرا از سلطنت
دست بر داشته بعد از و راجه بارنه
بن پر پهت یکسال راج کرد و در گذشت
عمرش نا معلوم بعد از و راجه چکر دریا پادشاه
شد برادرش شبو دریا باغی شد دو ماه
جنگ واقع گردید شبو دریا ظفر یافت و
بسبب خود پسندی خود از دست امرا گرفتار
اعمال خود شد بار دیگر راجه چکر دریا بمدد امرا
پادشاه شد سن بعد از فساد رعایا قتیل گشت
حکومتش دو سال و دو ماه و حکومت شبو دریا
سه سال بود بعد از و راجه شنکر دریا قریب
سه سال حکمرانی کرده مرد بعد از و راجه شیو دریا
ثانی مالک شد ظالم بود در بلوای عام معزول

شد

شد دو سال و یکماه حاکم بود عمرش نا
معلوم بعد ازو **راجه الپ** مالک شد
یکماه امارت کرد و مرد من بعد **راجه چکر دیو**
از مصاحبان راجه سو دریا بجد براهمه تخت
نشین شد پادشاه ضابط و منصف بود مدت
نه سال حاکم مانده ترک سلطنت کرده
عزلت اختیار نمود بعده **راجه سنگرام دیو**
خسر پوره چکر دیو راجه شد راجه دمو در
کنتهه بن چکر دیو بروی خروج کرده بر تخت
نشست ایام سلطنتش نامعلوم بعده
راجه کهیم کنتهه جد اعلی قبایل کنتهه ظفر یافته یک
سال سلطنت کرده مرد بعد ازو **راجه الین**
کنتهه پسرش مالک شد بعزم ملک داری در

پرگنه باره موله رسیده مرد امارتش بست
سال و دو ماه بعد از ان پسر صغیرش ابلین کنٹهه
نام را امرا مسندنشین کرده حکومت را
باختیار مادرش مسمی دَده رانی دادند در عرصه
سرداری از قصبه پرسپور نزد رانی آمده
از راه فریب خزانه بسیار گرفته بر سپاه تقسیم
نموده بانتظام ملک دور دست مشغول شد
رانی معه پسر خود حکومت ضعیف میکرد چون
پسر چهارده ساله شد فیما بین مادر و پسر
عناد شد و پسر از دست مادر خفته مقتول
گشت بعده پسرش راجه نند کنٹهه پادشاه
شد از عقلمندی بمعاینه حال جده ترک سلطنت
نمود ایام عمر و سلطنتش نامعلوم بعد از و

راجه بهمن داس چار سال و سه ماه حاکم بود
از دست همین رانی معزول شد مدت عمر و
حکومتش نامعلوم من بعد رانی بر تخت حکومت
نشست و چوپانی وزیر ساخت در ملک فساد
شد قلمرو و سرحدش از دست رفت
طوایف الملوک شد امرا از رانی ناخوش
شده مسمی بکهره راجه را که برادر زاده رانی
بود ملک کردند هری سنکه نام چوپان وزیر رانی
راجه را کشت درین عرصه راجه پرگنه راجور به
جمعیت بسیار بر سر رانی آمد رانی معه وزیر
خود مقابل شد و ظفر یافت و بعد حصول فتح
حسب العرض امرا مسمی اودی راج برادر
زاده ثانی خود را مسند نشین کرد اودی راج هم

بعد از ان سلطنت بخاندان اول انتقال کرد

بعد از چندی مقتول شد بعده شخصی از قوم کول که
صاحب الوس و وزرای راجهای سابق بودند
بر رانی خروج نموده محبوس ساخت رانی خود را
هلاک کرد از راجه چکر دیتا تا رانی دوازده نفر کم و
بیش تا مدت شصت و چهار سال حکومت کردند
اول ایشان **راجه شنکر** بن اودی راج بعد
مردن رانی پادشاه شد نرسنکه را وزیر ساخت
در عهدش ترکی همیر نام از طرف ترکستان بطمع
کشمیر عازم گشت نرسنکه وزیر در قصبه پونچهه
استقبال نموده متقابل گشت و راجه شنکر
اراده امداد وزیر کرد اتفاقا بمرض هیضه درگذشت
حکومتش بیست و چهار سال عمرش نامعلوم بعده
راجه مراج پسرش مسند نشین شده فوراً بمدد

کاری

کاری رسیده ترکان را هزیمت داد بست و دو
سال حکومت کرده درگذشت عمرش نامعلوم
بعد از و پسرش **راجه اننت** مالک شد
مرد سخی و غنی بود پنجاه و سه سال پادشاهی کرده
سلطنت را به پسر داده منزوی گشت
بعد از و **راجه کلش** نام مردی بخیل پادشاه
شد و ننگرکوٹ و سلام قابض گشته بست
و هفت سال سلطنت کرده درگذشت در
عهدش دریای بهپ چنان یخ بست که لشکر
و جانوران میگذشتند عمرش نامعلوم بعد از و
پسرش **راجه دس کرن** جانشین شد مجنون
بود بعد بست و دو روز از حکومت خود از زوجه
خویش ناخوش شده خود کشته گشت عمرش

تا معلوم بعد ازو راجه پرس بن راجه کاش
پادشاه عادل شد در چار طرف حویلی خود
جرس در زنجیر اویزان داشت که از جنبانیدن
مطلوبی او از فریاد بگوشش میرسید تا
دوازده سال امارت با عدالت نمود و وقت
شب تغیر لباس نموده خبرگیری غربا میکرد
در دیوانخانه اش هزار شمع کافوری میسوختند
سه صد و شش زن از هر ملک و هر قوم میداشت
عمرش نا معلوم بعده راجه باحل باستصواب
قوم داکران به سلطنت رسید پادشاه عادل
بود دار الشفا برای بیماران ساخت ده سال و
چهار ماه حکومت کرده منشی خود راجه دولم
را وزارت داده انتقال نمود بعد ازو راجه دولم

مذکور پادشاه شند امرا ناخوش شدند و راجه
دولم را بعد شبانه روز کشتند و برادر صغیرش
راجه باجن مسند نشین شد عجب اینکه دریک
شبانه روز دو کس مدعی راج مقتول کشتند
بعد ازین دو کس راجه اس پادشاه شد
وجهانبانی کرده مرد مدت عمر و سلطنتش نامعلوم
بعده راجه بکهاجر بامداد راجه راجور مالک شد
وزود درگذشت مدت حیات و امارتش
نامعلوم بعده راجه جی سنکه مالک شد
درعهد این راجه امل چند معه سرم چند مالک
نکرکوٹ از ملک خود آواره شده به جمعیت
پانصد کس بدربار راجه جی سنکه نوکر شد و
پرکنه لار انعام یافت و امیر الامرا شد

درینعرصه فوج مغول والي بدخشان بر کشمیر امد
هرگاه فوج طرفین متقابل خیمه زدند امل چند
سپه سالار راجه کشمیر وقت شب درخیمه
سردار مغل رامست شراب خواب
یافته بر پرچه کاغذ نوشت که من امیرزادهٔ
کشمیر بر سر تو رسیدم و بحالت تو رحم
نموده زنده گذاشتم و انگشتري خود به انگشت
تو نشان گذاشتم و افسوس است که به این
غفلت برین مهم قصد کرده باید که زود برگردی
که براي تو بهتر است رئیس مغل پس از بیداری
بملاحظه انگشتري و کاغذ بطرف بدخشان
کوچید این راجه جي سنگه در سنه پانصد و
پنجاه و هفت هجري در گذشت مدت امارتش

یازده سال و بست و شش روز مدت
عمرش نامعلوم لبعده **راجه هری ناتهه** باتفاق
اهل چند پادشاه شد ظالم بود لبعد سلطنت
نهه سال و شش ماه و هفت روز وفات یافت
عمرش نامعلوم من لبعد **راجه دینا دیو** تختش
مالک شد نه سال و دو روز پادشاهی کرد
در موضع دنتی پور مقام جلوس بنا کرد و نهرهای
جدید جاری ساخت آثارش موجود در سنه
پانصد و هفتاد و هفت هجری رحلت نمود عمرش
نامعلوم لبعده **راجه بامه دیو** امارت یافت
مردی احمق بود نقل حمقش اینکه روزی سوار
کشتی سیر میکرد از حرکت دست انگشتری
در دریا افتاد از انگشت خطی بر آب کشید چون

بخانه آمد بملازمان گفت که انگشتری را جایی که
بر آب نشان کرده ام تلاش بکنید باعث خنده
شد مدت سلطنت و عمرش نا معلوم بعده راجه
رنبه دیو مالک شد خودش عیاش بود وزیرش
اقتدار یافت قصد استیصال راجه نمود قوم
بون که صاحب الوس بودند ممد راجه شده
وزیر را معزول کردند بیست سال و سیزده
روز حکومت این راجه بود عمرش نا معلوم بعده
راجه راجدیو پادشاه عاقل و خوشخوی شد
ظالمان از التعزیر گردید بعضی سران لشکر که ظالم قوی
بودند بروی خروج نموده از پای تخت بدر نمودند
این راجه باطراف و جوانب فرار نمود بعد
اجتماع خیر خواهان بر دشمن خود ظفر یافته سلطنت

نموده

نموده واز دست پدم نام حکمی بدغا مقتول
گشت وفاتش در سنه شش صد وهجده هجری
امارتش چهار سال و دو ماه بعده **راجه جگ دیو**
پسرش پادشاه شد لکهه چند ولد امل چند را
سپه سالار نمود لکهه چند مذکور مرد پسرش بلاد جنید
را بجد متش سرافراز ساخت در عهدش پدم
نام پهلوانی باغی شد وقابض مملکت گشت
راجه جگدیو در قلعه شپین محصور گشت درین
ضمن شخصی بایمای راجه پدم باغی را به دغا
کشت در سنه شش صد و چهل و یک مرد مدت
حکومتش بیست و سه سال و سه ماه بود در عهد خود
دو قصبه بنا نمود یکی را راجور و دیگر را رجیر نام
نهاد عمرش نامعلوم من بعد **راجه سنگرام دیو**

مالک شد بلاد چند را مختار ساخت این مختار
برادر خوردش را اغوا کرده باتفاقش باغی
شد بقدرت ایزدی راجه غالب آمد مختار و
برادر خود را کشت بعد از ان خود هم مرد
حکومتش نه سال و نه ماه و نه روز عمرش نامعلوم
همین بعد پسرش **راجه رام دیو** سردار شد
کلیان نام از همقوم او بر وی خروج کرده مغلوب
شده مقتول گشت راجه رام دیو بعد حکومت
شانزده سال و ده روز مرد عمرش نامعلوم
بعده **راجه رام دیو** پسرش مالک شد
هیمی پرتهی راجه را وزارت داد امرای
پدر را کشت چون فرزند نداشت لچهمن
برهمن را بفرزندی گرفت و در سنه شش صد

وهفتاد

وهفتاد وهفت مرد حکومتش بست سال دواز ده
روز بعده لچهمن برهمن مسندنشین شد وملک
بی انتظام ماند در حکومتش کچل نام ساحر در کشمیر
رسیده مردم کشمیر را به تسخیر سحر خود آورد و
لچهمن سیزده سال سه ماه دوازده روز حکومت
کرده مرد بعده راجه شه دیو مالک پرگنه
پچهن پاره بامداد سکنه پرگنه تخت نشین شد
وساحر انرا از شهر خارج کرد در سنه نهصد و
پنج در بلوای عام کشته شد امارتش چهارده سال
پنجماه وبست روز بعده پسرش راجه شه دیو
نوزده سال پنجاه ونهه روز پادشاهی کرد در
عهدش قدر شاه نام درویش صاحب کرامات
وارد کشمیر شد شاه برای ملاقاتش رفت

بفقیر او را نوید داد که از فرزندان تو شخصی شهیر یا
پادشاه کلان خواهد شد و در خاندان وی
چندی سلطنت خواهد ماند اتفاقاً درین عرصه
فوج ترکان خونخوار به استماع غفلت شاه
کشمیر عازم این ملک گشتند و راجهای پیشین کشمیر
گذر و دروازه‌های سرحدی را از محافظان
هوشیار خالی نمیگذاشتند چند کس از شاهان
این وقت که وجه تنخواه محافظان سر راه بند
نمودند فوج خبر گیر که حافظ سرحد بودند متفرق
گشت فوج اتراک خونخوار داخل این ملک شده
از قتال و غارت دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشتند
تمام ولایت ویران شد چون ایام برف رسید
ناگهان ترکان از پنڈتان کشمیر که در غلامی خود

داشتند

بلغ

داشتند راهبری خواستند پندیان کشمیر که
دشمن باطنی بودند فوج ترکانرا راه بیابان
ضلالت نمودند وبجای بردند که برف باری
بسیار میشد از قدرت الهی شبی تمام فوج
کفار ترک بعذاب برف گرفتار گشته نیست
ونابود شدند بعد هلاکت این قوم تبقیه السیف
کشمیریان از اطراف چین وتبت وغیره اباد
شدند از انجمله جدل جو راجه وزری جو رام چند
از طرف پرگنه کشتوار بدار السلطنت کشمیر آمدند
وهر دو مختلف المذاهب ودین بودند زری جو
رام چند بعد از چندی قلعه علیحده بنا کرده شروع
بملک گیری نمود واز برادر خود که مالک پرگنه
دارد یو بود مدد طلبید واز تدابیر بر مخالفان مظفر

گشته در سنه هفصد و بست و پنج هجری مسند
نشین گشت و عدل و احسان کرده خراج سه
ساله بر عایا معاف کرد و پادشاه مستقل شد
مورخان هند بنای ابادی کشمیر را سه بار
نوشته اند از انجمله از آبادی اخر تا وقت ری جو
چهار هزار و سه صد و کسری محصور می کنند
باقی تحریر حال این قوم خلاف ربط قیاس بود
لهذا بیفایده نوشتن مناسب ندید و تفصیل
این کلام در تاریخ هندی راج ترنگ مشهور است

در بیان سلاطین اسلامیه المعروف بری جو شاه و شهمیریه اول ایشان سلطان صدر الدنیا والدین تابع دین سید المرسلین ری جو شاه است

ری جو بزبان تبت شخص مظفر

واقبال سند را گویند جد کلانش که از دست
برد ترکان به تبت کلان رفته بود دران ملک
ریاست پیدا کرد تا لاسه وچین وماچین قالض
بود پنج راجه کلان باج گذار او بودند پدرش گنجو
را دو پسر بوجود آمدند یکی زی جو از دختر راجه
چین و دیگر رتن جو از دختر بادشاه دیگر ور بر
پدرش زی جو را مالک کرد رتن جو از ترس
جان گریخته در کوهستان لار سرحد کشمیر در تبجا
آمد و از تبت ها دعای سلطنت میکرد چون
مدت گذشت ومرادش بر نیامد روزی د
دل گفت ازین هیجان چه حاصل به تبعیت آبا
این محنت اختیار کردم اوقات ضایع شد
حالا مناسب است که رجوع به کسی آرم که خالق

وما لک کل است دازین صنم پرستی توبه
کنم وحق تعالی را بوحدانیت پرستش کنم بهمین
اندیشه خوابش درربود در عالم رویا دید که
بزرگی عمامه بند سبز قبا نورانی شکل عصا در دست
بربالینش استاد و گفت ازین بت بیجان
بجز گرفتاری در کفر حاصلی نیست ترک این
کن وبدین توحید درآویز دترا از حکم الهی مالک
کشمیر گردانیدم وتصدیقش انکه اول فوج اتراک
کشمیر را غارت خواهد کرد وتو بطرف کوهستان
جنوبی کشمیر مقیم باش وبعده پادشاه شوی
رتن جو ازین مژده بیدار شد تمام مکان خود را
نورانی یافت وبتان را سرنگون دید از ترس
مجاوران بت که مبادا انکو نیاری بتان را

بوی

بوی نسبت بکنند ازانجا گریخت و به انتظار
بشارت غیبی جائی بسر میبرد و بعد دخل
ترکان و تباهی این قوم مالک کشمیر شد در
عهدش سکنهٔ کشمیر یک دین و یک راه و
یک مذهب شدند و پیش ازین اختلاف
بسیار بود و خود در ظاهر هیچ دین قبول نکرده بود
براهمه انجا بطرف خودها می کشیدند اما راجع نمیشد
روزی تمام شب بدعای دین توحید بیدار
ماند و بشارت یافت آگاه باش که فردا
مرشد تو باین شکل و شمایل وقت صبح بر لب
دریا موجود خواهد شد بقیه شب برامید فضل الهی
و عنایات جناب رسالت ماب گذرانیده
صبح نمود نظرش بجانب قبله که سمت دریا بود

افتاده دید که بزرگی بر مصلی بنماز مشغول في الفور
حاضر شده بر قدم افتاد و استفسار دین کرد
انحضرت دین اسلام را بیان فرمودند و معجزات
سرور کاینات را نیز تفسیر نمودند و فرمودند
که کرامت اولیا نتیجه معجزه انبیا است و یک نتیجه
ازان این است که تو در وقت افلاس خود
در فلان تبخانه خوابي دیده بودي و بشارت
پادشاهي یافتهٔ و عهد بر قبول دین اسلام نمودهٔ
حالا باید که ان عهد را بجا آري رتن جو واقعه را
مطابق خواب خود یافت و باتفاق حضرت
پیر و مرشد بدولتخانه خود آمده معه اهل و عیال
مسلمان گشت و امرا و ارباب فوج هم
بشرف اسلام در آمدند و اسم سامي و نام

گرامي

گرامی ان قدوة الواصلین مروج الاسلام هادی
ایام حضرت بلبل شاه قدس سره هست
ونام اصلی سید شرف الدین که از حکم مرشد
خود به کشمیر آمدند وبعضی گویند که از حکم
جناب رسالت ماب آمدند و مرشد ایشان
حضرت شیخ الشیوخ حضرت شهاب الدین
سهروردی قدس سره هستند بعد اسلام
این پادشاه خانقاهی کناره دریا تعمیر شد
اول خانقاهی است که دران دیار معمور گشت
ورتن جو شاه را سلطان صدر الدین و صدیق
ثانی ملقب ساختند منبر و خطبه و سکه بکلمه طیبه
والقاب خلفای راشدین مزین گشت و بتخانه
ها خراب شدند و مواضع چند بجاگیر فقرا مقرر

گشت و با سلطنت سلاطین کشمیر آن دیهات
باقیماندند و خانقاه و محله آنحضرت را بلبل نگر
نامیدند و مسجد جامع برای نماز جمعه معمور
گشت و پادشاه برای نماز پنجگانه و جمعه حاضر
میشد مدت سلطنتش چهار سال بود بعضی در
حالت کفر و برخی در حالت اسلام در سنه
هفتصد و بیست و هفت در ماه رمضان شب جمعه
بجنت الماوا انتقال فرمود قبرش بطرف
جنوب خانقاه حضرت بابا بلبل است پادشاه
عالم داور پناه تاریخ اوست از زنش که دختر
راجه رام چند بود پسری دوساله مسمی حیدر
خان عقب ماند و احوال شاه بلبل مروج
اسلام اینکه بعضی شاه بلبل و بعضی شاه بلال

مي گويند عالم ظاهر و باطن بودند نام اصل شاه
شرف الدين است صاحب كرامات و
خارق عادات بودند از مكه معظمه در طرفة العين
بزور كرامت به كشمير رسيدند و در سنه
هفصد و بست و هشت هجري انتقال فرمودند
تاريخ وفات ايشان ازين بيت بر مي آيد
بيت سال تاريخ فوت حضرت شاه
بلبل قدس گفت خاص الله بالجمله بعد فوت
سلطان چون پسرش حيدر خان صغير بود
زوجه اش دختر راجه رام چند در سنه هفصد و
بست و هفت بر تخت نشست چون ناقص
العقل بود با اودي ديو نام همقوم خود تزويج نمود
و شهمير را وزارت بخشيد و برادر رضاعي

خود کاکا پوري را امير الامرا ساخت امرا از راني

ناخوش شدند درین عرصه سردار ترکستان اوردي

نام بعزم کشمیر شتافت و داخل پیرپنچال شده

شروع بقتل و غارت نمود اودي ديو

زوج ثاني به تبت گریخت راني باتفاق وزیر

سران ملک را تسکین داده همه را

متفق نموده مقابل فوج ترکان گشت و بسیاري

اتراک را کشت و بقیه السیف به ترکستان

گریختند مظفر و منصور داخل کشمیر شد

اودي ديو شوهر ثاني وي که از نامردي گریخته

بود او را طلب نموده بر مسند استقلالی جا

داد و بطور بیعزتي زندگاني میکرد و کار ملکي

بتدبیر شهمیر وزیر جاري میشد درین ضمن راجه

اودی دیو مرد شهمیر وزیر خود پادشاه شد
وازرانی برگشت که با وجود طریقه اسلام شوهر
دیگر از غیر ملت کرد و فیما بین محاربه واقع شد
رانی شکست یافته در قلعه اندرکوٹ متحصن گشت
فوج شهمیر محاصره نموده رانی را پیغام داد که اگر
زوجیت من اختیار کنی ملکه زمان باشی رانی
انکار کرد شهمیر قلعه را متصرف شد رانی را قید
کرد و کاکاپوری را نیز قتل نمود رعایای ملک از
انتظام او مطیع شدند درین عرصه رانی هم
مرد بعضی گویند که از غیرت خود کشته گردید مدت
حکومت رانی پانزده سال و دو روز بود ذکر

سلطنت سلطان شمس الدین معروف به شهمیر در سنه هفتصد و چهل و سه هجری

پادشاه شد و بر نقره و طلا کلمه طیبب را
با نام خود سکه زد پادشاه عادل و باداد بود
و منتظم و مروج الاسلام و عالم را راضی داشت
و سمی شنکر چک را امیر الامرا کرد و سرکار
دارد و را انجکو متتش داد بعد از چندی قوم
چک بسبب رضاعت دودمان پادشاه
معزز گشتند پادشاه بعد تسلط کشمیر متوجه
تعمیر ملک شد در موضع سمی قلعه محکم بنا کرد
الحال قلعه معدوم و آبادی موجود است یارده
سال وزارت کرد و سه سال و پنجاه سلطنت
نمود در سنه هفصد و چهل و هفت هجری در
گذشت دو شاهزاده کامکار از عقب گذاشت

اول جمشید شاه دوم سلطان علاء الدین علی شیر

سلطان

سلطان **جمشید شاه** ولد اکبر شمس الدین

شاه مبرور در سنه هفصد و چهل و هفت

هجری باتفاق امرا بتخت نشین شد مردی لاوبالی

بود متوجه آبادی ملک البته شد در پرگنه

لادون جم نگر آباد کرد تا حال معمور و موجود است

برادرش سلطان علاء الدین علی شیر بغاوت

کرده مدعی سلطنت شد جمشید شاه مقتول

شده در قصبه زینه پور مدفون گشت سلطان

علاء الدین پسر خورد سلطان شمس الدین

بعد قتل برادر در سنه هفصد و چهل و هشت

هجری بر تخت سلطنت نشست خبرگیری

آبادی ملک نمود متصل سری نگر خانقاه

و کناره دریای بهت علاء الدین پور آباد

کرد و در بیماری استسقا در گذشت در علاء الدین
پوره مدفون گشت دوازده سال هشت ماه
حکومت کرد عمرش نامعلوم بعده سراج

ملت والدنیا سلطان شهاب الدین

پسرش در سنه هفصد و شصت به اتفاق
امرا جلوس نمود در عهدش ترویج دین اسلام
بسیار شد مساجد و اماکن اباد گشت و
حسنات بسیار کرد بد با اهل علم و عباد و زهاد
نقد و جنس وظیفه مقرر گشت و بر وقت بیر بیایند
حفظ کلام الله و تحقیق علم دینی یعنی فقه و تفسیر و
حدیث با فراط رواج یافت و پرورش
غربا و مساکین هر قوم و دین بنمود قصبه
شهاب الدین پور متصل کشمیر لقدر هفت

میل کناره دریای بهت منعه دولتخانه و دار
الامارت آباد کرد و تا حال یادگار روضهٔ
رضوان است و بموجب بشارت زنی عابده
که در حالت شکار دوچار شده نوید ملک
گیری داده بود کمر جهانگیری چیت بست و از
راه پیر پنجال برآمده ملک راجور و نوشهره
و کشتوار و نگرکوت و جمو و سیالکوت
و پرونچ و دنتور و حسن ابدال و تبت خورد
وغیره بتصرف آورد بعد نظم و نسق این دیار
منعه سپاه سرانجام گزیده غزنی و ولایت
بدخشان و کابل و زابل و بلاد ما ورالنهر و توران
دیار را متصرف گشت سلطان احمد کابلی دو
صبیه خود را یکی بشهاب الدین و دیگر ببرادر

خورد مسمی شاه قطب الدین داد بعده قندهار
وسیستان وبعضی اماکن خراسان وسند را
گرفته ودهنهه وبکهر را متصرف شده وقضاقان
جلال آباد را گوشمالی داده وبر لاهور قبضه نموده
باپنجاه هزار سوار وپنج لکهه پیاده عازم دهلی
گشته کناره دریای سند مضرب خیام نمود
باپنجاه هزار سوار از دهلی سلطان فیروز شاه
جلوریز بمقابله رسید چند روز معرکه جنگ
درمیان ماند تا یک ماه هنگامه کشت وخون
گرم بود از طرفین یک لکهه وسی وپنجهزار
سپاه بکار آمد آخر صلح بدین طور قرار
یافت که از سرحد سرهند الطرف تابع
دهلی باشد واین طرف داخل کشمیر وزرای

جانبین

جانبین ان عهد را مسطور داشتند و از
منازعت درگذشتند و سلطان شهاب
الدین و برادرش قطب شاه باد و خواهر
سلطان فیروزشاه کدخدا گشتند و جشن
عروسی درمیان ماند سلطان فیروزشاه
بدهلی کوچید و سلطان کشمیر بکشمیر رسید
و از قدمبوسی پدر عالیقدر خود سلطان علاء
الدین ذخیره سعادت اندوخت اکثر مورخان
کشمیر احوال این جنگ نوشته اند مگر در
تواریخ اهل دهلی هیچ مذکور نیست مدت
نهه سال و سه ماه و نوزده روز در جنگ
جهانگیری بسر برده در زمان سلطنت خود به
ارادت جناب قطب العارفین سید

تاج الدین عم زاده حضرت میر سید علی همدانی
علی ثانی رضی الله عنه که از بدخشان یا جای دیگر
همراه لشکر او تشریف آورده بودند در آمد و
دهات چند بطریق التمغا مقرر نمود و حضرت سید
حسن خلف حضرت سید تاج الدین را به سبب
ظهور شجاعت مردانه که در معرکه هند ظاهر گشته
بسید حسن بهادر حیدر دل مخاطب ساخت و
سید حیدر دل را با دو امیر دیگر بنا بر ملک
گیری جانب تبت کلان و کاشغر و ترکستان
رخص ساخت همه ها مظفر و منصور راجع بکشمیر
گشتند بعد داخله افواج منصوره هند و تبت
ممالک مملکت کشمیر و ترکستان مضبوط
نموده که احدی را بدون پروانگی آمدن ندهند

دیگر

و ملک جادوی را خلعت زمینداری قصبه
جادو و تملیک نموده تا حال اولادش قایم
اند در عهدش عالم مرفه الحال و سادات و
مشایخ و علما و فضلا و خوش نویسان و ماهران
هر فن مقیم کشمیر گشته فراخور حال و گذران
وظیفه هر یک از سرکار سلطانی مقرر شد
و رسم بت پرستی را بر داشته و عنوان
عدل و احسان جاری ساخته در قصبه شهاب
الدین پوره متصل پایه تخت مسجد عالی بنا
فرموده الحال با وصف ویرانی قصبه مسجد
برقرار است بست و هفتم رمضان شریف
سنه هفصد و هشتاد مسافر جنت شد در محله
بلدی پل کناره دریای بهت مدفون گشت

مدت عمرش نا معلوم بعده سلطان قطب
الدین برادر خوردش پادشاه شد در عدل
و داد و عزت فرقه سادات و ارباب عرفان
کوشید در حکومتش سادات و علما و عرفا
و ارباب هنر بسیار مقیم کشمیر گشتند در عهد
سعادت مهدش جناب سیادت مآب
رئیس الاولیا قطب الاصفیا قطب ربانی غوث
صمدانی حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس
الله سره سبحانی از ولایت غور و هفت صد
کس از سادات عالیه درجات و اولیاء
کامل الصفات ذو الفضل و الاحسان زمین
کشمیر را بشرف قدوم خود بهار جنت
بخشیدند و جناب سید محمد خاوری مصنف

شرح

شرح لمعات نسخه خاورنامه را بتالیف
موزون پرداختند شاه قطب الدین
معه وزیر و بخشی و جمیع ارکان دولت
به استقبال جناب سیادت ماب شتافته
باراده قدم بوسی دست ارادت و بیعت
بدامن ان عالیجناب زدند جناب
سید السادات در محله علاء الدین پوره
برلب دریای بهت بستر اقامت انداختند
و بعبادت ظاهری و باطنی مشغول بودند و مردمان
جوق جوق حاضر خدمت فیض مرتبت شده سعادت
دارین به تحصیل علوم دین حاصل مینمودند و بادشاه
هم از رسوم پیشین که جاری بود توبه نمود و بطریق
التمغا مکانی برای خرج فقرا مستقر گشت و جناب

سیادت مآب کلاه سر مبارک تبرکانه
بپادشاه بخشیدند وان پادشاه عدالت
دستگاه این تبرک را بالای کلاه سلطنت
میگذاشت و از برکتش انتظام سلطنت
دران خاندان تا عهد فتح شاه مستمر بود اتفاقا
بموجب وصیت فتح شاه ان کلاه را در کفن کرده
مدفون ساختند بعضی عرفا افسوس نمودند که
باعث استحکام این سلطنت زیر زمین مدفون
گشت بالجمله جناب سیادت مآب
بعد از چندی میر محمد قاری و میر محمد جوش خان و
میر محمد بلخی وغیرهم خلفای خود را نبابر تعلیم جناب
سلطان و مردم کشمیر گذاشته متوجه به سیر
شدند در اثنای سفر روز دوشنبه ششم ذیحجه

پاین

مابين عصر و مغرب سنه هفصد و هشتاد و شش
متوجه اعلي عليين شدند بنا بر مدفن فيما بين مريدان
پكلي و كشمير قال و مقال شد و نوبت قريب
بقتال رسيد شيخ قوام بدخشي كه از محرمان
حضرت سيد بود تابوت شريف را در
ميدان گذاشت و بفريقين تنازعين گفت
كه از هر كس كه جنازه حضور برداشته شود بجاي
خود بردارد از فريقين برداشته نشد چون عاجز
شدند شيخ قيام الدين تابوت مبارك
را بر سر خود برداشته از راه كوهستان
در شهر ختلان پنجم جمادي الثاني مدفون ساختند
و بعضي تبركات از متروكات ان عاليجناب
را به كشمير آورده در حجره خاص نگهداشتند

وکتب خانه انجناب بمولانا احمد علامه مرحمت

شد **تاریخ وفات** چون برون شد ازجهان

آن مقتدای دین علی ❖ شد دل عالم زداغ

جانگزابی او ملول ❖ حاسدان رارشک

گشت وگفت هاتف اشکار ❖ سال تاریخ

وفاتش زینت ال رسول ❖ نسبت انتساب

ان عالیجناب ازروی نسب باین طوراست

قدوه العارفین سید علی ابن سید شهاب

الدین بن سید محمد بن سید علی بن سید شرف

الدین بن سید محب الله بن سید محمد ثانی

بن سید جعفر بن سید عبد الله بن سید محمد

عادل بن سید علی حسن بن امام مکرم سید

زین العابدین علی بن سید الشهدا امام حسین

سید

سید مظلوم بن امیر المومنین خلیفه برحق و
مطلق حضرت علی مرتضی علیه التحیة والثنا والسلام
خلاصه اینکه سلطان قطب الدین در حیات خود
احسان بر عالم نمود مدت شانزده سال پادشاهی
کرده سه بار حمله امیر تیمور را دفع نموده واتراک
امیر تیمور را که گرفتار آمدند کلاه کاغذ وقبای یکتایی
داده درعین سرما از ملک خود براه غزنین
اخراج نمود امیر تیمور مصلحتاً فسخ عزیمت کشمیر
کرده در سنه هفصد و نود و شش سلطان
عالیشان سفیر جنان گشت در سواد مسجد جامع
کلان مدفون شد تعداد عمرش نامعلوم بعده

سلطان سکندر مشهور به بت شکن

پادشاه شد ملک احمد امو را وزیر کرد

زیاده از پدر عادل و منصف و حامی شعار
اسلام شد اکثر بتخانه را مسمار ساخت
و بیشتر کفار در دین متین در آمدند و کتب
خانه کفر نابود گشت و مجلدات کتب کفار را
جمع نموده در میان گل و سنگ امیخته در چند
مکان بکار پشته راه در آوردند چنانچه ان پشته
نزدیک موضع تله مل و یک جانب محله
جمال بت مشهور است و در حیاتش چند
نفر معدود بت پرست در شهر کشمیر بودند
و اهل علم و هنر از مملکت دور و دراز و سادات
و فقرا از بسیار به کشمیر متوطن شدند و فراخور
حال معاش یافتند در عهدش امیر تیمور وارد
هندوستان شد بدریافت شوکت تیموری

نزد

فرزند ارشد خود را که به سلطان زین
العابدین موسوم بود با تحایف بدرگاه تیموری
فرستاد این پسر بعد دریافت شرف
ملازمت و اتحاف هدایا عذر تقصیر جد خود
نموده درخواست اجرای سکه تیموری در
بلاد خود کرد امیر تیمور این فرزند را نوازش
فرموده مرخص کرد و فرمود که وقت مراجعت
از مهم هند سیر کشمیر خواهم نمود اما بعد فتح هند
امیر تیمور به عجلت بملک خود رفت و عزیمت
کشمیر در توقف ماند و صاحب ظفرنامه می نویسد
که شاهی خان یعنی سلطان زین العابدین
معه تحایف بسمرقند رسیده حاضر دربار تیموری
شد و مترصد عفو تقصیر جد خود گردید امیر تیمور

شاهی خاطر نظر بند کرده از سلطان سکندر
خراج هفت ساله طلب نمود و درین عرصه امیر
تیمور شاهی خاطر البقید سمرقند گذاشته بتنوصد
دیگر دیار شد شاهی خان در وقت خلو سمرقند
از وجود پادشاه فوج خود را از کشمیر طلبید ششصت
و پنجهزار سوار از فوج کشمیر بنواح سمرقند رسیدند
وطرح جنگ انداختند بعد از کشت و خون و
قتل و غارت حکام سمرقند مصلحتاً شاهزاده را
بمعز الدوله سردار فوج کشمیر تفویض نمودند
شاهزاده صحیح و سالم داخل کشمیر شد
امیر تیمور بسمع این خبر قسم کرد که انشاء الله
تعالی عند المراجعت کشمیر پایزالبز ارسانیده
تا خطا و ختن عمل خواهم نمود چنانچه بعد فتح روم

و عراق عجم بعد داخله سمرقند عزیمت خطا و
ختن بمیعاد ده ساله قرار داده تنبیه کشمیریان
محظور داشت و سلطان سکندر هم فوج خود
را بنا بر سد راه کشمیر نامزد کرده مستعد شد
که درین عرصه امیر تیمور صاحبقران راهی سرای
آخرت شد و ملک کشمیر محفوظ ماند بالجمله در
سلطنت سلطان سکندر مقرب بارگاه
سلطانی میر سید محمد همدانی خلف الصدق
جناب امیر کبیر سید علی همدانی قدس سرهما
در سن بیست دو سالگی با سه صد کس از
رفقا و علما و خدم کشمیر را دوباره جنت نظیر
ساختند سلطان به استقبال رفته قدم
بوس کرد و معه سرداران و اکثر مردم سپاه

بحلقه ارادت در آمد و جناب سیادت مآب
دوازده سال علم شریعت و طریقت را
ترویج فرموده با صبیه سید حیدر عقد نکاح فرموده
بعالم بقا شتافتند و شرح شمسیه در علم منطق
و رساله دیگر در حقیقت و تصوف برای سلطان
تصنیف کردید و علم شریعت از برکات
حضرت چنانچه باید و شاید بظهور رسید
و بر چشمه کون خانقاه برای حضرت و فقرا
معمور گشت و چند موضع برای خرج مقرر شد
و جناب حضرت سید علیه الرحمة در یادداشتن این
خدمت سلطان را یک عدد لعل بدخشانی
بوزن سی مثقال تبرکاً لطف فرمودند و سلطان
سه قریه از سه پرگنه برای مصرف فقرای سرکار

سید

سید ویک بنام مولا سعید مقرر نمود چنانچه تا
حال مرفوع القلم وموجود است جناب سید محمد
بعد از چندی متوجه عربستان شدند در غیبت
سید عالیجناب سلطان در ترویج اسلام
وبت شکنی جهد بلیغ نموده بت خانه سکندر
پوره راشکسته مسجد بنقشه کعبه احداث کرد
ودرمدت سه سال این بنا باتمام رسید ودو
فرزند خورم خان وشاهی خان یادگار گذاشته
جان بحق تسلیم کرد وبرلب دریای بهت مدفون
گشت بست وپنج سال پادشاهی کرد بعده

سلطان خورم خان ناصر الدین علی شاه

مسندنشین شد عالم وعادل وسخی وباذل و
رعیت پرور برابر پدر بود بقول مشهور

شش ماه و نه سال ماند سادات و غربا را
قدر و عزت میکرد و وجه ایشان میرسانید علما
و ارباب حکمت از اطراف و جوانب در
عهدش مقیم کشمیر گشتند و وظیفه یافتند و بر سر
راه تبت و جمو چند جا بر گذر دریا پل بست و
مسجد عالي عیدگاه مرتب نمود و حوض دل
که حدود چهار طرفش بقدر هشت میل است برای
سیر خلق درست ساخت چنانچه تا حال موجود
است و برادر خورد خود شاهي خان را سلطنت
بخشي کرده عازم زیارت مکه معظمه گردید
عند المراجعت بمدینه طیبه رسیده در همان
زمین بافیض مدفون گشت و بعضي مورخ مي
نویسند که در سنه هشتصد و بیست و هفت

شاهي خانرا

٦٥

شاهي خانرا سلطنت داده وحج رفته بعد زيارت
حرمين شريفين بعرصه دو سال به کشمير رسيده
وسلطنت را بدستور ميرا در بحال داشته کوشه
اختيار نمود وانتقال کرد ودر قصبه زينه پور که محل
خلوتش بود مدفون کشت وبعضي مورخان مينويسند
که پس از مراجعت از حج اول در جمو پيش خسر خود
رسيده وبامداد او طالب سلطنت از برادر کشت
وفيمابين جنک واقع شد راجه جمو مقتول کشته
وسلطان علي شاه بعذر برادر آمده محبوس کرديد
ودر محبس مرد بعد ازان مسمي شاهي خان
حاکم شد عاقل وصالح ومتقي ورعيت پرور
بود وفقرا دوست وقدر دان سادات وعلما
وفيض رسان ادني واعلي بعضي ميکويند که در اوايل

حال به قید امیر تیمور افتاده بود وقت انتقالش رها
یافت و چند روز در سمرقند علم و ادب آموخت
و وقت فرصت اکثر ارباب صنایع مثل
کاغذی و صحاف و قالین باف و سراج و
صباغ و دباغ وغیره اهل حرفه را معه بعضی دایه
یعنی قابله از سمرقند همراه آورده در وقت
سلطنت خود مذهب صلح کل داشت و امرا
و برادران را تسلی داد و هنرمندان هر اقلیم را
در ملک خود جا داد و از شاهرخ میرزا ابن
تیمور علیهما الرحمه محبت و صداقت داشت
و درخواست نمود که چند کس از فضلای باقی را
اگر با کتب خانه دین و حکمت مرخص فرمایند
عین کرم است چنانچه حاصل شد و لکهه روپیه

سال

سال بنابر خرج حرمین شریفین میفرستاد
و ملک جمو را بقبضه خود آورده و ترکان را
بسزا رسانید و متصل شهر قدیم معموره دیگر
آباد کرده بنو شهر مسمی ساخت و در میانش
نهر جاری کرد و عمارت عالی برای خود بنا
نمود و دروازه کلان برپا کرد و زنجیر کلانی دران
آویخت و چند زنجیر دیگر دران موصول ساخت
که سلسله هر یک ازان زنجیر در چند مکان پادشاهی
پیوسته بود و جلاجل دران تعبیه کرده بود هر
گاهیکه مظلوم دست بر زنجیر زدی آواز جلاجل
بگوشش رسیدی متوجه بسزای ظالم شد
پرگنات و دهات آباد نمود و والی تبت که در
عهد برادرش با حاکم کاشغر توسل نموده بود

در عهدش مطیع گشت و تبت را با سرحد
کاشغر داخل مملکت خود نمود و سرداران
سپاه را منصب و جاگیر افزود و در عهدش
مردم هر ملت و دین بر مذهب خود گذران
میکردند و در روز عید هندو و مسلمان خود
حاضر شدی و در حوض اولر مکانی با صفا
تعمیر نمود صاحب لطیفه و شاعر بود هرگاه که
بشکار رسیدی و مکانی خوش یافتی اکثر نشیمن
ساختی لهذا در عهدش عمارت بسیار شد
و مسمی احمد کول رستم دل ناصر خان سپه
سالارش تا سیالکوٹ و جمو و تبت و ولایت
و چین و ختن مسخر ساخت و والی کاشغر با جماعت
کثیر مقابل شد آخر کشمیریان از ضرب سنگ

فلاحین بر فوج کاشغر مظفر گشتند والی کاشغر را تحت
سلطان کاشغر را بوی بخشیده معاودت
فرمود وقت شب تغیر لباس کرده خبر
گیری غربای شهر میکرد ودر رویش مزاج بود و
از تربیت شاه بهاو الدین مشهور بشاه ذکریا ثانی
ملتانی اکثر شب بعبادت می گذرانید شبی
پسر نا سعادتمندش متوجه حجره او شده
اراده قتل داشت بادشاه را بید ار یافته
از اراده خود پشیمان شد و پسر را نصیحت
کرد که موت وحیات و سلطنت و مسکنت
را خالق مختار بدست خود داشته است پسر
نادم شد مکانات و باغات عالی یادگار
گذاشت و انهار در دهات جاری ساخت

که باعث آبادی رعیت گشت و چند جا پل

ها مستحکم در شهر و بازار بست پنجاه و دو

سال پادشاهی کرد در عهدش قحط و خشک

سالی شد در سنه هشت صد و هفتاد و هشت

انتقال فرمود سه پسر یادگار گذاشت اول

آدم خان که بعد از پدر پادشاه شده به

سلطان حیدر ملقب گشت دوم حاجی خان و

سیوم بهرام خان تعداد عمرش نامعلوم

بعده سلطان حیدر شاه ولد اکبرش

به اتفاق امرا در سنه هشت صد و هفتاد و

هشت مسند نشین شد و بر طریقه ابای خود مستقیم

بوده پل نوکدل بر دریای بهت بسته

علما و هنرمندان را رعایت نمود بعد چندی

طریقه

طریقه اباءی را ترک نموده و در عالم مستی از
بالای بام بر زمین افتاد و مرد مدت سلطنتش
دو سال و عمرش نامعلوم بعده حسن شاه
بن حیدر شاه در سنه هشت صد و هشتاد هجری
مالک شده عیاش و عشرت دوست بود
یکهزار و دو صد نفر مغنی و قوال و هزار کنیزک مطربه
ملازم داشت و عزت و احترام سادات و
علما دنبر مندان هم میکرد در اجرای امور شرعیه
ساعی بود اما بسبب شرب مدام و عیش از
محافظت ملک بیخبر چاکران پدرش از خیرخواهی
با وجود لهو و لعبش بمقدور خود از بند و بست قاصر
نمیشدند چون غفلتش بحد رسید تاتار خان ملازم
سلطان بهلول لودی شاه دهلی از لاهور

عزیمت کشمیر نمود بدریافت این سانحه
رعیت کشمیر هم تمرد ورزید و سلطنت
ضعیف شد درهمین عرصه آتش زدگی در کشمیر
واقع شد مسجد جامع سوخت و مسجد دیگر
تعمیر شد بار دیگر آتش زدگی شد خانقاه
معلی حضرت امیر علی همدانی بحرق در آمد باز به
حکم سلطانی خانقاه طیار شد در سنه هشتصد
و هشتاد و پنج هجری سلطان حسین ثانی ابن
عمر شیخ میرزا ابن امیر تیمور کرکان بسبب جواب
سلطنت نامه و خلعت با دیگر تحایف بصحابت
میر شمس الدین عراقی شیعه مذهب مرسل
کشمیر ساخت درین اثنا سلطان بعالم بقا
شتافت درین حیص بیص قریب هشت

سال قیام میر شمس الدین محمد عراقی در کشمیر
شد و در عهد حسن شاه در میان امرا
و شاهزادگان مخالفت شد میر شمس الدین
قوم چک را که مریدش بودند و خدمت
کوکلتاشی یعنی پسر دایه و چاکری
بسرکار پادشاه کشمیر داشتند
و هم مذهب میر موصوف بودند و بعلا بند
دنوبت قتال فیمابین شیعه و سنی
شروع شد درین ضمن حسن شاه
مدت دوازده سال و یک ماه و
بست و پنج روز حاکم بوده وفات نمود
بعده ابو الخیر محمد شاه بن حسن
شاه در سنه مذکور بصلاح بعض امرا در

سن هفت سالگی تخت نشین شد بسبب
خوردیش سادات بیهقی که علاقه بیند
خانه سلطنت بودند ناظم امور گشتند
فیمابین امرا و سادات مخالفت شد چهارده
تن از سادات صحیح النسب را مفسدان کشمیر بند
ساختند و فساد برپا شد محمد شاه را بعد دو سال
و هفت ماه معزول کردند و ان طفل بجای وارشد شد
لبعده **سلطان ناصر الدین ابو الفتح خان** بن ادهم
خان بن سلطان زین العابدین به امداد بعضی
رسان پادشاه شد ملک سیف الدین را وزیر
کرده عمدة الملک خطاب داد و کار موافق
شرع شریف اجرا و ملک آبادان کردید و پشتهٔ
شاهراه بر دریای بهت بسته شد بالاخر در میان

پادشاه و وزیر کدورت آمد قوم چک بادیگر
امرا پادشاه را ورغلانیدند و فیمابین شاه
و وزیر جنگ شد وزیر کشته گردید و کناره
دریای بهت مدفون شد بعد قتلش شاه
ملک شمی چک را که پسر مرضعهٔ او بود وزارت
داد اگرچه این وزیر هم منتظم بود اما بمقابلهٔ انتظام
وزیر سابق کمتر بود در عهد شمی چک وزیر
فیمابین امرا نزاع واقع شد و مدت دراز
قتال درمیان ماند دریں عرصه ملک شمی چک
فرار نموده گوشه گرفت پادشاه ملک
موسی را وزیر گردانید ملک موسی خواهان
جان وزیر سابق شد وزیر مذکور بخوف جان
بهندوستان گریخت اتفاقاً فیمابین وزیر

ثاني وشاه نقيض شد شاه شمي چک وزير
سفر ورر العهد طلبيد واز وزير ثاني جنگيد
درين جنگ ملک شمي چک کشته شد
شاه از وزير ثاني هزيمت خورده گريخت
ملک موسي پادشاه شد در عهد فتح شاه
مير شمس الدين عراقي اماميه مذهب صوفي
مشرب که به کشمير بود اکثر امرا را بمذهب
خود آورد و جهال وساده لوحان نيز بمذهبش
داخل گشتند ومحله زدي بل وحسن آباد
وغيره از مردم اين مذهب آباد شد ودر زدي
بل خانقاه مير شمس الدين باشکوه تمام تعمير يافته
ترويج اين مذهب شروع شد وبابا خليل و
بابا طالب وشيخ حسن زدي بلي مجتهد باين

مذهب

مذهب مشهور شدند وفتنه عظیم واقع گردید
وعداوت دینی برپا شد اکثر مردم اهل
سنت از علما وعرفا بطرف سیالکوٹ
وغیره راهی شدند از تعصب ملک موسی
ملک ابراهیم باکری مخالف شد وملک موسی
بعد سلطنت چهار روزه مقتول گشت ملک ابراهیم
بشیوه نمک حلالی فتح شاه را که بسمت
هیره پور بود طلبیده تخت نشین ساخت
وسکه وخطبه اش جاری گشت درین ضمن
محمد بادشاه پسر حسن شاه از سلطان
ابراهیم لودی پادشاه هندوستان مدد خواسته
با فوج کثیر بسواد کشمیر رسید ازینطرف فتح
شاه معه فوج مقابل شد وشکست خورد در

سنه نهصد و چهارده هجری در کوهستان بدار
البقا خرامید و تاج تبرک حضرت سید علی
همدانی علی ثانی رضی الله عنه که باعث برکت و
افتخار سلاطین کشمیر بود در کفن خود برد مردمان
عاقل گفتند که از امروز سلطنت ازین خاندان
منتقل شد زیرا که آن کلاه سعادت و سروری
مدفون گشت و نعش فتح شاه را بحکم محمد شاه
بمقبره سلاطین مدفون ساختند مدت عمر و
سلطنتش نامعلوم بعده **محمد شاه** پادشاه شد
در فکر انتظام بود اما سرداران قوم چک
که وزیر بودند در پی بی انتظامی بسر می بردند
و در باطن خود مدعی سلطنت بودند چنانچه ملک
کاجی چک و غازی خان بتعلیم میر شمس الدین

از

از پادشاه کفتند که خانقاه دوم برابر خانقاه
میر سید علی همدانی طیار شود و غرض عمده آنها
بیرونقی خانقاه معلی بود قریب سه سال مخمصه
طیاری خانقاه ماند اخر خانقاه میر شمس الدین
طیار شد مکر مردم اهل سنت در انجا نمیرفتند
زوجه محمد شاه که بی بی صالحه بود و صالح النسا
خاتون نام داشت زیور خود فروخته
در طیاری خانقاه قدیم صرف نموده تزئین
داد و یکهزار و پانصد جامه و قبا به کاریگران بخشید
و بنا بر رونق مکان قدیم ضیافت عام نمود و سید
محمد بن سید علی را متولی خانقاه معلی کرد درین
عرصه در سنه نهصد و بست و شش ملک جهانگیر
سپه سالار از کاجی چک وزیر مخالف شد

ملک کاجی بر سرش رفت ملک جهانگیر سکندر
شاه بن فتح شاه مرحوم را پادشاه کرد
امرای محمد شاه ضلعیجات را در میان خود ها
تقسیم کردند و سلطنت سست شد مردم
اهل شیعه جمعیت مذهب خود با متابعان میر
ابیخته اذیت میدادند و بازار کشت و خون
گرم شد میر شمس الدین بسبب قلت انصار
بطرف تبت رفت و مردمانرا بمذهب خود
کشید درینعرصه شیخ علی سردار لشکر ترک
ملازم ظهیر الدین بابر شاه ابن عمر شیخ میرزا
تیموری بر سر حد کشمیر رسید امرای کشمیر
با وی متفق شدند و بامداد شیخ علی ترک بر
قدری ملک کشمیر عمل یافته شیخ علی راندر

وتحایف داده رخصت نمودند اما انتظام
نبود درین ضمن بعد مردن سلطان بابر سلطان
همایون تخت نشین شد شیخ علی ترک تعریف
آب وهوای کشمیر ونفاق امرا بعرض همایون
رسانیده محرک تسخیر کشمیر شد میرزا کامران
از طرف همایون در سنه نهصد وسی وهشت
با فوج کثیر وارد مکان نوشهره متعلقه کشمیر
گشت ومحرم بیک وشیخ علی اکبر با سی هزار
سوار متوجه سری نگر دار السلطنت کشمیر شدند
بسبب نفاق کسی سدراه اینان نشد تخمیناً
نصف کشمیر مقبوضه این فوج گشت جاگیرداران
کشمیر برسر اتفاق آمده متقابل فوج تیموریه
شدند وکاجی چک راسردار کردند فوج

ترک مغلوب گشته در لوشهره بمرزا کامران
رسیدند میرزا الی نیل مقصود مراجعت به
کابل فرمود کشمیریان محفوظ ماندند درین اوان
سلطان سعید خان شاه کاشغر بدریافت منازعت
درمیان کشمیریان باچهارده هزار سوار بمقابله
کشمیر آمد ازراه شجاعت کاشغریان منصور شدند
وکشمیریان درقلعه جراد متحصن گردیدند کاشغریان
درزمستان وتابستان ملک کشمیر را غارت
کردند در ایام بهار کشمیریان غالب و کاشغریان
مغلوب شدند وگونه صلح نموده بملک خود مراجعت
کردند درین فساد ملک ویران شد و زراعت
موقوف گشت گرانی غلات بمرتبه رسید که
آدم آدم را میخورد کاجی چک وزیر بعد حصول

این فتح سلطان محمد شاه را محبوس کرده
پسر کلانش را که داماد وزیر بود پادشاه کرد
بتاریخ نهصد و نود و چهار بقید فوت شد
پسر مهترش **شمس الدین شاه** بن محمد شاه
سلطنت یافت بیست و یکسال بطور بی
استقلالی پادشاهی کرده در سنه نهصد و
نود و پنج درگذشت عمرش نامعلوم بعده وزیر
مذکور **جلال الدین اسمعیل شاه** برادر خورد
شمس الدین را تخت نشین کرد و خود کاحی
چک وزیر مالک بود اگرچه انتظام بخوبی کرد
اما تعصب مذهب بسیار داشت میر
شمس الدین عراقی را باعزاز تمام طلبید و در
ترویج دین شیعه سعی بلیغ نمود و اهل سنت و

جماعت پیش همایون فریاد کردند و تعدی مذهب
میر شمس الدین بیان نمودند پادشاه متوجه امداد
بود که درین عرصه شیر شاه مالک سلطنت شد
درین هرج مرج امرای سنی و بعضی شیعه طوعاً
و کرهاً میرزا حیدر کاشغری را بامارت کشمیر منسوب
ساختند کاجی چک شیعه مضطربانه پیش شیر شاه
رفت و میرزا حیدر رئیس کشمیر که با شیعان احسان
مینمود بدریافت خبر آمد فوج شیر شاه افغان
عیال خود را در اندر کوت فرستاده باتفاق
فوج موجوده مقابل کاجی چک و شیر شاه شد
کاجی چک هزیمت یافته در پرگنه راجور گریخته بود
و درهمین عرصه پیش از چند ماه میر شمس الدین محمد
عراقی بجنت خرامیدند خلف ارشد شان شیخ

دانیال

دانیال باتفاق مریدان نعش والد ماجد خود را
در خانقاه زدی بل تحویل نموده بخوف فتنه
سنیان بطرف تبت خورد تشریف برده
مقیم گشتند من بعد سلطان نصیر الدین بارک
شاه بن فتح شاه که بوقت میرزا حیدر بطور
محبوس بنام پادشاه بود بحسن سعی بعض امرا
در سنه نهصد وچهل سلطنت خود را نمودار
کرده بعدل وداد وانتظام ملک وتائید مذهب
اهل سنت وجماعت کوشید مردمان سرکش
را گوشمال داده تابع فرمان ساخت
وبه علما وفضلا وارباب کمال احسان نمایان
کرد غسل خانه وحمام عالی بنا نمود که در ایام برف
باری گرم میماند وشهر را رونق ونضارت

بخشید و باغها آراست و اکثر علما و عرفا
که از بدعت شیعیان جلا وطن بودند در عهد س
مقیم کشمیر گشتند و شیخ دانیال شیعه مذهب
در عهد این پادشاه از تبت مقید گشته به کشمیر
رسید و بعضی شیعه را بگواهی متعصبان
اهل سنت کشت و مرقد میر شمس الدین عراقی
را خراب کرد و سنیان کوس شادی زدند
و اینهمه امور را بمیرزا امیر حیدر کاشغری که
امیر الامرا بود منسوب نمودند درین عرصه
مفسدان شیعه و سنی که متعصب و دنیا
دار بودند باهم متفق شده در اطراف مملکت
فساد برپا کردند بی انتظامی در تمام ملک شایع
شد آخر شیعه و سنی اتفاق نموده بمقابله میرزا

حیدر صف آرا گشتند مردم میرزا حیدر
قریب دو هزار و هفصد نفر فوج کشمیر را کشتند
آخر کشمیریان زد و ضرب سنگ فلاخن
آغاز نمودند فوج میرزا بدفعات کشته شد
و میرزا هم شهادت یافت غازی خان و
ملک دولت چک بغاد مذهب اراده
ذلت و خواری با نعش میرزا داشتند سید
محمد پسر ابدال باگری که مذهب اهل سنت
داشت نعش میرزا حیدر را از معرکه به
اتفاق قوم خود برآورده باندیشه دشمنان
شیعه مذهب قبرش را بسیار عمیق کنده
و از سنگهای کلان بند نمود و این سید محمد
سنی مذهب تا یک ماه بر مزار میرزا حیدر

مجلس حشم قران داشت حفاظت بسیار نمود
غازی خان وغیره شیعیان چون از خوف سید
محمد از بیحرمتی لاشه مایوس شدند لاچار متوجه
حصار اندرکوٹ شدند وعیال میرزا هم در انجا
سکونت داشتند زوجه میرزا خبرداری
قلعه نمود قوم باکری اقربای سید محمد مذکور به
حمایت زوجه میرزا حیدر مستعد شدند آخر کار
عیال واطفال میرزا حیدر معه مال واسباب
باعزت وحرمت روانه کاشغر شدند بعد فوت
میرزا شش ماه یا یکسال بارک شاه وفات
یافت در سلطنت فتور شد عیدی جاروری
نام بموافقت ملک غازیخان وغیره چکان
شیعه چندی سلطنت نمود وسنیان اذیت

داد در عرصه چکان حبیب شاه ابن اسمعیل شاه
بن فتح شاه را بحکومت برداشته از ملک
عیدی محاربه نموده کشتند دولت چک وزیر
و غازیخان امیر و سپه سالار حبیب شاه شدند

حبیب شاه بن اسمعیل شاه خواهرزاده غازی
خان چک مسند نشین شد یک سال و سه ماه
سلطنت ضعیف کرده و در حقیقت ملک
دولت چک حاکم قوی بود بالاخر چکان
حبیب شاه را کور کرده در قید انداختند غازی
خان چک تاج شاهی بر سر خود نهاد و
پیش ازین بمدت قلیل واقعات عجیب و
غریب در کشمیر واقع شد اول قریب سه
روز زلزله زمین ماند و من بعد حسن پوره

وحسین پوره نام دو قریه که کناره دریای
بهت مقابل یکدیگر بودند شبی زمین حسن
پوره بجسین پوره وحسین پوره بحسن پوره
منتقل شد نشانش از باغ وچاه معلوم
گردید وتا حال موجود است بعد سلطنت
از دوده قدیم منتقل گشته بچکان رسید
وچکان اول با ملک کاجی محسن خود نمک
حرامی کردند ودین قدیم را گذاشته ولی
نعمت قدیم پادشاه را کشتند وقوم چکان در
سواری اسپ وتیر اندازی وزورآوری و
دیگر فنون شهره افاق بودند اما در خود بها به سبب
غرور زور جوانی وشجاعت پر نفاق بودند به
سبب کثرت قوت وزور از چاکری وکوکه

گری بمنصب وزارت رسیدند بالاخر مذهب
بزرگان خود که پادشاه قدیم بودند گذاشته
بطمع دنیا عداوت دینی با خاندان ولی نعمت
خود افزوده پادشاه را کشتند اما چند نفر
سی یا چهل سال سلطنت کرده برباد رفتند

در بیان احوال سلاطین قوم چک

نسب اینقوم باین طور مینویسند که جد کلان
ایشان انکر چک نام اول از سرحد ملک
داردو که قریب کشمیر است از گردش اسمانی
معه اهل و عیال به کشمیر آمده اباد شد و زن و
مرد بلند بالا عجیب الخلقت بودند از راجهای کشمیر
مکانی برای سکونت یافتند بعضی میگویند
که پیش از امدن کشمیر زنی ازین قوم معشوقه جن

گشته و از نسل جن پری آورد به صورت
انسان و بقوت بنی جان و این جد هفتم
انکه چک باشد انکه چک در زمان سلطان
شمس الدین بسبب کثرت زور ملازم پادشاه
شد و بمرتبه سپه سالاری رسید و مثل
امرای نمک حلال خدمت گذاری میکرد
نسلاً و بعد نسلٍ این قاعده مرعی داشتند
و متقرب سلطنت شدند رفته رفته به منصب
کوکلتاشی رسیدند بعضی دختران خود را به
پادشاه داده وزیر شدند بالاخر مذهب
قدیم را گذاشته شیعه شدند و به ارادت
میر شمس الدین عراقی در آمدند و جمعی بر عقیده
قدیم اهل سنت و جماعت ماندند و به ارادت

میر شمس الدین عراقی میل نکردند آخر در سنه نهصد
و شصت جماعتی ازان پادشاه خود را
کشته خود پادشاه شدند اول سلطان غازی
خان چک است که حبیب شاه را محبوس
کرده خود پادشاه شد و منتظم گشت سرکار
کشتوار و پکلی و غیره را تصرف نموده بر سرحد
تبت یعنی خورد و کلان دخیل گشت و با جبه
کمال خان گهوکر ازدواج نمود و هنگام جنگ
شیر شاه و همایون پادشاه فرصت وقت
را غنیمت دانسته ملک پنجاب را تا سرهند
عملنموده رجوع به کشمیر ساخت شیعه مذهب
و متعصب بود سران کشمیر ناراض شده
جلا وطن اختیار نموده رجوع بهمایون پادشاه

نمودند و فوج پادشاه را بامداد آورده مقابل
غازیخان شدند قتل عظیم شد چهل هزار کس از
طرفین مقتول گشتند غازیخان چک غالب شده
و سپاه هند و مغول مغلوب و شمس چک که
مقابل بود کشته شد و فوج هند رو بفرار نهاد
غازیخان مظفر و منصور گشته داخل کشمیر شد
و مردم اهل سنت و جماعت را تعذیب شدید
نمود و تعصب خود دوبالا ساخت جمعی از
مردم اهل سنت نزد میرزا قرابهادر حاضر
شده استمداد نمودند و بعضی شیعه هم که
مخالف غازیخان بودند متفق سنیان گشتند
هفت هزار سوار از میرزا قرابهادر امداد یافته
معه سه هزار ملازم خود که شیعه و سنی متفق المطلب

بودند

بودند در ملک کشمیر لسبه کار راجور رسیده غازی
خان معه فوج خود متقابل شد و چند روز متقابله
جنگ بطول انجامید غازیخان جماعه صحرا ایبان
و قطاع الطریقان را طلبیده عهد کرد که هر کس که سری
از سرداران فوج مخالف آردفی کله یک اشرفی
انعام خواهم داد قطاع الطریقان چنین کردند
و بعضی مخالفان مغرور گشتند و غازی خان هم
عنان فتح و نصرت مراجعت به کشمیر نمود مدت
نهه سال و دو ماه پادشاهی کرد تعداد عمرش
نامعلوم وقت وفات برادر خود حسین خان را
ولی عهد کرده مرد من بعد حسین خان برادرش
پادشاه شد ملک محمد ماجی را وزارت داد
در اوایل حال محسن خلایق و عادل بود در

محله سکندر پوره عمارت عالیه مرتب کرد بعد
از یکسال سنگر خان چک برادرش باغی شد
و بر پرگنات کشمیر که بسمت کوهستان هند
واقع است متصرف گشت از کشمیر فوج
پادشاهی تعین شد سنگر خان مفرور گشت و
فوج شاهی منصور حاضر سلطنت کردید بعد انتظام
کار از تعلیم علماء شیعه در ترویج ملت خود کوشید
و مردم اهل سنت و جماعت را بیحرمت ساخت
اشخاص اهل سنت واویلا نمودند و بعضی مفسد ازا
تنبیه کردند فوج پادشاهی از هر طرف بدنبال
سنیان رسید بعضی کشته شدند و بعضی بگوشه
خزیدند روز دیگر انیمقدمه را بنابر تالیف قلوب
اهل سنت بعدالت سپرد و بقاضی و مفتی

وعلمای عدالت خفیه پیام کرد که جانب داری
شیعه نمایند قاضی ومفتی از ترس خاموش
ماندند مگر دو کس مولانا الماس وملا محمد فتوی
موافق شرع نوشتند وشاه ازین دو
مفتی معاند گشته سنیان را در شکنجه اذیت
کشید اکثر سنیان مع اهل وعیال بهندوستان
رفتند وهر دو مفتیان با ایمان از عداوت
پادشاه مقتول شدند وتعدی شیعان به
اقصی الغایت رسید قاضی شهر را که سنی
بود بسیار ذلیل نمود در سنه نهصد وهفتاد
وهشت ابراهیم خان پسر پادشاه در سن
شباب بمرض آبله درگذشت ازین غم
بیمار شد لاچار برادر خورد خود را ولیعهد کرده

در اواخر سنه نهصد و هفتاد و هشت انتقال
نمود بعد ازان علی شاه برادر خورد او در سنه
مذکور امارت یافت به عدل و داد کوشید
حسن خان برادرش بغی شد در میان راول پوره
جنک واقع شد علی شاه مظفر و حسن خان منفرور
کشت در حالت منفروری وفات یافت سلطان
علی شاه مستقل کشته موافق و مخالف مذهب
خود راراضی و شاکر داشت در عهدش حاجی
حیدر خان و سلیم خان از اولاد پادشاهان
قدیم کشمیر یعنی بارک شاه به اتفاق بعضی سردار
کشمیر بامداد فوج حضرت جلال الدین محمد اکبر
پادشاه غازی متوجه کشمیر شدند و بسرکار راجو
رسیده بهتر خان و محمد خان امیران چکان

حیب الام

۸۲

حسب الامر علی شاه از راه کتل پیر پنجال
متوجه بمقابله شدند محمد خان بهتر خانرا به دغا
قید نموده بحیدر خان وسلیم خان پیوست این
هردو بزرگان معتمدش دانسته رفیق خود نمودند
آخر محمد خان روزی قابوی وقت یافته بوقت
غفلت سلیم خانرا کشت حیدر خان بمعاینه
این حال بطرف هندوستان مراجعت نمود
ومحمد خان چک رفیق خود بهتر خانرا از قید خلاصی
داده بحضور شاه کشمیر رسیدند ومورد تحسین
گشتند سلطان علی شاه بعد انفراغ این مهم
بنابر تنبیه بهادر سنگه راجه کشتوار متوجه شد
راجه بمصالحت پیش آمد وخواهر خود مسماة
سنگر ومن راکه جمیله زنان بود بایعقوب خان

نبیره سلطان علی شاه کدخدا ساختند علی شاه
فتح مند به کشمیر شتافت باز راجه کشتوار
بعادت اختیار کرد فوج سلطانی بگوشمالش
متوجه شد این مرتبه راجه ملیح خاتون نام دختر
خود را مع جواهر پیشکش سردار فوج پادشاه
نمود و خراج هر ساله بر خود التزام کرد در همین عرصه
مولانا عشقی و قاضی صدر الدین وکیل از طرف
حضرت جلال الدین اکبر بادشاه غازی رسیدند
و مستدعی نسبت دختر برادر بادشاه را
بحضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه گشتند سلطان
راضی شد و سکه و خطبه از نام اکبر شاه
جاری کرد و ایلچیان را با تحایف مرخص ساخت
سفیران خوبی آب و هوای کشمیر را با ضمن احوال

طرق وشوارع بعرض پادشاه شجاعت
پناه رسانیدند پادشاه بسبب صعوبت راه
تامل میکرد درین عرصه علی شاه دختر منسوبه را
معه جهیز بسیار و جواهر بیشمار و غلامان و
کنیزان چینی و ختنی بهمراهی محمد خان چک وزیر
خود روانه بارگاه اکبری نمود ازین طرف
حضرت اکبر پادشاه باتفاق امرا در بلده
لاهور تشریف فرموده مجلس شادی و کتخدائی
را باین بهین تزئین بخشیده بعد از چند مقامات
محمد خان چک را رخص به کشمیر فرموده داخل
اگره شدند ملخص اینکه سلطان علی شاه
مرد با انصاف و منتظم بود و مشرب عالی داشت
و علما و فضلای اهل سنت را توقیر میکرد

دفقرا را معتقد بود در عهدش یکبار قحط شدید
بسبب برف باری در کشمیر واقع شد آدم
آدم را میخورد شاه عالیجاه تمام غلات و
خزانه را بمصرف غربا داشت اخر در سنه
نهصد و هشتاد و شش پانزدهم ذی قعده یوسف
خان پسر خود را ولیعهد کرده درگذشت
حکومتش نه سال تعداد عمرش نامعلوم بعده
سلطان یوسف خان بن علیشاه در سنه
نهصد و هشتاد و نه مالک شد و سه صد کس
لطیفه گو و ظریف و شاعر در سرکارش ملازم
بودند و در علم موسیقی استاد عصر شد عمش
ابدال خان باغی شد و جنک بمیان آمد بعد
کشت و خون بسیار ابدال خان کشته شد لاشه

اورا در چاربازار بنابر عبرت گذاشت
چون ابدال خان با سنیان سلوک کرده بود
قاضی موسی نام که بقاضی سرهند مشهوراست
بحمایت لاشه ان مسلمان متوجه شده بعزت
تمام دفن نمود بادشاه از قاضی عنادرا در دل
جاداده سکه وخطبه بنام خود جاری ساخت
وبعیش مشغول شد بسبب عیاشی یوسف
خان امرا بدیل شده وسید گوهر خان را
بریاست برداشته مقابل شدند سید
گوهر خان منصور شد یوسف خان تاج شاهی را
بمصاحبت ملک محمد بخدمت گوهر خان فرستاده
خود معه اهل وعیال بطرف هند کوچید سید گوهر
خان در سنه نهصد هشتاد وهشت هجری قد

پادشاه شد هشت ماه و پانزده روز سلطنت کرد
درین عرصه مردم کشمیر فساد برداشتند در
موضع هرل متعلقه پرگنه جمو میدان جنگ گرم
شد سید گوهر خان باز فتح یافت و بدار الاماره
داخل شد باز کشمیریان هنگامه آرا شدند
سید لاچار شده تاج سلطنت را بواسطه
بابا خلیل مجتهد شیعان پیش گوهر خان ثانی فرستاد
من بعد **گوهر خان** مذکور عم حقیقی یوسف خان پادشاه
شد در سلطنت گوهر خان یوسف شاه بفرو
پیش حضرت محمد اکبر بادشاه غازی فریادی شده
دلتجی کمک گشته مستمال شد درین ضمن گوهر
خان قریب یکسال کامل بعدل و داد و انتظام
سلطنت پرداخت و موافق و مخالف سلطنت

خود

خود را در ظل مرحمت میداشت در عهدش ارزانی
غلات بسیار شد مشهور است که دو نیم من
شالی بوزن هند بقیمت یکفلوس پخته فروخت
میشد مفسدان قومش که شیعه بودند در
این چنین ارزانی مست شراب فساد شدند
و در آزار سنیان کوشیدند و به یوسف خان
مغرور که در هندوستان بود خفیه نوشتند
که گوهرخان با سنیان رفق و مدارا دارد
اگر متوجه این طرف شوی بنابر امداد حاضرم
یوسف خان از امرای اکبری رخصت شده
بی امداد فوج بادشاهی بسرحد کشمیر رسید
محمد بٹ با دو هزار فوج رفیقش گشت و فرمان
تهدید و وعید بسران سپاه و رعایای کشمیر مشعر بر

رسیدن خود سمعه افواج قاهره اکبری نوشت
رعایا و سپاه کشمیر اندکی هراسان شدند
گوهرخان با دو سه هزار سپاه چیده عازم
پیکار گشت در اثنای راه فوج خود را هراسان
یافته فرار نمود راجه بهادر سنکه بملاحظه نامردی
گوهرخان و ترقی یوسف خان مطیع یوسف خان
گشت گوهرخان در حالت اضطراب بابا
خلیل بربلی خود مجتهد شیعا زاکه کونه معتمد خان
مسطور بود بنابر مصالحه فرستاد و یوسف خان
صلح قبول نکرد و مستعد پیکار گشت و از راه
پل عابر دریای بهت گردید بعد کشت و خون
بسیار ابدال خان سپه سالار گوهرخان
مقتول گشت گوهرخان خانه قاضی را ملجا و ماوای

خود

خود دانسته در انجا پناه گرفت یوسف شاه
کرت ثانی بمسند نشین شد خلق کشمیر طوعاً
وکرهاً حکومتش قبول کرد ملا محمد امین چند روز
پیش از جنک هر دو پادشاه بدیوان خواجه
حافظ فال دیده بود این بیت بر امد بیت
یوسف کم کشته باز اید به کنعان غم مخور ؛
کلبه احزان شود روزی کلستان غم مخور ؛
بعد جلوس یوسف شاه ملا مذکور انعام بسیار
یافت چون یوسف خانرا دریافت شد
که کوهر خان بخانه قاضی منزوی است خانه
قاضی را تمام وکمال تلاش کردند وپس از
تجسس بسیار در حجره تاریک یافتند
وپیش پادشاه حاضر کردند پادشاه میل د

چشمش کشیده کور کرد و چند کس امرای
کوهر خانرا نیز کور ساخت و بعضی را اخراج
بطرف هند نمود و بعضی را بر دار کشید و
خود بعدالت و نصفت و رفع ظلم و بدعت
متوجه شد و عیش و کامرانی میکرد و در عمارات
شهر کوشید و رعایای دهات زیاده
تر از سابق آبادان کردید بعض مفسدان
مذهبش بایذای سنیان برخاستند و اکثر
را مقتول و بعض را جلا وطن کردند حضرت
اکبر بادشاه به استماع حالات کشمیر فوج
کزیده را بسرداری میرزا طاهر و میرزا
عاقل روانه ساخت هر دو سردار اول
بطور الچیان فرمان پادشاهی بیوسف شاه

رسانیدند

رسانیدند یوسف شاه مضطرب شده با
مصاحبان خود مصلحت جست همه با صلاح
جنک دادند یوسف شاه راي ایشانرا
رد نموده پسر خورد خود مسمي حیدرخانرا
با عرضي وتحایف روانه بارکاه اکبري نمود
چندي آتش غضب اکبري فرو نشست سال
دیکر باز فرمان شاه هند بطلب یوسف خان
رسید اینمرتبه یوسف خان پسر اکبر خود مسمي
یعقوب خانرا با تحایف مضاعف از سابق
روانه هند ساخت این مرتبه پسرش تا دو
سال پریشان ماند بملازمت فایز نه کشت
روزي پادشاه یعقوب خانرا یاد کرد فرمود
که پدرت وعده کرده بود که بعد انتظام

حاضر نمیشوم حالا دو فرمان به طلبش فرستادم
اول پسر خود را و ثانیا ترا الحضور فرستاد
و خود خلاف عهد نمود حالا حکیم علی را معه فوج
فرستاده ام که او را بهر طوریکه باشد حاضر
سازد عذرش مقبول نیست یعقوب خان
احکام را بیوسف خان نوشت یوسف خان
از امرای خود بمصلحت حسب ملازمانش دلالت
بر جنگ نمودند یوسف شاه قبول نه کرد
و بنابر استقبال حکیم علی یکمنزل بر آمده باعزاز
ملاقات نموده در خانقاه معلی جایش داد
در همین زمان اکبر بادشاه از آگره عازم
صوبه کابل شدند یعقوب خان پسر یوسف
خان از اثنای راه از لشکر بادشاهی گریخته

بکشمیر

به کشمیر رسید پدرش ناخوش شده او را محبوس کرد
چون گریختن یعقوب خان به سمع اکبر پادشاه
رسید راجه بهگونتی داس بجمعیت پنجاه هزار
سوار و پیاده بتعین تسخیر کشمیر گشت یوسف
خان حکیم علی را برای شفاعت خود رخصت
بارگاه اکبری نمود درینوقت فوج اکبری قریب
رسید یوسف خان بجمعیت چهل هزار سوار
و پیاده ببهانه شکار در قصبه باره موله خیمه زد
ایام سرما بود درمیان فریقین اتفاقاً جنگ
شد و هنگامه زد و کشت گرم گشت و قحط در
هردو لشکر نمودار شد درین عرصه فرمان دیگر
از حضور اکبری بیوسف خان رسید که فوج
دیگر هم بامداد راجه بهگونتی داس فرستاده ام

اگر از خود حاضر میشوي بهتر چون این نامه بیوسف
خان رسید دست پاچه شده بعزم اطاعت
اکبري داخل لشکر بهکولي داس شد کشمیریان
بمجرد معاینه این حال یعقوب خان پسرش
را پادشاه کردند و با فوج اکبري جنگیدند آخر راجه
بهکوتي داس عاجز شده گونه صلح نموده عازم
لشکر پادشاهي گشت و یوسف خان همراه
بهکولي داس عابر اتک گردیده حاضر حضور
پادشاه شد و از قهر سلطاني مقید گردیده
سپرد راجه تودرمل شد بعد چندي مورد
انظار پادشاهي گشته بطور دیگر امرا حاضر
دربار میشد در علم موسیقي مهارت کمال
داشت و اکثر از میان تان سین که استاد مشهور

بغر

جماعه هنرمندان موسیقی دان هندوستان
بود مقابله شد و غالب آمد خلاصه این که
بعد چندی بمنصب دو هزاری سرافراز
گردیده معین صوبه بنگاله گشت و همانجا بود و
در وقت سلطنت نور الدین محمد جهانگیر بادشاه
شیر افکن خان را حسب ایمای بادشاه
کشت آخر کار از هوای بنگاله زبون حال
گشته در سنه یکهزار و بیست و یک ازین
جهان درگذشت بعده **یعقوب خان**
ولد یوسف شاه بعد هزیمت راجه بهگوتی
داس در سنه نهصد و نود و چهار تخت نشین
شده خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت
یک سال و شش ماه بخوبی سلطنت نموده

از غرور جوانی خود از کسی صلاح نمیپرسید و در
مذهب خود متعصب شده افراط قتل در حق
سنیان نمود ازین سبب از خاطر خاص و
عام بر افتاد و جناب شریعت پناه قاضی
موسی را حاضر ساخته بمباحثه نموده بی ادبیها کرد
و تکلیف داد که طریقه شیعه اختیار نمایند و تبرا
و لعن در کوچه و بازار کشمیر جاری ساخت
و جدال و قتال فیمابین فریقین مروج شد سران
اهل سنت و جماعت جلا وطن شدند اکثر عقلای
شیعه هم ازو ناخوش شدند و بلوای عام شد
و قریب بدار السلطنت بازار کشت و خون
گرم ماند آخر الامر بابا خلیل و شیخ حسن مجتهدان
درمیان آمده صلح بدین شرط کردند که از سر حد

قصبه

قصبه شیوپور الطرف دریای پهپ سمت
پرگنه کامران بتصرف شمی چک وملک علی
سنیان باشد واین طرف بدخل پادشاه بعده
باز هنگامه شد هر دو مجتهد که بجای مرشد بادشاه
بودند تقابوی سنیان در آمدند سنیان اراده
کشتن نموده بودند که ملک جن ناجی جا دوری
بحکمت عملی هر دو مجتهد را از دست شان رهاینده
پیش شاه رسانید پادشاه بدریافت این حال
بجمعیت بست دو هزار سوار وپیاده بر
مساکن سنیان تاخت آورده شمی چک
وغیره سنیان از غایت دلاوری مقابل
شدند شکست بر سنیان افتاد ملک علی بطرف
کوهستان منفرد گشت وملک شمی اسیر پادشاه

شد بعد ازین فتح قاضي موسي عليه الرحمه را
که مقید بود از محبس طلبیده تکلیف اختیار مذهب
خود نموده قاضي بر دین خود استوار ماند
شاه ظالم قاضي سید اولاد رسول را از
گفتن مفسدان ملت خود بقتل رسانید و نعش را در شهر
تشهیر نمود پدرش نزد نعش پسر مقتول خود
رسیده شکر بجا آورد و گفت که الحمد لله
والمنت پسرم دین دار مانده مشهور است
که روز قتلش باد و برف بسیار نمودار گشت
مردمان از نشان قیامت پدیدار شد و همان روز
برق در حویلي سلطان افتاد زوجه وزیرش با
سه چار تن دیگر از آتش برق سوختند و این سید
از اولاد قاضي میر علي عالیخاندان و و الا دودمان

بود بعد این واقعه بادشاه بنفرین عام و
خاص قرین گشت و مردمان در حقش دعای
بد میکردند و یعقوب خان دست تعدی دراز
نمود بالاخر ولایت مرتبت مولانا شیخ یعقوب
که عالم و ولی زمان بودند رجوع بشاه اکبر نمودند
و در پیشگاه آن عالیجاه رفته دادرسی خلایق
کشمیر خواست درهمان عرصه شاه را درد سر
لاحق شد بزرگان کشمیر داعی به صحتش گشتند
و از شاه عالیجاه معهود شدند که بعد تسلط عمله
سلطانی متوجه ارزانی غلات باشند و سکنای
انجا را غلام و کنیز نکنند و از تکالیف سلطانی
مثل بیگار وغیره معاف دارند و سنی و شیعه
کشمیر را اقتدار ندهند که یکی دیگری را بکشد

از این چنین سبب هاست که طریقه سپاهگری
وسلاح بندی از کشمیریان موقوف گشت زیرا که
این قوم در جرات و جلادت و تهور و شجاعت
زیاده از ترک و تاتار بودند چنانچه دست برد آن
درین کتاب جابجا مرقوم است و از همین وقت
اهل علم و فضل و تجارت پیشگان و هنرمندان
بسیار شدند بعد عهد و قتی از حضرت اکبر شاه
محمد قاسم خان میر بخشی با سی هزار سوار و پیاده
همراه داد خواهان کشمیر نمود ناگهان در کشمیر رسیده
یعقوب خان با فوج خود متصل هیره پور مقابل
گشت اکثر مردمان فوجش بدریافت عدل و داد
افواج اکبری از لشکر خود جدا گشته با فوج اکبری
پیوستند یعقوب شاه بمعاینه بدسلوکی فوج خود

حواس خمسه باخته با معدودی چند بطرف کشتوار
بحمایت راجه بهادر سنکه خیرپوره خود خزید محمد
قاسم خان امیر کبیر بعد استماع فرارش اول
فوج کشمیریان را نبابر دخل وضبط دار الاماره
فرستاد بعضی رفقای یعقوب خان متقابل کشتند
وملک شمی را از محبس یعقوب خان برآورده
بریاست برداشتند وسلطان معین الدین ملقب
ساختند واین ملک شمی سنی مذهب نزد امامیه مشهور
بخارجی بود چنانچه پسر کلانش ظفر خان نام به مجرد
تسلط چند روزه پدر خود از راه تعصب ضعفای
اهل شیعه را در شکنجه کشید واز غایت تعصب خانقاه
سید شمس الدین عراقی را که در محله زدی بل بود
با خانهای دیگر باتش قهر سوخت ملخص اینکه فیما بین

کشمیریان و فوج قاسم خان جنگ عظیم واقع شد
اکثر امرای کشمیر بکار آمدند سلطان معین الدین
شمی چک منضطر شده با سه هزار سوار و چهار هزار
پیاده بطرف پرگنه کامراج گریخت فوج اکبری معه
مشایخ داخل دار السلطنت شدند و اهل سنت
وغیره مظلومان را که مفرور بودند آباد ساختند
درین عرصه یعقوب شاه بامداد راجه کشتوار باز عازم
کشمیر گشت قاسم خان اکبری متوجه بدفعش شد و
یعقوب شاه را شکست فاحش داد اما اکثر قوم چک
جابجا باغی بودند قاسم خان اکبری اشتهار داد که
هر کس که از سکنای کشمیر اطاعت اکبری نموده
حاضر شود منصبش خواهد افزود و ترقی عظیم خواهد
یافت و اخبار نویسان را در سرکارات و پرگنات

تعین

تعین نمود اما سران چک شیعه و سنی باز
متفق شدند و امداد یعقوب خان نموده
مقابل فوج قاسم خان شده باز هزیمت خوردند
باز فرقه دیگر از چکان بر مکان حاکم نشین قاسم
خان فوج ریختند و در شهر آتش زدند قاسم
خان دار الامارة را گذاشته در باغی پناه
گرفته در حالت قیامش یعقوب خان باز
آمده در دار الحکومت نشست بعد از چندی
بمشاهده ضعف قاسم خان سرداران
شیعه و سنی کشمیر را گشت سران کشمیر باز
از یعقوب خان روگردان شده متفق قاسم
خان شدند قاسم خان بر فوج یعقوب خان
ریخت یعقوب خان باز گریخت قاسم خان

بدفع ملک شمی چک ملقب بسلطان معین الدین
متوجه شد و شکست داد باز ملک شمی چک
و یعقوب شاه یعنی شیعه و سنی درمیان خود
یک دل شده عهد بستند که فوج اکبری را از کشمیر
اخراج نموده ملک را قسمت کرده بگیریم فریقین
متفق شده متقابل شدند فوج اکبری بسیار
مقتول گشت قاسم خان عرضی استمداد
بحضور اکبری روانه کرده از حضور شاه
هندوستان محمد یوسف خان رضوی بمددکاری
قاسم خان متعین شد از حسن تدبیر محمد یوسف خان
رضوی قوم چک فریقین متفرق گشتند و قاسم
خان زور گرفت درین ضمن رایات ظفر
آیات حضرت اکبر شاه به نفس نفیس خود متوجه

گشتند

کشمیر گشت یعقوب خان چک که آواره
دشت ادبار بود خود بخود حاضر دربار شاهی
شده مورد تفضلات گردید و ملک شمی که
سنی بود بعد چندی داخل مجرائیان سلطانی
گشت پادشاه عالیجاه بعد مداخلت کشمیر احکام
این سلطنت را در زمره صوبجات ملک خود
داخل نمود و سران قوم چک را هر جا که
بودند و قطاع الطریقی میکردند طلبیده بسزای
واقعی رسانید و از آنوقت این ملک تابع
سلطنت هندوستان شد و هر دو کس از
نظربند رهود و سه کس یعنی یعقوب خان و
ملک شمی چک و ملک حبیب چک که
نظربند محفل پادشاهی بودند اکثر بحکم پادشاه

بوقت آزمایش زورآوری با فیل مست مقابله
کردند قوت اینقوم از همیشه مشهور بوده است
چنانچه یعقوب خان هرگاهکه دم فیل میگرفت
فیل از حرکت باز میماند بعد ملاحظه سیر کشمیر
جماعه چکانرا باعزاز تمام نظربند به اکبرآباد آوردند
و فراخور حال جاگیر و منصب مقرر کردند بعضی را
بطرف بنگاله و برخی را بطرف دیگر بخدمت
خانسامانی و جمعی را در اکبرآباد جا دادند از انجمله
ملک شمس چک و یعقوب خانرا در بلده اکبرآباد
حکم قیام شد ملک شمس چک در سنه هزار و
پنج هجری از دست کفار نابکار شهادت یافت
و یعقوب شاه نیز بعد از چندی بمرض مهلک در
گذشت

در بیان صوبه داران پادشاه تیمور

اکره

اگرچه فتوحات سلطنت ونسق اکبری در
اکبرنامه وغیره تواریخ مفصل مرقوم است حالیا
بطور ایجاز بیان حال کشمیر وانتظام آن بنابر
ضرورت سلسله این تاریخ نوشته میشود
که اکبر بادشاه در سنه نهصد ونود ونهه هجری
معه لشکر ظفر اثر بعد قطع منازل داخل دار
الامارة کشمیر شدند حکم والا نفاذ یافت
که صوبه کشمیر راجنت نظیر در دفاتر نوشته باشند
بعدالت وانتظام اکبری از ظالمان فرقه چک
غربا ومساکین ورعایا مامون گشته فارغ البال
گشتند واین بادشاه عالیجاه بسادات و
علما روزینه وجاگیر ومعاش مقرر نموده و
علمای هر دین وملت را نوازش کرد وبلا تعصب

مذهب و ملت با هر کس بخلق عظیم یعنی اخلاق
محمدی پیش می آمد و جاگیرداران قدیم را از سر نو
بر وظایف آنها افزایش فرمود و با تجارت
پیشگان کفایت محصول فرمود و تحصیلداران
و امین را در هر جا مقرر فرموده متوجه آگره شدند
با وجود این انتظام بعضی چکان و رفقای ایشان
از کوهستان و جنگل گاه و بیگاه مفسده میکردند
و از دست برد امرای اکبری بسزا میرسیدند
مختصر اینکه اکبر شاه در اول فتح یک ماه در کشمیر
مانده بعد انتظام آنجا داد عیش و عشرت
داده فتحنامه این ملک خداداد را بشاهان
توران و ایران و کاشغر و فرنگ ارسال
داشت محمد قاسم خان میر بحر را حاکم

این

این مکان گذاشت قاسم خان بعد دو سال از
صوبه داری کشمیر معزول شد و میر یوسف
خان صوبه دار کشمیر گشت بعد یک سال
معزول شد محمد علیخان بجایش مقرر گشت
این صوبه دار اول متوجه انتظام شده اسناد
محالات جاگیرداران را ملاحظه فرموده
اراده ضبط نمودن توفیر نمود و حکم کرد که سپاه
و جاگیرداران مواجب خود نقدی از خزانه
شاهی بگیرند و جاگیر بگذارند و جاگیرداران
و بعضی مفسدان هنگامه آرا شده و شخصی میرزا باد کار
نام را به سلطنت برداشتند و مستعد بمقابله
با فوج بادشاهی شدند بابا والی که از عمده عرفا
و مشایخ آنجا بودند در مجمع مفسدان رفته و

مواعظ و نصایح نموده جماعه اوباش را تسکین
نمودند چند روز فتنه فرو نشست آخر کار میرزا
یادگار مجنون که هوای سلطنت در سر داشت
در اطراف کشمیر رفته مفسدان را با خود متفق
نموده و خود را پادشاه قرار داده مشغول
بعنایات خطاب و عطای جاگیر بملازمان خود
گشت حضرت اکبر پادشاه که بسواد لاهور
متوجه بشکار بودند بسمع خبر شقاوت میرزا
یادگار این بیت بر زبان آوردند بیت کلاه
خسروی و تاج شاهی ❁ بهر کل کی رسد حاشا
و کلا ❁ و بحسب اتفاق میرزا یادگار باغی کل بود
درین ضمن امیر الامرا شیخ فرید بخاری میر
بخشی که از سادات صحیح النسب و عظیم الحسب

بود به افواج قاهره حسب الحکم اکبری متوجه
بدفع میرزا یادکار نابکار گشت درینعرصه
یادکار بادشاه باغیان بر سر عمله شاهی
که در کشمیر بودند تاخت آورده بعضی را
مقتول ساخت و برخی را باسیری برد و خود
بخود داری مشغول شد که در قریب زمان
شیخ فرید امیر الامرا از یکطرف و صادق
خان از طرف قصبه پونچ دررسیده سکنای
شهر به استقبال امیر الامرا شتافتند
میرزا یادکار مردم شهر و فوج خود را در
تزلزل یافته راه گریز پیش نمود و از اثنای راه
گرفتار آمده از حکم اکبری مقتول گشت و حضرت
اکبرشاه هم دفعه ثانیه داخل کشمیر گشته بنیاد

اصل ونسل چکانرا برکنده وبرای تعمیر قلعه حاکم
نشین حکم دادند وقلعه مذکور بمصرف یک کرو
تخمینا بمدت هفت سال تعمیر یافت وجناب
اکبر شاه چندی بسیر پرداخته وراجه تودرمل
رابنابر انتظام به کشمیر گذاشته متوجه اکبراباد
شدند راجه تودرمل دریک سال پیمایش
زمین نموده ومالواجب رابیباق کرد ومحمد قلی
خانرا درکشمیر گذاشته حاضر حضور بادشاهی
گشت محمد قلیخان یازده سال حاکم کشمیر بود
بعده معزول شد وبجایش **میرزا علی اکبر**
مقرر گشت درسنه هزار وسیزده هجری
به کشمیر رسید درعهدش قحط غلات روداد
وحالات این قحط تاحال یادگار مردم کشمیر است

ودر

و در سنه هزار و چارده هجري حضرت عدالت
منزلت اکبر بادشاه ازین دام گاه فاني بدار
جاوداني شتافتند و حضرت نور الدین محمد
جهانگیر ابن محمد اکبر بادشاه بالارث والاستحقاق
مالک سلطنت گشت و این شاه عالم پناه
سیر کشمیر را از ایام شاهزادگي تا عهد شاهي
بسیار پسندیده داشتند و هر سال در ایام
بهار این مکان را رشک ارم میفرمودند
عدالت و نصفت این بادشاه شهره آفاق
سیما در انتظام و آبادي کشمیر همت عالیه خود
را بسیار مبذول فرمود و در عهد خود از تغیري
میرزا علي اکبر نواب قلیچ خان را صوبه دار
این مکان نمود در سنه هزار و پانزده نواب

قلیچ خان داخل کشمیر شد وسه سال انتظام
نمود در عهدش آبادی ملک وتعمیر مکانات نو
وزر سیم کهنه بسیار شد بعد سه سال معزول گشت
محمد هاشم خان بجایش مقرر گشته در سنه هزار
ونوزده داخل این صوبه شد وتا سه سال بعدل
داد کوشیده معزول شد **نواب صفدر خان**
در سنه هزار وبست ودو ناظم این مکان شد
دو سال بنظم ونسق ونصفت وعدالت کوشیده
طلب حضور شد در سنه هزار وبست وچهار
نواب احمد خان صوبه دار کشمیر شد سه سال
وسه ماه بعدل وداد کوشیده در عهدش بیماری
وبا وآثار بلا در کشمیر شایع شد وبسیار درین
مرگ مفاجات ویران شده اکثر لاش مردگان

طعمه

طعمه درندگان شدند و آدم برای دفن و کفن
میسر نمیشد تا چهل روز این بلا نازل بود
درین اثنا صوبه دار تغیر شد **دلاور خان** نام
در سنه هزار و بست و هفت هجری صاحب
صوبه شد مردمان زڈیبل که جهال شیعه و
سفیهان اینفرقه بودند صوبه دار متعصب و
مایل بمذهب خود یافته متوجه بایذای اهل
سنت شدند باز فتنه خوابیده از سر نو
برخاست و در همین عرصه از باد قهر الهی آتش
زدگی شد و دوازده هزار خانه مع مسجد جامع
سلطان سکندر بت شکن سوخت و در وقت
وقوع این آتش حضرت جهانگیر بادشاه هم در
کشمیر بودند سعی به اطفاء زبانه آتش نمودند

اما سودمند نشد سنیان پیش جهانگیر دعوی
آتش زنی بردند از متعصبان شیعه نمودند
و تعمیر آن مسجد از سر نو ذمه متعصبان شیعه
مقرر گشت خلاصه مدت دو سال و سه ماه
حکومت کرده از حرکات ناشایسته خود معزول
شد در سنه هزار و بست و نه هجری خیمهٔ
بادشاه جهانگیر از راه سرکار پونچ داخل
کشمیر گشت **ارادت خان** از تغیر دلاور
خان صوبه داری کشمیر یافت مدت دو
سال حکومت کرد و عمارات عالی بنا نمود
و برای خود مکانی با زینت باهتمام هنرمندی
خلاف اماکن کشمیر مرتب ساخت و از راه
حماقت دست آن کاریگر مهتمم را قطع کرد و به لک روپیه

انعام

العام داده از خود راضي ساخت وگفت
که قطع دست براي اين کرده ام که مثل اين
عمارت ديگري از دست تو ساخته نشود
بعد معزوليش **نواب اعتقاد خان** به
صوبه داري سرافراز شده در سنه هزار و
سي و دو داخل کشمير گرديد در عهدش
بقية السيف قوم چکان که قطاع الطريقي
پيشه داشتند مقتول ومحبوس شدند
درهمين عرصه حضرت جهانگير بادشاه بتماشاي
کشمير متوجه شده ايام بهار وتابستان را
بعيش گذرانيدند ومتوجه اکبرآباد شدند
از تاريخ جهانگيري معلوم ميشود که حضرت نورالدين
محمد جهانگير بادشاه هفت بار بسير کشمير محظوظ شدند

وصاحب لوا در الاخبار پانزده بار قرار میدید
وقت مراجعت از کشمیر در اثنای راه
انتقال فرمودند در عهد حکومت جهانگیری بحمایت
نورجهان بیگم ملک حیدر شیعه که با بیگم هم‌مذهب
بود خانقاه زدی بل محله شیعانرا آباد نمود
بالجمله اعتقاد خان در اوایل منتظم و شجاع و
و نیکنام بود بالاخر عوض آن ظلم جاری کرده
بدنام شد و در عهد حضرت شاهجهان بادشاه
غازی بسبب قصوری معزول شد **در بیان**

سلطنت ابو المظفر شهاب الدین محمد شاهجهان صاحب قران ثانی

که در حین حیات والد ماجد خود از عناد
نورجهان بیگم رونق بخش ملک دکن بودند

وتفصیل این اجمال در تاریخ شاهجهانی وعالم
گیری وغیره مندرج است در سنه هزار و
سی وپنج هجری بالارث والاستحقاق
مالک سلطنت هندوستان علی الاطلاق
شدند تولد شریف پانزدهم ربیع الاول
در سنه نهصد ونود ونهه هجری بزمان مسعود
واقع شد وشاهزاده خورم نام یافت
وحضرت اکبر بادشاه از جمله شاهزادگان
این شاهزاده را دوست میداشت
با وجود صغر سن در عهد فیض مهد جد امجد خود
اکثر فتوحات بلخ وقندهار وبعضی اماکن دکن
از دست حق پرست این شاهزاده بظهور
پیوست ومورد تحسین وآفرین شد

وحکم نشستن در مجلس بحضور سلطانی یافت
و در سنه هزار وسی و هفت دهم ماه مبارک
رمضان بر تخت موروث جلوس نمود بعض
عمارات اگره و شاهجهان آباد یادگاران
سلطان عالیمقدار است در سنه هزار و
هفتاد و شش بسفر خلد برین شد شاهجهان
وفات کرد تاریخش یافتند خلاصه کلام
حضرت شاهجهان عادل وغریب پرور بدریافت
جور وظلم اعتقاد خانرا از صوبه کشمیر تغیر فرموده
ظفر خان را در سنه هزار و چهل وسه حاکم ساخت
ظفر خان شخصی ناظم وعادل وخیرخواه خلایق
بود مسجد جامع کشمیر که از آتش سوخته بود
ازسر نو تعمیر نموده نوبت اول هفت سال

ناظم

ناظم مانده باغ ظفرآباد را از نام خود بنا کرد
در همین عصر حضرت شاهجهان متوجه سیر و
تشکار این ملک همیشه بهار شدند و حظ وافر
و نشاط تنکاثر حاصل نموده تعمیر باغ شالهمار
بمصرف لک روپیه نموده مراجعت هندوستان
فرموده در عهد اعتقاد خان اکثر بدعت حکام
سابق موقوف گشت و فرمانی از حضور
حضرت شاهجهان درباب رفع مظالم و
بدعات سابقه حاصل نموده نقلش بر
تخته سنگ کنده کنانیده بر دروازه مسجد
جامع نصب کرد از ان عهد کرامت مهد
تا اوایل حضرت محمد شاه بادشاه بدستور
جاری بود در وقت صوبه داری ابوالمنصور خان

که سلطنت ضعیف شد از اسباب خان
از سر نو سعی ظلم نموده ملخص کلام آنکه در سلطنت
شاهجهان قلعه تبت خورد مفتوح گشت
و راجه کشتوار مالک آنجا بحضور سلطانی حاضر
گشت احکام و سکه و کز بادشاهی در تمام
ملک تبت رواج یافت درهمین عهد فیمابین
شیعه و سنی فساد عظیم برخاست متعصبان
سنیان که کثیر بودند شیعان را تنبیه نمودند
و شیعان نیز دست از جان شسته و از
طریق مذهب خود که تقیه باشد انحراف
ورزیده بدگوئی زبان درازیها کردند حتی که
نوبت بمحکمه قاضی رسیده قاضیان بجرم تبرا
گوئی حکم سیاست بر شیعان اجرا نمودند

ظفرخان

ظفرخان صوبه دار که وسیع المشرب وصلح کل
داشت در اجرای تعزیر توقف نمود عوام سنیان
سر بفساد برداشته بیچاره قاضی را منسوب
برشوت نموده نالش این مقدمه را به
خدمت خواجه خاوند محمود پیرزاده سلسلهٔ
نقشبندیه رجوع ساختند خواجه محمود بناظم صوبه
پیغام اجرای تعزیر نمود و بسبب دیری
ناخوش شده خانه کوچ از کشمیر برآمد ناظم
کشمیر بسبب پاسداری پیرزادگی خواجه
را به لجاجت تمام بشهر آورد و پاس خاطر
خواجه طوعاً وکرهاً بر بعضی بی رایان اجرای
حد نموده عناد دلی از خواجه بهم رسانید و از
شکایت خواجه بحضور معروض داشت

حکم شاهجهانی به احضار خواجه صبا درگشت

خواجه بعد داخله لاهور وفات یافت و خواجه

معین الدین مسند نشین مصلای خواجگی شدند

حاصل مقصود صوبه دار مذکور سیوای باغ

خود یک پشته و دیگر اماکن به اجرای انهار

و فواره بنا فرمود و بحسن اخلاق و رعیت

پروری سالهای دراز حاکم اینجا ماند در

سال هزار و پنجاه به سفارش بعضی خدمه محل سند

صوبه داری بنام **شاهزاده مراد بخش**

پسر کهین شاهجهان رقم پذیر گشت شاهزاده

در اول بهار سال هزار و پنجاه و یک بر

مسند ایالت جلوس فرموده یک سال

کامل بسیر و شکار پرداخته از بعضی زمینداران

عمده پیغام کدخدائی خود نموده با صد صبیه آنجا
عقد نسبت داد از حرکت درخواست شادی
در سنه هزار و پنجاه و دو از صوبه معزول و
طلب حضور گردید من بعد نواب علی
مردان خان صوبه دار گشت بعد حکومت
یک سال طلب حضور شد بعده ظفر خان
در سنه هزار و پنجاه و سه مکرر ناظم گشت
و مدت چهار سال بعدل و داد در رفاه حال
رعیت کوشید بعد چهار سال معزول شد
و این ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن وزیر
جهانگیر بادشاه است که مخاطب بظفر خان
شد و در اواخر حال بصوبه داری پٹنه و
بهار سرافراز گشته انتقال نمود شاعر

بی لطیبه بود احسن تخلص داشت دیوانش
موجود است بعده **سیف خان** صوبه
دار کشمیر شد انتظام بامانت و دیانت
نمود حکومتش دو سال در عهدش قحط شد
بحکم بادشاه عالم پناه شاهجهان درین
وقت غلات وافر برای قحط زدگان
از هر طرف رسید و چند هزار روپیه بلنگر
از بیت المال مقرر گشت درین حیص بیص
سیف خان معزول شد **و حسن بیک**
خان صوبه دار گشت در نوشهره باغ
پر فضا ترتیب نمود بعد دو سال طلب حضور
شد **نواب علی مردان خان** کرت
دوم در سنه هزار و شصت و یک سند

صوبه

صوبه یافت و تا هفت سال با خوشحالی و
فارغبالی حکومت کرد و بصرف مبالغ
کثیره اماکن و باغات متعدده را تعمیر نمود
و نهر و فواره جاری ساخت و بموضع بهپ
پل بسته و محاصل یک باغ را وقف
بمصارف مشهد مقدسه رضویه علیه التحیة
والثنا نموده و این باغ و دیگر باغات را
به انواع درخت های میوه دار و گلزار
آراسته ساخت تا حال آن مکان جنت
نشان یادکار آن امیر عظیم الشان است
و در راه کوهستان سرایی و مسافرخانه
تعمیر کرد و علی آباد نام نهاد و راه های جبال را
صاف و هموار ساخت و کرورها روپیه

بمصرف این خراب نمود و بلغایت پادشاهی
صوبه داری لاهور نیز حاصل ساخت علیمردان
خان شش ماه در کشمیر و شش ماه در کابل بسر
میبرد سخا و جود و همتش یادکار زمانه است در
عهدش بموسم تابستان کرانی غله بنوعی شد که
مردمان بفریاد پیش علیمردانخان رفتند و
وبر خانه مهادیو نام پیشکار ناظم هجوم آوردند
و خانه اش سوختند علیمردانخان سزای بلوائیان
را بدون اطلاع حضور از مصلحت دور دیده و
محضر این حرکات را بحضور شاهی ارسال نمود
عمائد کشمیر بنابر احقاق حق طلب حضور شدند
ازانجمله میر محمد قاری که پیشوا بود از حضور بادشاهی
بی قصور بر آمد و ملا محمد یوسف از خدمت معزول

شده مرد بدریافت این حرکات پادشاه
عدالت پناه علی مردانخان را تغیر نمود و
لشکرخان صوبه داری یافت دو سال و شش ماه
حکومت با امانت و دیانت و عدالت و
رعیت پروری نموده در عهدش ارزانی غلات
باز اطار رسید و در پرکنه نهاک طرف شمال
حوض قل باغ دل کش اراسته نهر و فواره
جاری ساخت تا حال آن مکان یادکار است
و درهمین سال بموسم سرما دریای بهت یخ بسته
شده که ادم و اسپان و جانوران عبور
مینمودند و درهمین سال حضرت عالمگیر پادشاه
بعد شکست داراشکوه دخیل امور سلطنت شد اجمالا
حقیقت حال محی الدین اورنگزیب عالمگیر پادشاه

علیه الرحمة الرضوان اینکه در سنه هزار بیست و
یک هجری تسلط انجناب است و انتظام
عالم و تبعیت رسول اکرم صلی الله علیه و اله
و سلم دستور العمل ان شاه عالم پناه فتوحات
نمایان و دیگر کارهای عمده که در وقت شاهزادگی
و سلطنت ازان برگزیده انفس و افاق به عمل
آمده در کتب تواریخ بدون است و از تحریر
این دفتر استغنای تمام دارد و جمیع امورات
و عبادات و فرایض و واجبات و سنن شرعیه
با وجود چنین سلطنت عظیم مودی گشت مگر بزیارت
حج فایز نشد لیکن بنابر ادای وجوب همیشه میر
حاج را با قافله حاجیان هر سال معه تحایف و نفایس
و مال نقد بنابر سکنای کعبه شریفه و مدینه منوره

دیگر

و دیگر اماکن متبرکه ارسال میفرمودند و جمیع
اماکن مشرفه و مشاهد اولیا نایب الزیارت
از طرف خود معین کرده وجه نایب را مع خرج
درگاه ارسال مینداشتند و تا مدت مدید بلکه
در بعضی جاها خصوص در دودمان امرای حیدر آباد
و هندراس این طریقه انیقه تا حال جاریست
و هر کس که از زمینداران هنود از صدق دل و
یقین داخل زمره اسلام میشد بنفس نفیس از زبان
فیض ترجمان تلقین کلمه طیبه میفرمودند و او را لغایت
خلعت و منصب و جاگیر سرافراز میفرمودند در اکثر بلاد
لنگرخانه برای غربا و مساکین از خزانه سرکار مقرر بود
لشکرخان از حضور حضرت عالمگیر در سنه هزار و
هفتاد و یک ناظم کشمیر شده بود بعد دو سال

تغییر کردند پس ازان اعتماد خان در سنه هزار و
هفتاد و سه ناظم کشمیر شد مدت دو سال بعدل و
داد پرداخته و احسان بخلایق نموده خود متوجه عدالت
میشد و بداد مظلوم میرسید و در عهدش دروازه
نذر و رشوت چنان مسدود بود که قاضی و ارباب
عدالت سلام مدعی و مدعی علیه را رشوت میدانستند
و فی الفور جواب سلام میدادند و در عهد خود باغی
با فضا ترتیب کرد و بهارش دیده تغیر گشت بعده
ابراهیم خان بن علیمردان خان در سنه هزار و
هفتاد و پنج بنابر یکسال حاکم شد در عهدش فیمابین
شیعه و سنی تکرار گردید در سنه هزار و هفتاد و
شش حضرت عالمگیر پادشاه بنابر ملاحظه سیر
کشمیر تشریف آورده در اواخر ایام بهار مراجعت

دیلی

دهلی فرمود در سنه هزار و هفتاد و هفت اسلام
خان امارت کشمیر یافت دو سال حاکم ماند با
علما و فضلا صحبت داشت ناظم عادل بود مسجد
عیدگاه را که مندرس بود تعمیر نمود چنانچه تا حال
آثارش برقرار است پس بعد سیف خان
ولد تربیت خان در سنه هزار و هفتاد و هشت
ناظم کشمیر شد مرد عادل و عالم بود اراضی
معافی را پیمایش کرد و فرامین و پروانجات را
از سر نو ملاحظه نمود در عدالت رعایت احدی
نمیکرد از حسن محنت این صوبه دار راجه تبت
کلان شرف اسلام دریافته سکه و خطبه عالمگیری
در ملک خود جاری ساخت مسجد کلان یعنی
جامع مسجد بنا کرد در عهد حکومتش فیمابین فریقین شیعه

وسنی نفاق شد سیف خان در انفصال آن
طرح داد و این خبر از روی وقایع بحضور پادشاه
رسید فرلقین حسب الطلب بحضور رفتند و بمقدمه
بانفصال رسید سیف خان تهمت مذاهب
معزول شد بعد از چندی از سعی بعضی امرا باز بحال
گردید قاضی ابو القاسم قاضی سابق را تغیر کرد و
بجایش قاضی عبد الرحیم را سند داد و با خلق خدا
احسان نموده ملک را آباد ساخت در سنه هزار و
هشتاد سیوم شهر صفر زلزله شدید از شام تا صبح
دیگر واقع شد اما بعنایت الهی آسیبی بسکنای
آن دیار نرسید و در همین اوان شیخ عبد القادر
پسر شیخ احمد سرهندی وارد کشمیر شد خلایق کشمیر
رفع آفت زلزله را از یمن برکت قدوم شیخ

علیه الرحمة داشتند القصه بعد حکمرانی سه سال
کرت ثانی سیف خان معزول شد و در سنه
هزار و هشتاد و دو افتخار خان ناظم گشت چار
سال حکمرانی کرد در عهدش افت آتش زدگی
خانهای خلق و عالم را سوخت درهمین عرصه
افتخار خان معزول و بجایش قیام الدین خان
منصوب گشت مرد ضابطه دان و فاضل و واقف
مسایل شرعیه بود متصل عیدگاه باغی معقول
و وسیع احداث کرد در عهدش دیگر باره
فتنه آتش زدگی زبانه بفلک کشید قریب دو
حصه از عمارات شهر سوخت درهمین اثنا
قیام الدین خان تغیر و ابراهیم خان کرت
ثانی بجایش سرافراز گشت در عهدش طغیانی

آب بسیار شد که از ملاحظه آن طوفان نوح بیاد
می آمد و عمارات بسیار منهدم گشت و زلزله هم
تا یکماه هر روز چار پنج ساعت میماند اکثر بناهای قدیم
و جدید بر باد رفت و در همین عرصه فوج قلماق بر تبت
آمد راجه آنجا طالب کمک از حضور شد بحکم عالمگیری
فدای خان تعینه کابل بنابر تنبیه قلماق مقرر شد
و افواج قلماق را سزا داده راجه را آباد ساخته
مراجعت نمود و غنیمت بسیار بدست آورد
خلق کثیر از طرفین مقتول گشت ابراهیم خان به
تهمت جانب داری شیعیان معزول گشت
و بجایش حفیظ الله خان صوبه دار لاهور
معین گردیده بر سبیل ڈاک چوکی داخل کشمیر
شد و این واقعه در سال هزار و نود و شش پیش

آمد

آمد و حفیظ الله خان ولد سعد الله خان در سنه
هزار و نود و هفت داخل کشمیر گشته شیعه و
سني را از عدل و داد خود راضي ساخته دو
سال بخوبي انتظام نموده درهمین عرصه راجه جمو
باغي شد حفیظ الله خان براي تنبیه او مامور
گشت و دیوان خود را بخبرگیري کشمیر گذاشت
یک سال دیوانش هم خبرگیري نمود تا انکه در
سنه هزار و یک صد و یک مظفر خان پسر
شایسته خان ناظم شد یک سال حکومت کرد
و بانی بنای تکلیف خلایق شد چون خبر ظلمش به
حضور رسید ابونصر خان برادر مظفر خان
در سنه هزار و یکصد و سه صوبه دار شد این کس از
از نسبت برادر خود ظالم تر بود چون حق

مدعی بر مدعی علیه ثابت نمیشد چهارم حصه دستور
خرج میگرفت مشهور است که شخصی را بدعوی یک
مجلد قران شریف حاصل شد چند سیپاره حصه
چهارم خود گرفت ابو نصر خان بعد مدت شش
سال معزول شد و فاضل خان بجایش سرافراز
گشت عدالت نوشیروانی و احسان باصغیر
وکبیر نمود و ظلم و بدعت حکام سابق را که با
رعایا و منصب داران و جاگیرداران مینمودند
موقوف ساخت اکثر حمام و مساجد و مسافر
خانه و مدرسه بنا نمود شش و نیم سال انتظام
نموده و از خدمت استعفا داده حاضر حضور
گشت در عهد فیض مهدش موی مبارک جناب
سرور خاتم انبیا علیه و اله التحیة والثنا بکار

دانی

١١١

دانی خواجه نور الدین از مقام سجاپور به کشمیر رسید
و خواجه مذکور جمیع سرمایه خود را بمصرف هدیه
این تبرک صرف نمودند و فیوض و برکات
این موی گیسوی مبارک مشهور است در همین
ضمن ابراهیم خان بار بعد فاضل خان حاکم گشت
در اثنای راه از هر دو ملاقات شد بالجمله ابراهیم
خان بر خلاف ایام سابق این مرتبه تعصب مذهب
را گذاشته خلایق کشمیر را خوشنود ساخت
در همین عرصه ارسلان خان پادشاه کاشغر از راه
کشمیر بحضور حضرت عالمگیر حاضر شده استغاثی
بر پسر ناخلف کردیده حکم امداد بنام ابراهیم
خان حاصل نموده وارد کشمیر گشت ابراهیم
خان ارسلان خانرا چنین در لیت و لعل داشته

احوال صعوبت راه وقلت مداخلت ملک کاشغر
باکثرت مخارج معروض حضور کردانید پسندیده
حضور والا گشت و بر عرضی او دستخط شد که ❊
مرد اخربین مبارک بنده الیست ❊ درهمین ایام
راجه راجور باغی شد و از دست ابراهیم خان به
سزای واقعی رسید و پسرش مسلمان شده
بلطف الله ملقب گردید الحاصل قریب پنج سال
ابراهیم خان بعدل و داد کوشیده از خدمت
کشمیر موقوف شده بر صوبه احمد آباد در سنه یکهزار
و یکصد و شانزده منصوب گشت نوازش خان
رومی در اواخر همین سال صوبه داری یافت
نایب خود را از پیشتر روانه کرده خود بتامل
برآمد هنوز داخل کشمیر نشده بود در اثنای راه

خبر انتقال پر ملال حضرت عالمگیر شنید چنانچه وفات
آنحضرت که امید رحمت روز جمعه بیست و هشتم
ماه ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و هیجده هجری
رو داد و بملک دکهن متصل درگاه حضرت
زین الدین زربخش مدفون گردیدند عمر شریف
نود و یکسال و سیزده روز از انجمله پنجاه و
دو سال و دو ماه و بیست روز بسلطنت گذشت
صاحب طبعی تاریخ گفته است مصرع آه شد
آفتاب زیر زمین پس سلطان محمد اعظم شاه
تخت نشین شد و از سلطان محمد معظم بهادر شاه
بهادر مهین پور حضرت مبرور مقابل شد و مقتول
گردید و محمد معظم بهادر شاه بادشاه شد در سنه
هزار و پنجاه و سه تولد شریف آنحضرت است

در علوم دینیه یگانهٔ زمانه بود در عهد سلطنت
پدر عالیقدر خود صوبه دار کابل بود و بر شاه
عباس والی ایران مظفر و منصور گشت چون
سلطان اعظم شاه بعد سلطنت سه ماه و بست و
یکروز مقتول گشت بهادر شاه پادشاه مستقل شد
و اولاد امرای اعظم شاهی را به احسان و انعام
خوشنود ساخت اول چندی بانتظام ملک
دکهن پرداخته باستماع غلبه کفار سکهان متوجه
لاهور شد اراده سیر کشمیر داشت مگر بنابر
اصلاح ملک بطرف ملتان رفت و از انجا
بسمت پشاور نهضت نمود نوازش خان صوبه
دار کشمیر متصل پشاور بملازمت نمود و بعد
چندی معزول شد و جعفر خان صوبه دار

کشمیر

کشمیر یافت و در سنه هزار و یکصد و بست
و یک داخل دار الامارة گردید ابواب
ظلم و تعدی آغاز کرد رعایا از ظلمش بستوه آمده
دای ویلا میکردند از اثر دعای مظلومان و
افراط شراب خواری بیمار شده در گذشت
امارتش یک سال و دو ماه بعده ابراهیم علی
خان مرتبه چهارم حاکم کشمیر شده مخاطب
بخطاب علیمردانخانی گشت و قریب مدا خلعت
به کشمیر انتقال نمود نوازش خان رومی صاحب
صوبه شد خود بحضور بادشاه حاضر بود نایبش
امانت خان نام کار با دیانت و امانت میکرد
در عهدش یکبار سیلابی آب برسات بکثرت
شد اکثر معموره خراب گردید و در ایام گرما

آتش زدگی شد قریب سی چهل هزار خانه
از آتش بسوخت و در سنه هزار و یکصد و بست
و سه **عنایت الله خان** خلعت صوبه داری پوشید
نایبش امانت خان کار میکرد در عهدش خلیل
بیگ نامی بعد ثبوت دعوی تبرا و رفض به
حکم قاضی محمد اکرم مقتول گشت در ماه شوال
سنه یکهزار و یکصد و بست و سه امانت خان
نایب صوبه وفات یافت میر نعمت الله مخاطب
بمشرب خان داماد عنایت الله خان
نایب شد بحکومتش در سنه یکهزار و یکصد و بست
و چهار هجری خبر انتقال حضرت بهادر شاه
منتشر گشت عمر شریفش هفتاد و یک سال
مدت سلطنتش پنج سال و یکماه بود چهار پسر عالی گهر

داشت

داشت اول سلطان معز الدین جهاندار
شاه دوم سلطان عظیم الدین عظیم الشان
سوم سلطان رفیع القدر چهارم
سلطان خجسته اختر ملقب بجهان شاه
در ته گذاشت و فیما بین منازعت شد بعد
قتل هر سه برادر سلطان معز الدین باتفاق
ذو الفقار خان میر بخشی و اسد خان وزیر
بادشاه مستقل شد تولد شریفش بست چهارم
رمضان در سنه هزار هفتاد و یک بود محسن و
جواد مدت هفت سال و هشت ماه سلطنت
کرد اگرچه خود متوجه میشد اما اندکی سهل انگار
و غافل بود ذو الفقار خانرا مالک الملک
گردانید و اسد خانرا از مرتبه وزارت ترقی بخشیده

دلیل مطلق و بود عنایت الله خان در عهد ش
بصوبه داری کشمیر بحال ماند و در ماه ربیع
الاول سنه مذکور به کشمیر رسید تمام صوبه
و خدمات انجا را انتظام داد در همین عرصه
بسبب مناقشه سلطان فرخ سیر و معز الدین
بعض زمینداران یکلی اراده تاراج کشمیر نمودند
عنایت الله خان با وصف تردد خاطر از برهمی
سلطنت متوجه بر تنبیه مفسدان بود که در خلال
این احوال حضرت فرخ سیر بن عظیم الشان
بامداد رئیسان سادات باره یعنی سید عبد الله
خان و سید حسین علیخان بر فوج معز الدین عم خود
غالب آمده ذو الفقار خان میر بخشی و معز الدین
را کشت و اسد خان را معزول نموده ذکر سلطنت

ابو المظفر

ابو المظفر معین الدین سلطان فرخ سیر

ابن عظیم الشان در سنه هزار و هشتاد و یک
متولد شد مادرش بقول بعضی از نسل پادشاهان
کشمیر بود و از بیان برخی از نسل زمینداران
صوبه بهار و سلطان فرخ سیر بسیار خوبصورت
و تام القد و شفیق بر خلایق بود و اکثر تقصیر چاکران
را معاف میفرمود بعضی امرای مفسد فیمابین
سادات بارهه و پادشاه فساد انداختند سادات
بارهه که سید القوم و صاحب شمشیر و محسن فرخ
سیر بودند و از حرکات نمک حرامان کوته نظر
در همین عرصه عنایت الله خان از صوبه داری کشمیر
معزول شد و صوبه داری کشمیر بمیر محمد تقی
خسر فرخ سیر معین گشت در سنه هزار و

یکصد و بست و پنج هجری داخل کشمیر شد و
و مردم شقاوت شعار کوهستان را که مایه فساد
بودند تنبیهه نمود مدت دو سال و سه ماه بظلم و
عدل عاقل بود و اکثر بدعات را از سر تو تازه
نمود نالش غربا بحضور شاه رسید بدریافت
ظلمش معزول شد بجایش **اعظم خان** صوبه
دار شده بعد حکومت یکسال تغیر شد و
علی محمد خان دفع دوم از شفاعت بعضی امرا
حاکم شد یکسال حکومت کرده باز معزول
شد بجایش **احترام خان** سرافراز گردید
قریب یکماه حکومت کرده معزول شد عنایت
الله خان مرقوم الصدر که بعد تغیری خود بحج رفته بود
بعد مراجعت انجا بملازمت سلطانی فایز

گشته

گشته از سر نو حکومت صوبه کشمیر یافت
و میر احمد نام را به نیابت خود پیش پیش روانه
کشمیر کرد در سنه هزار و یکصد و بیست و نهم
میر احمد به کشمیر رسید مدت سه سال بعدل
و انصاف و داد رسی پرداخته خلایق را آرام
بخشید و ظالمان را بسزا رسانید درهمین ایام
در سنه هزار و یکصد و سی و یک سلطنت
فرخ سیر برهم شد و احوال فساد بهفدان
که فیما بین پادشاه عالیجاه و سیادت و شجاعت
دستگاه بعمل آورده سلطنت را برباد
دادند تفصیل ان در کتب تاریخ مرقوم است
چون سلطان رفیع الشان بتجویز سادات بارهه
برای نام پادشاه شد و پس از چند ماه مردن

بعد حضرت ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی را
بتجویز سادات عالیدرجات بارهه سلطنت میسر
آمد نام آنحضرت سلطان خجسته اختر ابن جهان
شاه ولد بهادر شاه بود بعرصه یک شب حسب الطلب
سادات بارهه از شاهجهان آباد به اکبر اباد
رسیده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و به
اتفاق امرای کاردان یعنی نظام الملک و
محمد امین خان و امثال ایشان بر سادات بارهه
غالب آمده بیخ و بنیاد ایشانرا بر کند درینوقت
میر محمد امین نام مشهور بسعادت خان ایرانی
که رفیق سادات بارهه بود با فوج محمد امین خان
تورانی پیوست و همچنین اکثر رفقای سادات
پاس رفاقت نکرده نرد دغا از سادات باختند

و بعد

ولبعد برهمی سلسله سادات بارهه ذخیره بدنامی
اندوختند پادشاه محمد شاه بعد استیصال سادات
متوجه عیش و عشرت گشت و سلطنت را
خراب کرد خلاصه انکه میر احمد خان از طرف
عنایت الله خان قریب سه سال حاکم کشمیر
بوده در اوایل جلوس محمد شاه از فساد بعضی
رعایای کشمیر از نیابت صوبه معزول گشت
و سند نیابت از طرف عنایت الله خان
صوبه دار بنام خواجه عبد الله خان شرف صدور
یافت در عهد عبد الله خان هم فساد بدستور
ماند بعد چند ماه معزول شد شخصی مومن خان
نام نایب صوبه گشت. در عهدش نیز فساد
برپا بود فیمابین شیعه و سنی قتل جاری ماند

و مردم طرفین چه صغیر و چه کبیر بسیار کشته
شدند بلکه بعضی سنیان را هم باتهام شیعیان
ضرر واقعی رسید مومن خان را رقم مطلب بر
صفحه مراد نه نشست و احوال این مفسده
را به عنایت الله خان نوشت عنایت الله
خان عظیم الدین خان را سند نیابت داده
رخصت بر صوبه نمود در سنه هزار و یکصد و
سی و چهار داخل کشمیر شد و بحکمت عملی به
انتظام مشغول شد و مال رعایا را از دست
غارتگران حاصل نموده به انها سپرد و
مظلومان شیعه و هنود را مامون داشت
بالاخر طریقه ظلم اختیار کرد و جرمانه ناحق از رعایا
میگرفت بعد عملداری شش ماهه معزول شده

روانه لاهور گردید بعد عزلش ابو البرکات
خان نایب صوبه کشمیر شده یکسال حکومت
کرد و در سنه هزار و یکصد و سی و پنج هجری
عازم خان صوبه دار شد و از طرف خود سند
نیابت بعبد الله خان داد و خود در سنه
هزار و یکصد و سی و شش داخل کشمیر شد آخر
الامر در عهدش قحط بر طرف شد قریب
یکسال باز قحط شد مردمان کشمیر واویلا
نموده نالش بحضور کرده معزولش کنانیدند
عنایت الله خان کرت ثالث بجالیش
منصوب شد و محمد فخر الدین خان را نیابت
داد این نایب با عدل و احسان بود در سنه
هزار و یکصد و سی و هفت عنایت الله خان

وفات یافت فخر الدین خان از نیابت معزول
گشت من بعد بجایش عقیدت خان حاکم کشمیر
شد قریب سه سال عمل نموده آخر سال هزار و یکصد و
چهل از نالش کشمیریان معزول گشت بعده
اعز خان مغل حاکم شد قریب شش ماه بعدل
و احسان کوشید آخر کار از فساد گوئی مفسدان
شیوه ظلم آغاز کرد اول ابو البرکات خان را
بدغا قید نموده بطرف هندوستان اخراج نمود
و مال و اسباب عالمی را بظلم و تعدی متصرف
شده رعایای کشمیر بحضور شاهی نالش کردند بسبب
غفلت سلطانی و حمایت بعضی امرا نالش مسموعه
نه گشت غربا و فقرای کشمیر رجوع بدعای سزای
ظالم بحضرت عادل بنده نواز نمودند تیر آه مظلومان

ناهدف

بهدف اجابت رسید و قرابتیان اعزخان
بعتاب سلطانی درآمدند و اعزخان معزول شد
بجایش **امیرخان** در سنه هزار و یکصد و چهل و
یک سند صوبه کشمیر یافت و ابوالبرکات
خان را نایب صوبه ساخت ابوالبرکات خان دو
سال حکومت کرده معزول شد و بجایش
احترام خان از طرف امیرخان نایب گردیده
داخل کشمیر شد در عهدش قحط غلات واقع شد
خلقی بستوه آمده بلوای عام نمودند و قطب الدین خان
خطیب و محمد اشرف مفتی را بیگناه در بلوا کشتند
و دست غارت و تاراج در شهر دراز کردند و چند
خانه را سوختند و درهمین عرصه فیمابین مردم ابوالبرکات خان
و احترام خان خانه جنگی شد اعیان کشمیریان مدد کار

ابو البرکات خان شدند و احترام خان روانه
هند شد در همین عرصه ابو البرکات خان دیگرباره
سند نیابت از طرف امیر خان حاصل کرده منتقل شد
هنود کشمیر بسبب نزاع حکام و استماع ضعف سلطنت
هنگامه آرا گشتند و بر ناظم نایب صوبه خروج کردند و
در سرکار کامراج آمده دست قتل و غارت بر سکنای
انجا دراز نمودند و ابو البرکات خان بمعه فوج و منصب
داران پادشاهی متوجه تنبیه باغیان شد در اثنای راه
فوج باغیان برفوج حاکم ریخته جماعتی کثیر را قتیل تیغ
بیدریغ ساختند ابو البرکات خان هزیمت یافته داخل
شهر شد و در همین عرصه بخانقاه معلی آتش در
گرفت و سوخت گردید خدام بارگاه تبرکات
را بر آورده باحتیاط نگاهداشتند و این هر دو واقعه

در سنه هزار و یکصد و چهل و چهار بظهور آمد بالجمله ابوالبرکات
خان بلوائیان هند را تسکین داده منتظم شد و خانقاه
معلی را تعمیر نمود در سال چهل و شش از تعمیرش فارغ
گشت درهمین اثنا صوبه داری کشمیر بتغیری ابیر خان
دل دلیر خان ساکن پانی پت از حضور والا مقرر
گشت دل دلیر خان بعزیمت کشمیر تا لاهور رسیده بنابر
بعضی امور توقف نموده سند نیابت را بنام ابوالبرکات
خان فرستاد و بعد چند ماه دل دلیر خان در لاهور وفات
یافت ابوالبرکات خان بهر صورت حاکم بود در سنه
هزار و یکصد و چهل و هشت سیلاب آب در کشمیر
افراط شد اکثر معموره خراب و درهمین زمان
زلزله عظیم واقع شد و تا سه ماه گاه و بیگاه جاری بود اکثر
ملک و آبادی خراب شد مردم اهل دول خانه را

گذاشته قیام خیام اختیار کردند شهر ویران و بیابان
آباد شد در شبانه روزی چند بار زلزله میشد لیکن اول
بشدت و اخر رو به کمی داشت درهمین عرصه هنود
ظفرآبادی باز سر به فساد برداشتند ابوالبرکات خان
پسر خود را معه فوج منصب داران برای تنبیه شان
روانه کرد قریب سه ماه آتش کارزار گرم بود و حاکم
وقت را فتح میسر نگشته چار ناچار برگشته داخل کشمیر
شد و در مملکت کشمیر شورش بسیار گردید ابوالبرکات
خان تغیر شد و بعد از چندی **نواب شیر جنگ**
برادرزاده برهان الملک سعادتخان صوبه دار اوده
از حضور پادشاهی صوبه دار کشمیر شد بعد داخله متوجه
انتظام بود که شورش وصول موکب نادرشاهی از
خراسان بهندوستان مسموع گشت حضرت محمد شاه

پادشاه

پادشاه بدفع شاه متوجه شدند و برهان الملک سعادت
خان از صوبه اوده و برادرزاده اش از کشمیر طلب
حضور شدند و از طرف والی هندوستان بمقابل فوج
نادرشاهی درمیان کرنال شدند بحسب تقدیر برهان
الملک سعادت خان از دسته قزلباش پادشاهی
محبوس کرده بحضور پادشاهی بردند و شکست بر فوج سعادت
خان و شیر جنگ افتاد نواب خان دوران خان سپه
سالار محمد شاه و مظفر خان برادرش داد مردانگی داده
سعادت شهادت اختیار نمودند تفصیل این جنگ
و قصه نادری بر السنه تمام عالم مشهور است و در
کتب تواریخ دو قایع مسطور حاجت به بیان ندارد
بعد مراجعت پادشاه رونق انتظام تمام هندوستان
خلل پذیر شد و احوال صوبه داری علی هذا القیاس گوناگون

گردید و بعد مراجعت نادرشاه بطرف ایران
حضرت محمد شاه پادشاه قریب نهه ده سال
در عالم حیات بودند اما رونق سلطنت و انتظام
صوبجات برقرار نماند صرف مملکت دکهن
تا حین حیات نواب آصف جاه مغفور به
حکمت عملی انتظام داشت اما شورش قوم
مرهٹه روز بروز در فزونی بود که درهمین عرصه
درمیان یکسال حضرت محمد شاه پادشاه و
نظام الملک اصف جاه وکیل مطلق و نواب
قمر الدین خان وزیر الممالک انتقال فرمودند
و رعب سلطنت که برای نام بود برباد شد در
همین اثنا احمد شاه ابدالی کرات و مرات
بر صوبه لاهور تاخت نموده دفعتاً وارد

شاهجهان اباد گشت افت زدگی نادرشاه
از دل مردمان شاهجهان آباد فراموش
نشده بود که قیامت دیگر از سزای
اعمال مردم هندوستان واقع شد
فوج ابدالیه آمد و بقیه اموال
دهلی را بتاراج برد و قریب بهمان ایام
صوبه کشمیر بتصرف حکومت احمد شاه
در آمد و افاغنه در آینه صوبه داران انجا
را گشتند و شد انچه که شد ازان بعد از
چند سال بعمل سکهان در آمد چون احوال
این زمانه بین است و تفصیل عمل در اینه
از عدل و داد و انصاف صوبه داران
انجا بالتحقیق معلوم نبود لهذا نادیده و ناشنیده

را القيد تحرير در آوردن بعيد از صداقت
تاريخ نويسي دريافته اختتام نمودم
مخفي نماند که انچه در بيان طول و عرض و
تفصيل پرگنات و قريات و اتصال حدود
در آئين اکبري مندرج است وافي و
کافي است زيراکه بترجمه رسيده و
راقم حروف تحريرش زايد مي
پندارد خلاصه اين که اهل کشمير
طول و عرض از اشرقاً و غرباً چهل
فرسخ که صد کروه بحساب هندوستان
مي شود و جنوباً و شمالاً بيست و پنج
فرسخ که بحساب هندي شصت و
دو کروه و نيم باشد نوشته اند

در بیان عجایبات و طلسمات

این خطه دلپذیر اگرچه عجایباتش
بسیار و دور از قیاس است امّا
آنچه که نزدیک مورخان پیشین به
صحت رسیده نوشته می شود
در موضع بونهامه متعلقه پرگنهٔ دیهوگانگ برار
نام مکانیست که اطراف آن تا دو سه میل آب
نیست پنجم شهریور از لعل کوهی پنج شش
آسیا آب جاری میشود دیگر تمام سال آب
در انجا یافته نمیگردد در موضع گره بیشور پرگنه اچهه چشمه
ایست که در آغاز ماه جیتهه مردم انجا با سباب
ساز و سرود بالای چشمه رفته به تماشای
چشمه می پردازند و گوسپندی قربان نموده

بعد بخت و پز آن و یافتن فراغت از خوردنش
آب ازان چشمه درخواست مینمایند
برفور درخواست آب ازان چشمه جاری
میشود چون از آب مستغنی شدند میگویند که اکنون
سیر شدیم آب ناپیدا میشود پیوسته حال بر
این منوال است در موضع شور پرگنه ماچهامه
چشمه ایست زرو نام و بزبان کشمیر زرو کرارا
میگویند غیر از ریگ قطره آبی در انجا نیست
همیشه خشک می ماند و هرگاه فریاد
میکنند آب صافی از زیر ریگ برمی آید و
هرگاه که از فریاد باز میمانند آب ناپدید میگردد
و همچنین چشمه دیگر در پرگنه لار هم هست
درهمین پرگنه نواح شهر تالاب ایست هاکسر نام

درمیان آن تالاب جزیره چند واقع شده
که چراگاه مواشی انجاست هرگاه بادی
بشدت میوزد آن جزایر بدستور کشتیها
می جنبند و از طرفیکه جنبش باد است جزایررا
بطرف دیگر میکشد مالکان مواشی به آن
جانب رفته حیوانات خودرا از خشکی که
دو میل مسافت دارد بخانه باز می ارند البته
مقام تعجب هست **در پرگنه لار** بالای کوه رنگنو
سنگیست کلان بصورت ماده گاو که چهار
پستان دارد و در زیر آن ماده گاو حوضی
از سنگ تراشیده اند بتاریخ هجدهم ماه
بیساکهه از هر چهار پستان آن حجر آب جاری
میشود و حوض را پر می کنند بعد انقضای بیست و

بچهار ساعت یعنی یکشبانه روز خشک میشود
و هنود بجهت غسل در انجا میروند و هر قدر مردم
که جمع میشوند آب کفایت میکند در همان پرگنه
بر سر کوه جوی آب جانب شمال جاری است
نامش اوترگنگ اگر احیاناً در موسم تموز
گوشت گاو و یا مرغ بنا دانستگی همراه برند برف
انقدر می بارد که اگر سی هزار کس باشند زیر برف
غرق میشود در همین پرگنه کوهیست بلند مرنک
نام تا هر جا که قله آن کوه در نظر است مار و کژدم
نمیباشد و زیر دامن کوه مار و کژدم بسیار
است چرا که از انجا قله کوه بنظر نمی آید و بالای
آن کوه رفتن امکان ندارد چرا که بمجرد صعود
زنبور سرخ بالا رونده را ہلاک میسازد

در همین پرگنه در موضع تیله موله دوازده ماه
شکار ماهی بدین صورت است که صیّادان
ماهی چوبی بدرازی پنج شش گز که در زیر آن
چوب پنجه از آهن نصب می کنند در زمین
خشک فرو برده می جنبانند و باز بر می آرند
ازان سوراخ پنج شش ماهی به پنجه آهنی
چسپیده بیرون می آید **در پرگنه اُولر** چشمه
ایست مسمّی بنول که در خشک سالی متوطنین
آن پرگنه با چشم گریان بکمال عجز و زاری
گاه و بیگاه بطلب آب باران بسوی آن چشمه
میروند بمجرد رسیدن آنها سحابی پدید می آید و
از فضل ایزدی باران ببارد **در همین پرگنه**
از تنکه ولی گذشته متصل یوسی پور چشمه ایست

که بعین العفونت شهرت دارد زیراکه آبش
متعفن است اگر صاحب خارش در میان
آن چشمه نشیند از مرض خارش نجات یابد
و قولنج را پر نافع است بقیاس میرسد که شاید
معدن گوگرد در انجا باشد زیراکه راقم حروف
از سوداگران تبت شنیده است که در ممالک
چند جا چشمه ها بر کان گوگرد واقع هستند از
حکم پادشاه چین و لانبا کورو در انجا مکانی
بنا بر قیام بیماران خارش و چیچک ساخته اند
بمجرد غسل آن چشمه ازین مرض نجات می یابند
در موضع ذولکام پرگنه برنگ سندبرار بتی
نام حوضی است مربع و در طرف شمالش
قدحی است سنگین یازده ماه خشک می باشد

دیگماه

و یکماه اول بهار هر روز سه مرتبه این حوض پر
از آب میشود و خالی میکردد اول بار وقت صبح
بار دوم نصف روز بار سیوم آخر روز پر
میشود درهمین پرکنه چشمه ایست در قصبهٔ
بوکانون مسمی بکانو به اصطلاح کشمیریان معنی
یک چشم و وجه تسمیه آنست که هر قدر ماهی که
دران چشمه است یک چشم دارد درهمان
پرکنه غاریست که هر که درون غار میرود تخته
های یخ مییابد اکر درانجا تناول نماید مضرتی نمی
رساند و اکر بیرون می آرد آن تختهای یخ پارچه
سنک است دریلاق پرکنه دچهن باره
از عمارت و زراعت دو سه روزه راه در
جانب سرحد تبت غاری است که پیوسته

از سقف آن غار آبی مترشح میشود و جسمی از آن
آب منعقد میگردد و آن هیکل موسوم به امرناتهه
است همچنانکه نور ماه تا چهارده روز در تزاید
می باشد هر روز درین جسم نیز می افزاید
و هرگاه نور ماه رو بکمی می آرد این جسم نیز نقصان
می پذیرد و از آن هیکل اثر نمیماند هر ماه و سال
بدین دستور چنین واقعه میشود هنود سکنه کشمیر
و جوگیان و سناسیان از یکساله راه بزیارت
می آیند بعد گشاده شدن راه از برف و قلت
سرما بزیارت آن جسم میروند با آنکه اثری از
چرنده و پرنده دران نواحی نیست در میان آن
غار یک جفت کبوتر بال پرواز گشاده بمشاهده
مینمایند در موضع کهدم بهمین پرگنه چشمه ایست

مسمی

مسمی به تهر اگر بالای آن چشمه زیاد وفغان
شیوع یابد حباب از آن چشمه جوشیدن
گیرد هر قدر زیاد بیشتر حباب چشمه بیشتر است
در قریه کهاک پرگنه پروه چشمه ایست نازد
به پراین اگر از خارج آهنگی بصدای آید آب
چشمه چنان متلاطم میشود که امواج از کنار گذشته
بکنار مردم می افتد در پرگنه دیوه سر قریه زریو
چشمه ایست در تک آن چشمه چند چوب سبز رنگ
واقع شده هرگاه سانحه غریب و واقعه عجیب
رو دهد آب چشمه متلاطم می آید وان چوبها
برهم میخورد ساکنان آن سرزمین را از
مشاهده آن حالت متیقن میشود که حوادث
وآفات پیش آمدنیست در همین پرگنه

چشمه ایست مسمی به بهانو در هنگام بهار جهت
امتحان قوت و ضعف طالع نجومیان بالای
چشمه میروند ظروف کوچک از قسم چینه دان
مرغان پر از برنج می کنند و نام خود در ان
ظرف نوشته سر انرا میپوشند و دران چشمه می
اندازند بعد یک سال آن ظرفها بر روی اب
ظاهر میشود صاحب طالع سعد را برنج پخته و پاکیزه
با ظرف بر می آید و هر که طالع نحس دارد برنج خانکه بود
بر می آید در پرگنه دچهن باره در موضع بابل نزدیک
سرحد تبت بر سر کوه غاریست عنبر بانت
نام و دران غار چشمه ایست از یخ بسته میشود
در نقصان ماه پانزده روز غایب میگردد و پانزده
روز دیگر که نور ماه در افزایش میشود بکمال می اید

بلندی ان چشمه زیاده از یک کروه است
و بزبان هندی لنک مهادیو نامند دوازده ماه بر
همین حال میباشد **در پرگنه کامراج** کوهی است
بلند درختها و گیاه آن کوه تمام سبز میباشند میگویند
که پس از سیزده سال که مشتری ببرج اسد فی
آید اگر کسی آن زمین را بکند شعله آتش ظاهر میگردد
که از ان آتش طعام میتوان پخت **در پرگنه کوتهاڑ**
چشمه ایست مسمی بجوهر و این چشمه مملو از اقسام
ظروف سفالین است هر چند مردم میخواهند
که ظروف از چشمه برآرند صورت نمی بندد و
هرگاه قریب ببالای سطح آب رسد بی اختیار از
دست رها شده لخت لخت میگردد و تا رسیدن
بتک آب باز بهم می پیوندد **در موضع بچه کام**

متعلقه پرگنه دیوه سر چشمه ایست مسمی به واسک
ناک هر وقت که مزارعان بجهت زراعت محتاج
آب میشوند بنحو است مقدار ده آسیا آب
ازان چشمه میجوشد و در صورت عدم ضروریک
قطره آب دران چشمه یافته نمی شود
درضمن تحریر احوال این خطه دلپذیر ضرورت
شد که قدری از احوال تجارت ان سر
زمین که از تاجران سابقین دریافتم و
حالا هم مدتی است که به این تلاش
عمر بسر می برم به گذارش ارم
معلوم عالم است که الله تعالی معاش بنی
نوع انسانرا باختلاف کسب بزراعت و
صناعت مقرر فرموده و در حالیکه ارباب

اکابر

اکساب و صناعات جمع میشوند و اسباب
مصنوعه خود را فراهم می کنند عدالت
حکام واجب و لازم است زیرا که در ظل
عاطفت سلطان عادل رعیت بدلجمعی تمام
به پیشه خود مشغول میشوند و از شهره عدالتش
تاجران ممالک دور دست در ملکش رسیده
باهم معامله بیع و شرا مینمایند و اجناس پیدا لشئی
دیگر ملک بملک خود میبرند و جنس پیدا الشئی
ملک خود را بملک دیگر میرسانند و این معنی
باعث برکات ممحروسه حاکم عادل میشود
اما این صفت در محروسه این خطه دلپذیر تا
عملداری سلاطین تیموریه علیهم الرحمة و الغفران
قایم و مستمر ماند از وقتیکه عمل افاغنه در آنجا

شد سلسلهٔ امنیت برهم خورد دو سه
سال در عمل سکهان هم تاجران خوشنود بودند
اما حالا که عمل اینقوم انتظام یافت بر کاریگران
شال وغیره ظلم زاوان است عمده اجناس
تجارتی انجا که پشمینه وغیره باشد از تنک
گیری محصول حکام برهم خورد اکثر رعایا و کاریگران
شالباف در عمل راجهای اطراف وجوانب
خزیدند و هر جا شالبافی شروع شد اما اب و
تابیکه در زمان سابق از موافقت آب و هوای
محلات قدیم کشمیر بود بان نزاکت و خوبی
نماند واین معنی ظاهر است که درستی بعض چیز
را آب و هوای مکان معین هم شرط است
وشاهد حال این مقال انکه بعض تهان شال قدیم

ساخت

ساخت کشمیر که باقی مانده است اگر
با مال بافیده دیگر جا متقابل نمایند
بان صفائی و نرمی و استقرار رنگ
و قماش نمیرسد و شنیده ام
که در زمان سابق نواب سراج الدوله
ناظم بنگاله چند کارخانه شالی
را در ترائی مورنگ قریب تر
کوهستان درست کنانیده بود
و پشم شال و ریسمان رنگارنگ هیچ
کاریگران کشمیر آمدند و شال را
بافتند الا بخوبی کشمیر نرسید بلکه
می گویند که بر یک کارخانه نصف
نهان بافته کشمیر بود و نصف دیگر

در این جا ترتیب یافت فیما بین هر
دو حصه تفاوت ظاهر بود
و نواب سعادت علیخان مرحوم
نیز حوصله این کارخانه در لکهنو
کردند اما به صفائی پارچه کشمیر نرسید
درین وقت هم کاریگران ولایت
صاحبان عالیشان از آلات
مصنوعهٔ خود در رنگ و طرح و گل ها
و بافت چه سحر کاری ها که نه کردند
و ارزانی به این درجه رسانیدند
که کارستانی دوشاله سی روپیه
بر دوشاله قیمتی پانصد روپیه
کشمیر فوقیت دارد مگر بخوبی ابدای

ولایت

و بلاییت بافته کشمیر رسید و پشم شال
شاید که بموجب خرید مستر مورکرافت صاحب
بهادر بولایت رفته بود احوال آن در
دفتر سرکار موجود است ازین صور تنها
معلوم میشود که معاش بیچارگان کشمیر که منحصر
برهمین صناعت است قایم باشد بلکه اکثر
خلایق امیدوار از فیض صاحبان عالیشان
اند که صناعت سفیده بافی هندوستان نیز
بهمین توجه نواب مستطاب معلی القاب
گورنر جنرل بهادر و صاحبان ولایت
بدستور بحال شود مخفی نیست که رعایای
هند از عمل کمپنی انگریز بهادر چنان
راضی و مشکور است که هنود ان اینجا

در عمل راجه رام چند که انرا به خدایی
می پرستند این چنین راضی بوده اند در
کتب هندیه مسطور است که هرگاه راجه
رام چند بعد فتح لنکا به اجودهیا داخل شدند
رعایای ملک نالش سخت گیری نایب الشان
نمودند و از قواعد کلیه هندیه است که مال خود
را از چشم حکام بلکه پدر و پسر مخفی نمیدارند و
و درینوقت اندوخته خانه خود را باعتماد
عدالت سرکار وابد سود کمپنی بسرکار
میرسانند همچنان اهل اسلام نیز مال خود را
بترس دادن زکات از الله تعالی که عالم السر
والخفیات است می پوشند یعنی بحکام و قضات
و علما ظاهر نمی کنند و بامید مروته بالا بسرکار

کمپنی

کمپني حاضر هيبار زند پس در جائيکه اين چنين صفائي
فيمابين رعيت و پادشاه معمول گردد واجب
الرعايت اند و هر مالي که بضاعت و تجارت
و زراعت خواهند اندوخت از ان سرکار
است اما شکر صد شکر که در خصوص يعني پرورش
رعاياي هندوستان نظر فيض مظهر نواب
مستطاب معلي القاب گورنر اين زمان
بيمنت اقتران بيش از پيش است زيرا که
اکثر غرباي هنديه نسبت سابق بازدياد مشاهره
و پرورش ممتاز شده اند بالجمله وقت تحقيق
احوال تجارت نيپال که از مردمان ملک تبت
تلاشي احوال پشم شال بودم معلوم شد که
از جنس بزهاي تبتي بر مي آيد چنانچه چند راس

ازین قسم خریدم و بمعیت کرنیل کرک پاتریک بکلکته
آورده بنظر مارکوئیس لارد کارنوالس گذرانیدم
در ضمن تحقیقات و خرید بز دریافتم که گلهء بز که
بیوپاریان برای فروش می آرند خصی کرده
بیفروشند و ماده ها را بملک دیگر بردن
نمیدهند چون سبب انرا از مردم تبت
پرسیدم گفتند که سبب عمده بابت خصی کردن
این است که نسل این جنس بجای دیگر نرود
و هم چنین ضبط ماده و پشم خصی از پشم بز نر مست
که بحال خود میباشد ملایم تر میشود و خصی قد دراز
میگردد و عمر هم زیاده میکند بنظر این کفایتها
چندراس بقدر حاجت برای نسل گذاشته
بقیه بز را خصی می کنند و هر گاهکه به پیرانه سالی

میرسند

نیرسند در کوهستان نیپال وغیره برده بفروشند
و پشم نرست سخت میشود وهم از نستی اش
بوی بد می آید حکمت پرورش نز این بود که
تبلاش تمام نگاشتم شاید در دیگر کتاب این
چنین احوال مفصل مرقوم نشده باشد باید دانست
که عمده برهمی بابت تجارت آن ملک اول
طلم وافر ولی محصول حکام است وثانیاً احتیاج
پشم نرهای شالی است که از طلم حاکم کشمیر
بعض پرگنات متعلقه انجا مثل کشتوار و
وتبت خورد از عمل این صوبه بدر رفت
ومقبوضه راجهای متفرق وبعض محروسه تبت
کلان متعلقه چین گشت لهذا اگرچه کاریگران
شال در شالبافی ید طولی دارند اما بابت پشم

شال محتاج بیوپاریان وسوداگران سکنای
ملک راجهای تبت وبعض متعلقان چین می
باشند هرگاه که پشم شال در کشمیر نمیرسد واز
حکم راجه ها و والی تبت بندی میشود کاریگران
کشمیر بیکار بحت میشوند چنانچه درمیان تاجران
مثل مشهور است که عزت پشم شال نزدیک
تاجران کشمیر زیاده از طلا و نقره است بخانه
هرکس که پشم شال موجود میباشد بهتر از طلا و نقره
میدانند وسوای پشم شال خرج چای نیز در
کشمیر بسیار است وصغیر وکبیر چنان خوگر چای تبتی
خوری شده اند که این کاه را برابر جان عزیز
میدارند وطلا و نقره را در بدل این رایگان
میدهند واز همین سبب هاست که تاجران تبت

کلان

کلان متعلقه چین هزارها خروار و بار بردار از
قسم پشم شال و کاه چای از ملک خود بر سر حد
کشمیر می برند و زر نقد از ان میگیرند و پشمینه بافنده
کشمیر را در مبادله این هر دو چیز بسیار ارزان
می خرند گویا که مفت میبرند و هر گاه تاجران
کشمیر در گفتگو تکرار کمی و بیشی بنمایند میگویند
که بر چین آورده ما که شال و چای باشند معاشش
و زند کالی شما منحصر است اگر پشم نگیرند
معاش شالبافی موقوف میشود و اگر چای
نخورند از جان نمیمیرند و نیز از دانایان و سیاحان
انجا معلوم میشود که کان بلور هنوز در انجا موجود
است و دیگر معدنیات نیز دارد اما برآوردن
آن بحکم حکام عاقل و حاکم عادل و حکیم و رئیس منتظم

شمول صاحبان عالیشان موقوف است وگلهای
رنگارنگ ومیوه های گوناگون که در این سرزمین
پیدا میشوند بیرون از حد قیاس است شاید که
در جمیع ممالک هفت اقلیم این چنین زمین بنا بر اشجار
میوه دار نخواهد بود واگر بعدل وانصاف آباد باشد
سبحان الله ودر احوال ترکان قدیم الزمان در همین
تاریخ مرقوم است که تا مدت ممتد قوم اتراک را
همین میوه جنگلی باعث گذران بود وشیوه قطاع
الطریقی داشتند که از انتظام وآبادی فرق بعید
دارد پس هرگاه که این چنین مقام با نام باقتدار
حکام عادل عالیمقام باشد خدا داند که چها نعمت
های گوناگون از محاصل این بلاد حاصل گردد و
بدالست راقم حروف از عجایب قدرت الهیه

بد

یک سلطنت صاحبان عالیشان که در خطه
لندنست اما درین هفت اقلیم قطع کشمیر یا
لندن خشکی توان دانست وفي الواقع مردم
این ملک در عقل و دانش با وصف سر اسیمگی
وتنظلم حکام وتشویش خاطر در عقل و فراست
وفهم وکیاست پیرو وقدم بقدم مردم
پیدا ایشي ملک لندن هستند درین هیچ شک
وشبهه نیست هرکس هر وقت که بخواهد این
معني را بتجربه رساند ومثل مشهور است که
عیان را چه بیان باید کرد بنظر طوالت کلام
بر جزوی از حالات این خطه دلپذیر اکتفا
ساختم که مشتی نمونه از انبار لیست اگرچه تفصیل
اجناس پیدا ایشي ممالک محروسه ومقبوضه ومفوضه

ومفتوحه سرکار کمپني انگریزبهادر اانچه که بالای

جهازوداز راه خشکي بمملکت دیگر برآ وبجا امیرود

در دفتر کچهري پرمٹ سرکار مفصل مرقوم

است حاجت بیان ندارد امار اقم این

کتاب اجناس رفتني ملک سرکار دولتمدارراه

که از راه کوهستان شمالي حد شرقي از جبال

رنگپور وراجه دلوا ومرمم راج وکوهستان

متعلقه نیپال وکماؤن وسري نگر تا سرحد کوه

سپاٹو که برحد غربي ملک سرکار واقع است

ومغرب آن انچه از راه کوهستان جمو وکوه

افاغنه یوسف زئي متعلقه حکومت پشاور

وکوهستان ریاست علاقه کابل بطرف شمال

یعني بملک تبت کلان وخورد وتاتار وروس و

یارکند

یارکند و کاشغر و بخارا و ارگنج میبرود کو
تفصیلش بنابر تطویل نمینویسم مگر چند چیز
که کثیر الفواید اند و در ملک شمال مصرف
دارند البته تحریرش بنابر اطلاع ضروراست
دفعه اول دو چیز که در زمان سابق تاجران
را منفعت بسیار میشد پوست سگ ابی
که در دهاکه ملاحان انجا در دریا شکار می
کنند و قسم سنگهه که بر جهاز می اید شنیده
شد که پوست سگ ابی تاجران در دهاکه
خریده و خشک کرده خام می برند و بدست
تاجران تبت میفروشند و از انجا بملک
سرحد بلغار متعلقه روس میبرد و
مردم انجا دباغت کرده بدست متمولان

میفروشند و از انجا منفعت بسیار می یابد
و از قسم سنگلهه زنان مردم شمال زیور و
پیرایه میسازند و بانات در تبت و
ملک تاتار و قلماق بسیار مصرف می یابد
و مردم روس چندان محتاج بانات نیستند
دفعه دوم دانه مرجان و کهربا و دانه مروارید
کلان ناهموار در ملک شمال متعلقه چین و
ترک و تاتار نیز منفعت دارد دفعه سیوم
کمخواب بوٹه کلان ساخت بنارس و
جوز یعنی جاپهل و جاوتری و قرنفل نیز
بطرف شمال مصرف دارد خصوصاً
مربای جوز در ملک یارکند بسیار گران فروخته
می شود دفعه چهارم قدری نیل و پارچه سفید بنارس

مصرف لباس و کفن اهل اسلام ملک شمال نیز
گاه گاه میرود **دفعه پنجم** جرسهای مدبوغ
از امرتسر بملک شمال بسیار میرود
و سکنای انجا بمصرف موزها و لعضی بخرج
پوشاک درمی ارند سنگ تامرا که معدن
آن در کوهستان سورٹهه وغیره متعلقه صوبهٔ
احمدآباد گجرات بسیار است از تاجران معتمدین
کابل شنیدم که دانه های کلان و تختی و بعضی
ظروف خورد که بطور ناسدان باشد مردم
ملک روس این جنس را بسیار گران خرید
می کنند و عزیز میدارند و منفعت بسیار می یابند
اگرچه مالا و تسبیح از دانه های تامرا صاحبان
عالیشان انگریزیها درهم پسند میفرمایند و اکثر

پیرایه دست و گلو می کنند و نگین تامرا که

بیداغ باشد در بعضی زیور نصب میفرمایند

اما مردم روس بسیار عزیز میدارند و گران تر

خرید مینمایند قریب هجده بالست سال می شود

که تاجران روس از شهر مسکو به کشمیر آمده پشمینه

کشمیر را قسم اول خریده از راه خشکی بدارالسلطنت

ملک روس می برند و بانتفاع کثیر میفروشند

تاجری معتمد می گفت که با وجودیکه فیصد بست و

پنجروپیه محصول کشمیر درخواست دادم و مال را

در خشکی محموله شتر و قاطر بردیم و خرج محصول

راه جابجا دادیم که بر اصل خرید خرج زیاده

محسوب شد تاهم منفعت بسیار شد و فی الواقع

که بر تجار کشمیر بدعت حکام انجا تا حال موجود

است

است که عمله پرمت انجا اول فی روپیه چار آنه
محصول بر اصل قیمت خرید درخواست کشمیر
میگیرند وبعد رسیدن امرت سر تخمیناً فی صد
ده روپیه خرچ پرمت امرت سر میگیرند درینصورت
تاجر را چه قدر حیرانی و پریشانی حاصل میشود ظلم
و بدعت پرمت ملک دیگر را باین مملکت
سرکار قبضه دار کمپنی انگریز بهادر را ازینجا
قیاس باید کرد که در ممالک محروسه
این سرکار چه قدر سهولت پرمت و آسایش
تاجران است لهذا خلق خدا ظل
حکومت این سرکار را بدل و جان خواهان
است الله تعالی مطابق استدعای غربا بیسر فرماید

چمن دوم در بیان احوال ملک تبت و

قلماقستان که جانب مشرق کشمیر واقع
است وشرح دین وملت اهل تبت و
درضمن این حکایت مانی حکیم مشهور بنقاش که
با وجود علوم وحکمت درفن مصوری کامل بود

از انجا که ملک تبت جانب شرقی صوبه کشمیر
واقع است تفصیل احوال ماند بود وسکنای
ان دیار وروش دین وملت بدانست راقم
این تاریخ ضرور افتاد پوشیده نماند که ملک
تبت ازجانب مغرب پیوسته به کشمیر و
شرقش ملحق بسرحد چین وجنوبش منفصل
کوهستان هندوستان وشمالش اززمین قلماق
وتاتار پیوستگی دارد واین مملکت نزدیک
بعضی چار ماهه راه شرقاً وغرباً درطول وسه ماهه

راه در عرض دارد بعد تحریر منافع و عجایبات
کشمیر این ملک هم جا بجا خالی از معدن طلا
و نقره و مس و سرب و آهن و زرنیخ و تنکار
یعنی سهاکه و بلور و مار قشیشای طلائی و
نقرئی و لاجورد و فیروزه ناقص و سنک
یشم و سنک نیست قلعی و ابرک را درین
ملک کمتر نشان میدهند سکنای این
ملک اکثر وحشی سیرت و حیوان سیرت
اند آبادی بطور شهرها و قصبات و قریات
کمتر دارند و خلایق انجا بیشتر کذران خود
بر کوشت بز و میش و کاو و کور خر و آهو و
کوزن میدارند و از قدرت کامله الهی حیوانات
اینجا پر پشم ملایم میشوند لهذا پوشش مردم

اینجا از پارچه گنده پشمینه و پوست جانوران
است کشتکار اینان بیشتر جو و بشنک
و ماش و بعضی جاها گندم میشود و همین اجناس را
بمصرف می آرند و بعضی بعضی غله برنج را به
عیوض اجناس ملک خود از سرحد کوهستان
هندوستان هر جا که قریب می باشد میبرند
و بسیار عزیز میدانند و اجناس ممالک
هندوستانرا که بخواهش میگیرند در تفصیل ذیل
خواهم نوشت و حقیقت دین و آئین این
جماعه بلکه تا چین و ماچین یعنی شهر پیکن که
دار السلطنت خاقان چین است بر نوشته
و تعلیم همان مانی نقاش است بلکه چون خوب
دریافتم مردم شهر چین و نواح آن به سبب

اختلاط آدم دیگر ممالک چندان بر دین مانی
مستعد نیستند اما سکنای تبت بسبب
اینکه هرچه شنیدند از آبا و بزرگان خود شنیدند
آن عقیده را مضبوط در گره خود بستند بسیار
بر دین قدیم خود مستقل اند و **احوال مانی**
نقاش این که ولایت تبت که در کتب
تواریخ بهمین نام مشهور است اما فارسیان
که مانی نقاش را مانی ارژنگ نگار میگویند
وجه این لقب اینکه در تبت کلان دو شهر
اند یکی لهاسه و دیگری دگرچه و اهل تبت
یک شهر را اُژ میگویند و دیگری را سانگ
و فارسیان یکی را اَژ بفتح الف و دیگری را
ژنگ بدین سبب این ملک بارژنگ

مشهور شد و بعضی مور خان میگویند
که این صوبه ارزنک و یر خاک که شرقی
بنکاله واقع شده است هردو صوبجات
کاه و بیکاه در عمل خانان ترک بوده است
دحقیقت مانی حکیم نقاش انکه اصلش از
ایران است حکیم مذهب بود و در حکمت
دستکاه عالی داشت پادشاه ایران
را از علم و حکمت خود مسخر ساخت مگر
فاسد العقل و دشمن انسان بود کلیه
مذهبش که فهمیده بود این است می گفت که
روح انسانی از قربت نور خداوند تعالی
هست و درین بدن خاکی محبوس گشته
هر قدر که انسان زود بمیرد ازین قید نجات

می یابد و زندگانی دنیا بسیار هیچ و پوچ است
و از شاگردان خود می گفت اگر کسی بیمار
شود دوا نگیرد تا زود بمیرد با وصف
این عقل شیطانی دعوی بزرگی بلکه نبوت
در سر داشت و مصاحب پادشاه
ایران بود و پادشاه را بفریب خود
آورده خواست که دین آتش پرستی و
زردشتی را که ایرانیان دارند موقوف
سازد و طریقه خود جاری نماید علمای
آتش پرست به اتفاق خلایق انجا
دشمن جانش گشتند و خواستند که بکشند
پادشاه وقت از محبتی که با این کس داشت
بحکمت عملی بجانب هندوستان اخراج نمود

در بلده قنوج رسید و با راجه انجا که دران
وقت والی هند بود متحد گشته خواست
که همان طریقه خود را در پیش کند و دین براهمه
را برهم زند براهمه و جمله هنود دشمن جانش
شدند راجه قنوج شفقت بحالش نموده
جانب بنگاله روانه ساخت با راجای بنگاله
هم صحبت دوستانه حاصل کرد راجه را
بفریب آورد اما اندیشه کرد که مردم بنگاله
چندان دلاور و شجاع نیستند شاید
مرادمن که اجرای دین نو است و تعلق به
شجاعت دارد از انها حاصل نشود از بنگاله
هم سر بصحرا و کوهسار زد بعد طی کوهستان
بنگاله در ملک تبت افتاد درین ملک برف

وباران ابادی انسان کمتر دید این ملک را
پسند نموده اقامت گزید بمقام لهاسه
ود گرچه چندگاه ماند و حواس خود را درست
نموده واین مکان را بالشرط اتفاق تکیه
گاه خود قرار داده متوجه بطرف چین
شد و مردم و پادشاه و امرای چین را
از صنعت نقاشی و دیگر صنایع و حکمت خود
معتقد ساخت اما مقصد دلی خود را که
ترویج دین خود باشد ظاهر نکرد زیرا که در
ایران و قنوج از اظهار مذهب خود صدمات
برداشته بود و اراده کرد که مذهب خود
را که عین مقصد کمی انسان است در پرده
حکمت عملی جاری باید نمود از مردم چین گفت

که چون شما معتقد من شده اید حالا من از
شما مرخص میشوم و جایی رفته بیاد پروردگار
خود مشغول میشوم بعد مشغولی حکم خداوندی
را برای شما خواهم آورد که مطابق آن
دین و آئین جاری خواهید کرد همه ها در جواب
گفتند که هرگاه مراجعت شما خواهد شد
حسب الحکم بجا خواهیم آورد این بگفت
و باز به تبت آمد و در اینجا بعرصه قلیل کتابی
مرتب کرد و آئین پسندیده خود برای بهتری
دنیا و عاقبت نوشت و در کتاب خود
چند صورت کشید و از تصاویر ملایکه نامید
از انجا که قلم مصوری وی چنان بود که هر
بشر که می دید می گفت که این قلم از دست

انسان

انسان جاري نشده بلکه این نقش ونگار
نقاش ازلیست واز حوصلهٔ بشر دور
این چنین کتاب را مرتب کرده بموجب
وعده خود در صحراي چین که معهود بود رسید
مردمانیکه از فرط عقیدت مطابق میعاد
به استقبال آمده بودند چون قدمبوس
نمودند ارادهٔ ایشان صد چند افزود
وجمیع احکام آن کتاب را بمردم چین
تعلیم نمود ازانجمله بابت کمي پیدائش
انسان فکر شیطاني باین طور نمود که زنان
عالم براي رفع حاجت موضوع اند درین
صورت سر خانه یک زن درمیان چهار
یا پنج برادر کافی است واگر اولاد پیدا شود

نسبت فرزندیش بنام برادر کلان مشهور باشد
درین صورت کمی توالد و تناسل انسان ظاهر
است و مسئله دیگر نوشت که هر قدر اولاد از
اناث و ذکور که پیدا بشود سیوم حصه ازان
اولاد نذر من مانی و خدا بکنید که انها حاضر عبادت
خانه مانی باشند زنان در احاطه زنان و مردان
با حاطه مردان و اینها مجرد باشند و اگر کسی زن
یا مرد ازین جماعه جفت شود زنده در آتش
بسوزانند عقل شیطانی این کس عجیب
کاری کرد که نطفه خلق کثیر بر یک زن ضایع
شد من بعد هر قدر که تولید شد ثلثش باین
بهانه رفت مردمان چنین عقیده او را پسند
نموده راضی شدند بعد اجرای عقیده خود

مراجعت به تبت نمود لهاسه و دیگر چه
راتکیه سلطنت خود ساخت و کان طلا و
نقره راکه در سوادش بود از پادشاه وقت
که در چین بود بنام خود گرفت و دو کس را
از مریدان خویش تعلیم نموده لا نبا گورو
مقرر کرد یک کس راکوشه انزوا تجویز ساخت
و دیگر را به نیابت بر مسند صوبه داری متمکن
گردانید بعد اجرای طریقه خود از چین و تبت
متوجه مملکت روس و فرنگ گشت چون
از سلاطین و حکمای فرنگ ملاقی گشت
و از مردمان انجا اتحاد و اخلاص بهمرسانید
همان عقیده فاسده خود را بر زبان آورد
حکمای فرنگ درمیان خودها گفتند که این

کس دشمن بنی نوع انسان است وجود نا
بهبود این را ز وجود نابود باید ساخت و بر
مانی گفتند که آخر شما هم روحی پاکیزه
دارید و روح شما در بند جسمانی مقید است
باید که اول روح شما از بند جسمانی رهائی
یابد بعد از ان ما دانیم و کار ما داند مشهور
است که بر دارش کردند و این حالات
مانی خبیث در اکثر تواریخ اهل اسلام
بخوبی مسطور است چنانچه اندکی ازین از
احوال این کس در کتاب حدیقة الاقالیم
تالیف شیخ اله یار بلگرامی رفیق کپتان
جوناتهن اسکات مصاحب گورنر نشین
صاحب مرقوم است بنابر نشان اینقدر

کافی

کافی است بالجمله دین مانی بعد مرور دهور
در چین بدستور قدیم نمانده ونیز در ملک
تبت کسانیکه قریب بکوهستان هندی هستند
در دین مانی چندان مستقل نیستند اما سوا
اینها جمله اهل تبت بلکه بعضی قلماق وتاتار
برهمین دین معتقد اند واز مردم آن جا
همین لفظ تسی مانی تسی مانی بطور عبادت
انها مسموع میشود بر سیاحان آنملک و
تجربه کاران پوشیده نیست ودریافت
احوال ملت وادیان اهل تبت را صاحبان
عالیشان پیشین همیشه خواهان بوده اند
چنانچه در عهد گورنر مستر هشتین صاحب
صاحبی از صاحبان عالیشان شاید مستر

بهر صاحب نام در سنه یکهزار و یکصد و
نود و دو هجریه بمقام لهاسه تشریف فرما
شدند و از مالک انجا که لانبا کورو باشد
رسم موافقت بهم سانیده شادان
و فرحان مراجعت به کلکته نمودند در آن
وقت هم قدری احوال انجا شاید بترجمه
رسیده است اما غالب که باین تفصیل
نبوده باشد از مقابله معلوم خواهد شد
و هرگاهکه خاقان چین از رسیدن صاحب
ممدوح در لهاسه آگاهی یافت کینه لانبا
کورو در دل داشته از پای تخت خود
متوجه بطرف تبت گشت ازین طرف
لانبا کورو هم به استقبالش رفت هرگاهکه

ملاقات

ملاقات شد لانباگورو را اعزاز و احترام
نمود و بر مسند خود جا داد وقت شب
که طعام ضیافت به لانبا فرستاد به مجرد
خوردنش جان داد مردمان لانباگورو
دانستند که طعام زهردار بود مصاحبانش
گریخته بلهاسه رسیدند سمرپا لانبا که برادر
لانباگورو متوفی بود ازین وحشت معه
مال فراوان گریخته بکوهستان سرحدی
بنگاله بعلاقه راجه دیوا دهربار رسید و از
انجا عرضی احوال فوت لانباگورو را با دیگر
حال تباهی خود معه وکیل در کلکته فرستاد
و مستدعی شد که اگر اعانت فوج سرکار
کمپنی حاصل شود ملک تبت را معموله

سرکار گرده بیدیم در انوقت مستر
کورنر هشتین بهادر پیش از ورود این خط
راهی ولایت شده بودند مستر مکفرزن
صاحب یلثنک کورنر بودند بنایلو کیلش جواب
دادند که در صورت امداد شما مخالفت
از پادشاه چین خواهد شد و این معنی
پسندیده شاه کیوان بارگاه انگلستان
نیست و نخواهد شد و بدون اجازت
ولایت درین کار از این جانب اقدام
نخواهد شد وکیل سمرپالانبا مایوس برگشت
و سمرپالانبا را یاس کلی حاصل شد
درینعرصه بهادر سائی عم راجه نیپال که مرد
دانا و مدبر بود سمرپالانبا را پیش خود طلبید و

از

زر وافر پیشکش بخزانه خود کشید و هجده
هزار پیاده بطور پیادکان انگریزی طیار
نموده به امداد لانبا مذکور مستعد گشت
سمر پا لانبا عماید خود را بجمعیت فوج
نیپال روانه تبت نمود فوج پادشاه
چین از تاخت و تاراج راجه نیپال غافل
بود که دفعتاً این افواج قاهره در رسید
در اثنای راه زد و خورد از رعایای ملک
تبت و بعضی سپاه متعینه قلعجات پیش آمد
فوج تبت شکست یافت فوج نیپالی در
شهر دگر چه رسیده تاخت و تاراج نمود
و مال فراوان بدست آورده متوجه نیپال
گشت درانوقت راقم این احوال نبابر

درستی عهدنامه تجارت وارد اینجا بود که این
فوج غنیم دگر چه رسید مشهور بود که مال فراوان
آوردند و مردمان می گفتند که منجمله هجده هزار
سپاه هشت هزار از برف باری تلف شدند
و مردند اما ده هزار بسلامت جان و مال بدر
آمده داخل نیپال گشتند چون این خبر تاخت
بخاقان چین رسید در غضب آمده فوج کثیر
را بسرکردگی بهوسی کنگک تهانک روانه
مهم نیپال نموده حکم داد که در ملک نیپال آثار
آبادی باقی نگذارند سردار مذکور از چین
داخل تبت گردیده متوجه نیپال گشت و از
اثنای راه یک خط بنام گورنر کلکته نوشت
ترجمه اش در دفتر سرکار موجود خواهد بود

خلاصه

خلاصه مضمونش که بنده را معلوم است
اینکه مین بهوسی کتنگ تهانک امیر و وزیر
اعظم و داماد پادشاه چین و داروغه دربار
ام منیوکیسم بسردار یعنی گورنر کلکته بعد
سلام و اشتیاق انکه راجه های غربی دیار
مملکت تبت همیشه بر سر اطاعت خاقانی
بوده تجارت بملک تبت میکردند درینولا راجه
گورکها بطور قطاع الطریقان خلاف
رسم و آئین و انصاف بر ملک تبت
تاخت آورده بعضی ممالک را برباد کرده
خزانه وافره از رعایا برده است و شنیده
بشود که در عمل شما گریخته پناه برده است این
چنین کس ظالم را جا نخواهند داد شرط

دوستی همین است و البته بنظر اتحاد قدیم
خاقان چین در صورت محبت از شما راضی
خواهد شد و هرگاه که فوج چین قریب سرحد
نیپال رسید فوج نیپالی را شکست های
متواتره داده گریزانید راجه نیپال مضطرب
الاحوال گشته بمعرفت مستر دنکین صاحب
بهادر ازین سرکار استعانت خواست
دران هنگام جناب مارکویس لارد کرنوالس
مرحوم متوجه جنگ سلطان ٹیپو بودند و جناب
انشوارت بهادر یک ٹنک گورنر در کلکته
استقامت داشتند در کونسل کلکته منفخر الدوله کپتان
ولیم کرک پاترک بهادر به سفارت نیپال
مقرر شدند بصلاح اینکه فیما بین راجه نیپال

دردار

وسردار چین بواسطه خود صلح و آشتی
کرده دهند درین عرصه ایام بارش در رسید
و راه نیپال دران موسم از بدهوائی مسدود
بود کپتان صاحب را در عظیم آباد توقف رو
نمود و فوج چین که در ملک نیپال رسیده
بود بسبب گرمی کوهستان و عفونتهای هوای
وبائی در مانده و بیمار گشت قریب سیزده
هزار مردم در چند روز بملک عدم شتافتند
و سبب این وبا را مردمان این ملک
بعضی حمل بر بدهوائی مینمودند و بعضی می گفتند
که نیپالیان آب زهرآمیز مخلوط در غلات و
اجناس خوردنی کرده بطور ضیافت و هم بطور
رسد رسانی روانه لشکرها کردند تا واقفان

فوج چین خوردند و مردند از سانحه این وبا
سر کرده چین گونه مضطرب شد رئیس و
خلایق نیپال از پیشتر مضطرب الاحوال
بودند بهر صورت مصالحت منعقد گشت و عهد
نامه از طرفین مؤکد شد و فوج خاقان مراجعت
نمود درهمین ضمن راجه نیپال جناب مفتخر الدوله
را که بنا بر امدادش قدم رنجه فرموده بودند
استدعای تشریف فرمائی نیپال نمود جناب
ایشان معه چار صاحبان عالیشان در انجا
تشریف فرما شده تا دو منزل پیش از نیپال
سیر کرده و تمام شهر را دیده و احوال انجا
را سنجیده و فهمیده بقید تحریر در آورده به
خوشنودی تمام داخل دار الحکومت کلکته

گردیده

گردیده نزدیک صاحبان عالیشان وگورنر
لارد کرنوالس بهادر نیکنام وفایز المرام
گشتند خلاصه احوال دین وملت ملک تبت
وغیره ممالک شمالي آن آنچه که بقیاس عقلي
راقم حروف شواهدا احوال مخطور میشود اینکه
در کتب تواریخ سلاطین تیموریه جسته جسته
مرقوم است که بعد طوفان حضرت نوح
علي نبینا وعلیه السلام یافث بن نوح ملک
شرقي دیار را آباد ان فرمود واز اولاد
ترک بن یافث قایم مقام پدر ووصي بود
واز فرزندان ترک مغول وتاتار وچین و
ماچین وروس وخزرج وغیره پیدا شدند
وآبادي نمودند بنام بعضي ازین اسامي ها

شهر و ملک مسمی گشت یعنی چین و ماچین
و روس که مرکز حکومتش اول شهر بلغار
و بعد ازان بلده مسکو باشد که الحال پای تخت
خاقان روس است و حکما میگویند که به
سبب ظل ستاره مریخ خلقت ادمی این
ممالک قوی الجثه و شیر صولت پیدا شدند
و اکثر خوراک ایشان گوشت جانور بود. بعد
از چندی که انبیا و عقلای این قوم مردند
بسبب طبیعت سبوعی مثل حیوان پریشان
گشتند ازانجمله مردم چین فی الجمله صاحب
صناعت شدند و روس هم بسبب قربت
دیار فرنگ و صحبت حکمای انجا گاه و بیگاه
از نعمت عقلی بهره یافتند اما طریقه دین

داري وملت و مذهب درين قوم بر
يک نسق نماند چنانچه مشهور است که
قوم اتراک وقلماق ومغول کا بی
افتاب پرست وکاهي بت پرست
وکاهي بمذهب نصاري وبرخي بعد
شیوع طریقه اسلام مسلمان شدند
هرگاه که طریقه باطن وخدا پرستي دراين ها
بيک طور نماند اکثري از مردم
تبت معتقد فقرا و براهمه هندوستان
گشتند و در اوایل حال دین هندیه
و بت پرستي را اختیار داشته اند
چنانچه معبد نیپال را که مکان پسپت
ناتهه و گوجهیسري بهواني باشد و

بالا نیل کنٹھہ و سنبهو ناتهہ بودنا
حال بطور عبادت پرستش می کنند
و از ممالک دور دست یعنی
تبت و قلماقستان وغیره می
آیند و نذور و فتوح درین معبد می
رسانند و می گویند که ثواب این
پرستش برای عاقبت من بکار
خواهد آمد و پرستش معبد نیپال را
برابر پرستش کیا ماپنور می دانند و
می گویند که بنابر ثواب مردکان
مده دیس یعنی هندوستان مقام کیا کفایت
می کنند و بنابر فایده مردکان با پیشوایان ما
معبد نیپال را قرار داده اند و با وجود شرکت

دین

دین مالی نقاش در پرستش تصویر شنبهو ناتهه
دیوتا که معبود مشترک فیما بین اهل هند و تبت
است باعتقاد تمام مصروف میباشند
واز زمان سابق تا حال لکوک ها روپیه را
مال طلا ونقره از ممالک خود آورده بمصرف
پرستش گاه نیپال میرسانند بلکه راجه های سابق
نیپال بر محاصل نذور مردم ملک تبت
گذران خود میداشتند وباوجودیکه طلا ونقره
در ملک تبت پیدا میشود اما تیمناً وتبرکاً
زر ونقره خود را در دار الضرب نیپال آورده
مسکوک گردانیده بملک خود می برند و
کارروائی خود می کنند چنانچه این طریقه تا
بست وپنج سال پیشتر در ملک تبت جاری

بوده است یعنی سکه ضرب نیپال دران ملک
جاری است وراجه نیپال را بابت دارالضرب
قریب نست روپیه فی صد محاصل بوده است
بالجمله بسبب کم همتی براهمه هند وغفلت راجه
های کوهستان نیپال وغیره دین مانی نقاش
در انجا مستقر ماند اگر راجه ها وبراهمه هندوستان
جفاکشی نموده ترویج علوم دین خود میکردند
البته دین مانی نقاش برقرار نمی ماند زیرا که
شاستر وبید اهل هند در توحید وشرایع از
علوم قدیمه محسوب است بلکه هر جا که علم وحکمت
انتشار یافته است اول درینباب براهمه هند
گل سرسبد این معامله هستند وعلم بید ونجوم
وحساب واشغال واکساب حکمای هند شهره

افاق

آفاق است و در کتب عربی و فارسی ذکر
این معامله و این علم روشن تر از افتاب
بلکه حکایت از کتب هندیه شنیده ام و در وقت
حکومت گورنر هستنگس صاحب بهادر این
پوتهی را که ازان نقل میکنم سر ولیم جون
صاحب و جمرس صاحب که حاکم عدالت
پادشاهی کلکته بودند بمعرفت شخصی پندت کشمیری
بترجمه رسانیده اند این حکایت دران
مرقوم است که حکمای هند علوم ممالک خود
را بمردم ملک دیگر نمی اموختند و احتیاط
میکردند لهذا راجه های هندوستان بفرموده
اینها عمل نموده شادکام و احسن سرانجام
بوده اند اتفاقا بدیا رتهی یعنی طالب علمی از

براهمه هندوستان مرتکب بجریمه گشت
استادش برای کفارهٔ ان جرم حکم
فرمود که ترا لازم است که بر پوهپ
یعنی جهاز سوار شده در ملک راچهسان
یعنی خورندگان گوشت گاو رفته علم و
حکمت خود را دوازده سال تعلیم
نمائی تا ازین مظلمه بدر ائی طالب علم
مذکور حسب الحکم مرشد خود اول بملک
مصر رفت و دوازده سال کامل درس
علم و حکمت داد مصریان درین فن
مشهورهٔ آفاق گشتند من بعد این
علم و حکمت از مصر قدری بعرب رسید
و بالکل حکمای یونان فرا گرفته برآمد

زمان

زمان گشتند دران وقت سلاطین روم
را بپرداخت حکما میلی نشد و بادشاهان
ایران به مصلحت و شاگردی یونانیان
بسلطنت هفت اقلیم رسیدند
من بعد بملاحظه حال ترقی سلاطین ایران
رومیان را هم شوق حکمت دامن
گیر شد درین حالت قصه سکندر و ارسطو
مشهور است و سپس چند طبقه از
حکمای یونان متواتر سلطنت نمودند
حالا حق سبحانه تعالی این دولت خدا
داد را نصیب جماعه صاحبان
عالیشان فرموده است ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء

چمن سیوم در بیان حالات ممالک بدخشان که جانب شمال کشمیر هویدا است

صاحب تاریخ هفت اقلیم مینویسد که بدخشان
در اقلیم چهارم بکثرت مراتع و وفور مزارع
و زیادتی انهار و بسیاری اشجار و اثمار
خجلت ده کشمیر و قندهار است **فرد**

هوای او متنوع چو فکرت نقاش ٭
زمین او متلون چو صفحهٔ تصویر ٭

و اهل آن دیار اکثر صاحب الوس و
احتشام اند و بنا بر لطافت آب و هوا
و کثرت سبزه و جلکا همیشه در صحرا
بسر میبرند و اسپان قوی قوایم فراخ
کفل میان لاغر در میان ایشان بسیار بهم میرسد

اگرچه

اگرچه معادن بسیار دران دیار است اما انچه ذکر
توان ساخت کان لعل ولاجورد است ونسب شاهان
بدخشان به اسکندر فیلقوس میرسد وسالها حکومت
دران سلسله بوده هیچیک از سلاطین مزاحم احوال
ایشان نمیشده اند وبقلیلی خراج وباج از ایشان قانع
گشته مرزبانی ان ولایت را بدیشان مسلم میداشته اند
چون سلطان ابوسعید خان گورگان بر تخت سلطنت
جلوس فرمود ونزهت ولطافت بدخشانرا احساس نمود
درصدد استیصال بنای شاهان بدخشان گردیده سلطان
محمد را که آخرین سلاطین ان مملکت بود بدست آورده
مع اولاد واقربا به قتل رسانید ودرهمان زودی عازم
اذربایجان گردید ودرعوض به قتل رسید وانچه راقم
حروف را از زبان میرزا اندربا قی بیک خان مرحوم رئیس زاده

بدخشان معلوم شده مینویسد ملخص اینکه سر را مرحوم بابت
برآوردن لعل از کان بدخشان چنین میگفت که عمله
حکام انجا مع مزدوران تبردار و بیلدار متعین کان آنجا
میباشند و بموجب نشان کاریگران انجاکه بفن کوهکنی و
براوردن لعل مشهوراند شروع به کوهکنی مینمایند و
اول سوراخی بطور دروازه کلان که ادم استاده دران
بتواند درفت می کنند و باز کندیده کندیده پیشتر میروند
و هرگاه نقب دورتر میرسد و راه تاریک میشود بطرف راست
و چپش طاقچه ها درست ساخته پنبه دانه را در چراغهای
کلان کلی با روغن آمیخته روشن می کنند و بروشنائی
آن همچنان کارکنان میروند و نشان سنگ معدن لعل را
از روشنی مشعل و چراغ تلاش مینمایند و صورت نشانش آنکه
اول رگ سرخ در سنگی می بینند که از رگ لعل میگویند باز بر

نشان

نشان همان رگ کوهکنی می‌کنند و آن رگ گاهی بطرف
پیش وگاهی بطرف پس وگاهی بطرف راست وگاهی
بطرف چپ نمودار میشود و در پی آن کوهکنان هم بتعجب
گردش کوهکنی مینمایند آخر رفته رفته نزدیک بمقصد میرسند
اول پرچه های لعل خورد کم رنگ بر می آید که آنرا در اصطلاح
آنها پیاده میگویند بعد ازان اندکی کلانتر و خوبتر که آنرا سوار
میگویند من بعد ترقی میشود و جنس خوب می یابند که آنرا
امرا و بخشی و وزیر می یابند بعد ازان نوبت بپادشاه میرسد
هرگاه پادشاه را یافتند باز آن رگ موقوف میشود و
کندیدن آنجا را موقوف می‌کنند و بطرف دیگر متوجه میشوند
عمده محاصل پادشاه یا حاکم آنجا همین جنس است چون بنظر
پادشاه میگذرد از استاده جواهر تراش آنرا درست می‌کنانند
و داخل خزانه پادشاهی میشود قیمت لعل بر خوبی قامت و

رنگ و سنگ اوست خصوصا هر قدر که خوش رنگ و
شفاف و بی جرم میشود قیمتش می افزاید راقم این تاریخ اکثر
دانهای لعل را در بنارس پیش مهاجنان بسیار دیده است
اما یک عدد لعل که بسرکار نواب آصف الدوله مغفور بود
و بمقبوضه وزیر علی شده و پس از جلوس نواب سعادت علیخان
که در عهد گورنری مستر جان شور صاحب بهادر و رزیدنتی مستر
جان لمسدن بعمل آمده و لعل مذکوره معه دیگر جواهرات بحکم
گورنر بهادر بمعرفت راقم از وزیر علیخان مسترد گشته و بمعرفت
تحسین علیخان خواجه سرا داخل خزانه سعادت علیخان گردید
بملاحظه راقم رسیده بسیار خوب دیدم قدش مثل بیضه کلان
کبوتر و در وزن قریب دو توله بوده باشد شاید در عهد حضرت
جلال الدین محمد اکبر پادشاه داخل خزانه سلطانی شده بود کار
گذاران سرکار شاهی اثرا تراشیده تکمه بنابر کلاه پادشاه

تخت

ساخته بودند با وجود خوش رنگی و زیبائی قدری جرم داشت
کاریگران هند بنابر دفع عیب و بر آوردن جرم فکری صائب
اندیشیدند که بمقام آفرین وتحسین است که آن جرم را نه
کندیده و دران کنده لفظ جلال الدین نمودار ساختند و بعینه
را بنام پادشاه عیب پوش پوشیدند ازان سبب آن
لعل جلالی مشهور شد و بسبب تفرقه سلطنت تا باینجا رسید
بالجمله کان لاجورد هم در بدخشان جابجا موجود است و غالبکه
این مکان خالی از کان طلا و نقره نباشد اما حکام آنجا که
بطور زمینداران تابع دار پادشاهان اطراف وجوانب بوده
اند و بطور قناعت گذران کرده غالبکه اظهار دیگر معدنیات
را پسند نکرده باشند و این عمل خالی از عقلمندی و زمینداری
نیست و ریاست اولاد سکندر بن فیلقوس در بدخشان زمان
مدتهای دراز بوده است اینقدر احوال بدخشان که از تحریر

و تقریر صحیح دریافت نمودم درین کتاب ثبت کردم غالب
است که این تحریر مطابق واقع باشد زیرا که سند تحریرم بصاحب
تاریخ هفت اقلیم که از امیران اکبری بود میرسد و سند تقریر
و بیان از زبان میرزا اندر باقی بیگخان مرحوم که از امیرزادگان
بدخشان است منتهی میشود و یک قوم فیما بین بدخشان و کوهستان
افاغنه یوسف زئی در کوهستان فلک آشیان و جبال و تلال
صعوبت اشتمال آبادان است درین زمانه آن کوه و آن قوم مشهور
بکافری و کوه کافرست و همیشه بنظر شدت تعصب مذهب آنها از
افاغنه سرحدی یعنی یوسف زئی و کابلی و قوم کافری جنگ و مجادله
میباشد و قوم افاغنه بطور جهاد با آنها می جنگند و زن و مرد اکثر را
که بعد کشتن می یابند بغلامی و کنیزی می آرند این خبر مشهور عالم
است که آدم آنجا بسیار خوبصورت میباشند در وقت سلطنت
درانیه بلکه تا حال هیچ خانه امیر و وزیر نخواهد بود که غلام و کنیزه جمیله

ازین

ازینقوم نباشد و مسکن و ماوای این قوم کافری کوهستان صعب
المسالک است در طول شرقاً و غرباً زیاده از صد کروه و در عرض
قریب صد کروه خواهد بود و این قوم در انجا گذران مینمایند و تعصب
مذهب ایشان بحدیست که هر کافری هرگاه یک مسلمان را می کشد یک
زنگ در کمر خود میگذارد و کشتن مسلمان را ثواب میدانند همچنین
هر که دو مسلمان را کشت دو زنگ علی هذا القیاس تا صد و پنجاه
نوبت میرسد و نشان قاتل آنقوم در حق مسلمانان مقتولین
بر شمار زنگ است لهذا قوم افاغنه برین منازعت باوشان
جدال و قتال مینمایند و اهل اسلام بدخشان نیز همچنین بعمل
می ارند کدام شهر معتبر برای اینقوم نیست و آبادی اینقوم را
درین کوهستان بعضی مردمان میگویند که از وقت جناب
خاتم الانبیا والمرسلین است و چنان مشهور که هرگاه در سنه ششم
و هفتم قوم یهود سواد مدینه منوره از مقام خیبر و غیره قلعجات

مقتول و جلاء وطن شدند بعضی ازانها که باقی ماندند درین
کوهستان اباد شدند این قول هم صداقت دارد بر بنی
اسرائیل بودن چه عجب که مردم مملکت کوه افغان و بدخشان
را که بنی اعمام ایشان باشند درین نواح اباد آن دیده
در حمایت اینها مسکن ساخته باشند پس از چندی قوم افاغنه
و بدخشان به اسلام درآمدند این قوم که از دست برد لشکر
اسلام صعوبتی و رنجی برداشته بود بر همان عباد
قدیمی خود مصر بوده انکار از شعار اسلام نموده باشند
و این طور ماده منازعت فیما بین ایشان و قوم
افغان و بدخشان گردیده باشد زبانی میرزا اندر باقی بیگخان
معلوم شد که درین کوهستان کافری معدن زمرد
نیز هست و گاه و بیگاه بر می آید مگر رنگ این زمرد
بطور زمرد کان قدیم بسیار سبز است

مثل

مثل زمرد کان حال حقیف اللون نیست

چمن چهارم در بیان کوهستان افاغنستان
که مشهور بملک پکلی و غور و غزنین
و کوه سلیمان که جانب غربی کشمیر موجود
است و ذکر احوال قوم افاغنه و
اصل قوم این فرقه علیه

در زمان پیشین هرگاه بعض صاحبان
عالیشان عاقل و بشره شناس از روساء
قوم افغان ملاقات میکردند بعد ملاحظه چهره
میفرمودند که از صورت این جماعه مشابهت
باصورت بنی اسرائیل که یهود وغیره باشند
معلوم میشود امابا عث قیام و ورود این
جماعه در کوهستان غربی بلده کشمیر و لاهور

و نواح پشاور و کابل و غزنین و قندهار با این
کثرت جماعت درین بلاد مستبعد معلوم
میشود اگر از جایی سبب ورود این قوم
از ممالک غربیه یعنی بیت المقدس و مملکت شام
و مصر وغیره معلوم شود باعث رفع تردد است
راقم این کتاب در فکر بودم الحمد لله که بعنوان
شایسته و قابل تصدیق از تحریر شاهدین عادلین
که یکی مصنف تاریخ کشمیر که محمد بدیع الدین ابو القاسم
نام باشد و دوم مولف تاریخ مخزن افغانی
که خواجه نعمت الله بن خواجه حبیب الله هروی
باشد بتحقیق گشت صاحب تاریخ کشمیر در ضمن
رونق افروزی حضرت سلیمان بن داود
علی نبینا و علیهما السلام و ذکر مکان تخت

سلیمان

سلیمان که در کشمیر از اماکن متبرکه مشهور
است مینویسد که بعد قدوم حضرت
سلیمان بن داود علی نبینا و علیهما السلام
چند پشت از بنی اعمام آنجناب سلطنت
کشمیر نموده اند درینصورت ورود قوم بنی
اسرائیل در کشمیر و کوهستان غربی آن
صاف معلوم میشود زیرا که جناب سلیمان
علی نبینا و علیه السلام از بنی اسرائیل بودند
و با وجود پیغمبری سلطنت ایشان بر جن و
انس مشهور است پس در جائیکه چند پشت
بنی اسرائیل سلطنت نمایند دران مملکت و
سواد آن بودن آن قوم مستبعد نیست بلکه
بر بدیهی است و تفصیل شهادت صاحب

تاریخ مخزن افغانی که متقوی قول تاریخ کشمیر است
آنکه ورود اسلاف افاغنه را در کتاب خود
چنان مینویسد که این قوم از متوسلان و
همراهیان و اولاد ضحاک تازی است هرگاه که
فریدون ضحاک را کشته بر ملک ایران
قابض شد اولاد و رفقایش از ایران زمین
منتشر گردیده در کوهستان غور وغیره تا
سرحد کاشغر که طلال و جبال دشوار گذار
بود آباد شدند و از دست برد سلاطین ایران
محفوظ مانده بطور زمینداران اوقات گذاری
میکردند و پادشاه ضحاک نزدیک ایرانیان
تازی نژاد بود یعنی از قوم ایرانیان و پیشدادیان
و آتش پرستان نبود و نامش را الضحاک تازی

یعنی

یعنی عربی مشهور می کنند و بعد ازان قول
دیگر مینویسند که چون بخت نصر بیت المقدس
را غارت و غنیمت کرده و بنی اسرائیل را
قتل نموده و لکوکها را به اسیری به عراق
آورده درانوقت اسلاف افاغنه که سران
قوم بودند بوضع غربا آواره دشت ادبار
گشتند و بهمین کوهستان آباد شدند و نسب
ایشانرا به ملک طالوت میرسانند و میگویند
که ملک طالوت را دو پسر بودند یکی آذربان
دیگر برخیا پسر برخیا اصف نام وزیر حضرت
سلیمان علی نبینا و علیه السلام بود و پسر
آذربان افغنه نام داشت که سپه سالار لشکر
جناب سلیمانی علیه السلام بود دیوان و پریان

بالغ و مان افغنه بودند بزرگان افغان که ملقب
بافاغنه شدند و وجه تسمیه همین است که افغنه
جد کلان اینقوم باشد و در وقت دست برد
بخت نصر در عالم غربت دارد این ملک یعنی
کاشغر و غور و غیره شدند و نیز می گویند که از
بزرگان ایشان شخصی بواسطه حضرت خالد بن
ولید سیف الله که از اصحاب کبار جناب سید
مختار خاتم الانبیا بودند بشرف اسلام مشرف
گشته در عهد خلافت ثالثه همراه احنف بن
قیس که از سپه سالاران اسلام بود و اکثر بلاد
خراسان و توران را مفتوح ساخته بر فاقتش
وارد این ملک شده ماوا و مسکن این مقام
اختیار نمود و بعد از چندی کثرت اولاد این دوم

بسیار

١٦٢

بسیار شد و یکبار چند هزار سوار پیره نگذار
ازین جماعه حاضر دربار سلطان محمود غزنوی
شده در فتوحات هند رفیق بودند در سنه
سه صد و چند هجری من بعد در سنه فیما بین
چهار صد و پانصد هجری برفاقت سلطان
شهاب الدین غوری تا اجمیر و دهلی و قنوج
حاضر بوده فتوحات نمایان بعمل آوردند و
صاحب جاگیر اکثر پرگنات هندوستان
گشتند من بعد سلطان فیروز شاه نیز این
قوم را معزز و جاگیردار داشت ازان بعد برفاقت
حضرت تیمور صاحبقران علیه الرحمة و الغفران
ترقی مناصب یافتند اما از وقت ملک طالوت
تا سنه یکهزار و چند هجری این جماعه صاحب الوس

بطور جاگیرداران و امرای عالیشان بودند
اکثر درین قوم در حالت اسلام فقرای
عالیشان گذشتند و در پیشهٔ تکثیر زراعت و
آبادانی و تجارت و مشقت و شجاعت و سخاوت
و نان دهی بسبب مجالست علما و عرفای اسلام
ید طولی داشتند نامدار بودند اما جهالت و غیظ
و غضب این قوم و عدم اطاعت رئیس قوم
خود بحد افراط بود بلکه تا حال موجود است و
از عقل سلطنت بهره نداشتند ازین سببهاست
که بامارت و زمینداری قانع گردیده اراده
سلطنت نکردند اما بعد مرور دهور در سنه
هشتصد و پنجاه و پنج سلطان بهلول نام قوم
لودی صاحب عقل و تجربه برآمد و پادشاه هندوستان

شد من بعد پسرش پادشاه گردید بعد از آن
نبیره اش از جهل و نفاق برادری در جنگ بابر
بادشاه کشته شد و سلطنت بابری و
همایونی چند گاه مستقل شد پس از چندی شیرشاه
از قوم افاغنه سور به صحبت علمای جونپور
علم و ادب آموخته پادشاه شد من بعد
پسرش سلیم شاه من بعد عادل شاه اخر
سلطان این قوم بود که از دست برد
فوج همایونی و بسبب نفاق قوم خود تباه
شد و سلطنت تیموریه مستقر گردید
خلاصه مقصود این که جهالت و نفاق قوم
مانع ریاست ایشان است چنانچه حال احمد
شاه بادشاه دُرّان که از ین قوم بود مشهور

ومعروف خلایق است که بچه طور از هندوستان
تا خراسان وهرات سلطنت نمود بعد ازان
پسرش تیمور شاه نیز بدستور بود احوال سلطان
زمان شاه ومحمود شاه ونفاق قوم عیان است
حاجت بیان ندارد وسلاطین حضرات تیموریه
علیهم الرحمة که اکثر عاقل بودند وانتظام ومال
اندیشی وزرای وامرای این قوم مطابق دستور
آن زمانه شهره آفاق است وتالیفات شیخ
ابوالفضل وراجه تودرمل امرای اکبری ونواب
سعد الله خان وزیر شاهجهانی دستور العمل
حکام وسلاطین زمان گشته در پرورش وپرداخت
قوم افغان با وجود کثرت اینها وگاه وبیگاه
صدور افعال بغاوت بدل وجان متوجه بودند

۱۶۳

وهیداستندکه برای انتظام ممالک هندوستان
وبنابر مقابله ومالش قوم راجپوتیه هند وبنابر
سدباب افواج ایران وتوران بهتر از فوج قوم
افغان فرقه دیگر نیست زیراکه اول کم خرج اند
یعنی برجاگیر جنگل وبیشه وصحاری وجبال قناعت
می کنند وزمین مرده را زنده میکرداند وجای
دشت وجنگل را به سرعت آبادی نمایند
که از قوم دیگر متصور نیست ورعایای کاشتکار را
زیاده از فرزند خود عزیز میدارند وهر ملکی وجنگلی
که بایشان سپرد شده است از خواص ریاست
این قوم است که جلدتر آباد میشود ومنافع آن
بخلق الله عاید میگردد واین طریقه انیقه امر طبیعی
وجبلی این قوم است اما باقی ماند علت تفاوت

وان علت بسبب جهالت این قوم هیچ ولوچ
است هرگاهکه فوج پادشاهی بنابر رفع فساد
ایشان متعین گردیده است اکثر سران قوم
ایشان بعضی بطرف حکم سلطانی رجوع آورده
اندوکسانیکه بر تمرد مستقر بودند باندک صدمه
یازده خورد تنبیهه قرار واقعی یافتند و دلیل
این مطلب اگرچه از زمان سابق بوضوح پیوسته
است مگر حالا هم بر ملاحظه کنندگان جنگ
حافظ رحمت خان و نواب شجاع الدوله مرحوم
ظاهر و هویداست اول آبادی ملک روهیلکهند
را فهمیدن ضرور که پیش از شهادت حافظ
رحمت خان مرحوم بسبب کثرت آبادی و
زراعت دولکهه افغان درین ملک قلیل

بعزت

بعزت و حرمت بان بسر بردند و هزارها علما و فضلا
بتدریس تعلم هر علم مشغول بودند و قریب پانزده
امیر صاحب نوبت و جاگیر بودند و دولت و
حشمت نمایان داشتند که بینندگان را حیرت
می افزود با وجود چنین جمعیت و زور آوری
بوقت جنگ شجاع الدوله اول رئیس شاهجهان
پور از حافظ رحمت خان نفاق کرده با شجاع
الدوله متحد شد و آخر الامر از جهالت و نفاق
قوم حافظ رحمت خان از فوج شجاع الدوله
شکست خورد و ملک روهیل کهند که در عهد
امرای افاغنه قریب دو کرور روپیه محاصل داشت
بمدت قلیل در عهد نواب آصف الدوله بجمع
سی و پنج لکهه روپیه رسید اما شکر خدا برین

جماعه لازم است که در زمانه حال قدر این
قوم را صاحبان عالیشان بعنوان شایسته
دریافته اند و نواب فیض طلب خان وغیره
فرزندان مرتضی خان مرحوم را پیش از چند
سال بتوسل خود سرافراز فرمودند وحالا
نواب امیر خان بهادر را نیز بسلوک لایقه
ممتاز داشته اند و یقین است که هر ملکی و
جایی که باین قوم متعلق شود نتیجه آبادی آن
بیشتر از پیشتر بملاحظه خواهد رسید اما از آثار
واعمال سلاطین دهلی که پیش از امیر تیمور بودند
چون خوب دریافتم پرورش افاغنه بسیار پسند
خاطر بوده است در تاریخ فیروز شاهی مینویسد
که روزی غیاث الدین بلبن در عهد سلطنت خود

گفت

گفت که ریاست مملکت هندوستان را بجمعیت
اسپ و فیل می باید جنس فیلان کوه پیکر از
ملک بنگاله که متعلقه هندوستان است بتمین
حاصل میشود اما بابت اسپ محتاج پادشاهان
ایران و توران میشوم اگر حکام ایران و توران
مانع آمد اسپان شوند پس تدبیری باید اندیشید
که احتیاج بانها نشود و پس از مدتی چند هزار
اسپان عراقی و عربی را معه نر و ماده از عراق
و عرب طلبید و بتجویز حکمای و وزرای عهد خود
فیمابین دهلی و ملتان بر زمین ریگستان که
آب و هوایش با آب و هوای عراق و عرب
مطابقت داشت منزل بمنزل قلعچها بنیاد نمود
و قوم افاغنه را جاگیر داده اسپان عراقی و

عربی را به ایشان حواله فرمود و حکم داد که تا باج
را بدربار سلطانی هر سال حاضر کرده باشند بعنایت
الهی واقبال پادشاهی اسپان تازی نژاد برابر
اسپان عراق وعرب بهتر از ترکی وایرانی
پیدا شدند وازین خیل اسپان سواران افغان
فوج آمد ایران وتوران راهمیشه سدباب بودند چنانچه
مشهور است که چون فوج مغول وتاتار واوزبک
وقبچاق وروس ملازم چنگیز خان وهلاکو خان
بعد فتح توران وایران وعراق متوجه هندوستان
شد گاهی بر فوج هندوستان دست نیافت
همیشه فوج اتراک باشنده هندوستان وقوم
افغان که اهل اسلام بودند بر فوج چنگیزی
غالب ماندند وتخمینا مدت صد سال باوجود تسلط

چنگیزیه

چنگیزیه در ایران و توران و روم و شام
گاهی اهل اسلام هندوستانی مغلوب نه
گشتند و اسپ ملک لکهی جنکل و غیره که تا حال
پیدا میشود یادکار بناء خیر سلاطین هندوستان
و مشقت قوم افغان است از روی تواریخ
معلوم میشود که اگرچه امیر تیمور علیه الرحمة و
نادرشاه اسپان عراقی و ترکی و غیره همراه
داشتند و لیکن اسپان لکهی جنکل پسندیده
برده اند سبب دیگر جمعیت افاغنه آنکه قوم
کوچ و بلوچ که از ملک سیستان تا سرحد بصره
و متصل ملک فارس و شیراز در ملک گرم
سیر ریاست دارند این جماعه هم با قوم
افاغنه هم مذهب و هم طریق و هم نسبت بطور

برادرانه سلوک مشهور اند و از خاصه احوال
اینقوم و اسلاف ایشان از زمان پیشین تا
حال انچه که شنیده شد و بالفعل بمعاینه میرسد اینکه
در آبادی ملک و زمین و زراعت و آراستگی
اشجار میوه دار و باغات ید طولی دارند و غلامان
خود را بالکل مختار میسازند و از فرزندان زیاده عزیز
می کنند بلکه در اکثر جاها بعد مردن رئیس غلام مالک
شده است و مهمان دوست میباشند و فقیر
و مسافر را نان میدهند و ارزانی غلات وغیره اسباب
خوردنی در ملک ایشان بسبب کثرت زراعت
بسیار میباشد چنانچه ازین معنی احوال ابادی رام پور
در وقت نواب فیض الله خان مرحوم دلیل
ساطع این قول است و در میان خودها مخالف میباشند

ک

اگر رئیس عقلمند درمیان ایشان پیدا شد چند گاه ریاست
اجتماعی ایشان میکند و از تحریر صاحب مخزن افغانی
معلوم میشود که بعد ملک طالوت ازین قوم هیچ
کس سوای سلطان بهلول و سکندر و ابراهیم لودی
و شیر شاه و سلیم شاه پسرش و عدلی عرف
عادل شاه خال پسر سلیم شاه سلطنت نکرده است
و راقم این تاریخ چون خوب تحقیق نمود سلاطین
مرقومه بالا هم از خود خواهش سلطنت نداشتند
بحسب اتفاق سلطنت بایشان رسید سببش انکه
در سنه هشتصد و پنجاه و پنج سلطان علاء الدین
خواست که جاگیرات سلطان بهلول لودی را
که جای مصرف ذاتش و چند هزار افاغنه بود به ضبط
در آرد هر گاه نوبت بجد عناد رسید بلا چاره سلطان

بهلول او را مقید نموده و با عزت و حرمت داشته
خود متکفل سلطنت شد و در عهدش مملکت هندوستان
از لاهور تا بنگاله و از کوه شمالی تا نربدا چنان آبادان
و معمور گشت و ارزانی غلات بفراوان رسید که
زیاده از تحریر و تقریر است خصوصاً در دامنه کوه
و ترائی نیپال متعلقه صوبه عظیم آباد شصت هزار
قلبه و مزدوران و غلامان سلاطین لودیه مقرر بودند
و غلات وافر بهم میرسانیدند من بعد که نوبت سلطنت
بشیر شاه رسید این هم قضیه اتفاقیه واقع گردید
در اوایل حال شیر شاه از نفاق افاغنه سلاطین
لودیه در ظل عاطفت سلطان همایون بادشاه
بمعرفت جنید برلاس بمقام اگره عرف اکبرآباد پناه
گرفته چاکری اختیار کرد سلطان همایون بدریافت فهم و

فراست

واست شیرشاه روزی اندیشه عذر و قتل و قید
از طرف شیرشاه در دل آورد شیرشاه که
موید بتائید الهی بود از فراست خود اگاه گشته
همانوقت گریخته بسهسرانو جاگیر خود رسید و به
اجتماع فوج و اسباب کوشیده عند المعرکه بر
فوج همایونی ظفر یافت و بعد فتح هندی بیگمات و
قبائل همایون پادشاه را به اعزاز تمام چند روز به
مکان خود نگاهداشته جمیع خدمه محل معلی را مع
فوج خود روانه بارگاه همایونی ساخت و عرضی
معذرت آمیز بحضور همایون پادشاه ارسال
داشت من بعد بانتظام سلطنت هندوستان
پرداخته و دلعیت حیات بسپرد پسرش سلیم خان
زیاده از پدر عادل و باذل شد عدلی عرف

عادل شاه ظالم شد قومش برگشته فوج همایون

پادشاه را از کابل آورده بر هندوستان مسلط

ساختند و نیکنامی و حسن کرداری شیر شاه

از اینجا توان دانست که در احوال سلاطین تیموریه

مرقوم است که روزی حضرت جلال الدین محمد

اکبر پادشاه در ذکر خیر شیر شاه فرمودند که شیر شاه

و سلیم شاه پادشاه نبودند دو ملک بودند که حق

تعالی بر هندوستان مسلط کرده بود این قدر توصیف

از بیان اکبری برای نیکنامی شیر شاه و سلیم شاه

کافی است و مثل عربی مشهور است که الفضل

ما شهدت به الاعداء یعنی نیکی چیزی است که

دشمن گواهی بان میدهد حکایت سلطنت امیر

اویس غلزا قوم افغان بابت ضلع قندهار و سلطان

اشرف

اشرف وسلطان محمود برادر وبرادر
زاده اش که بعد تباهی سلاطین صفویه ایران
به سلطنت رسیدند نیز قابل گذارش است
خلاصه این که افاغنه قندهار که دو قوم مشهور بودند
یکی غلزی دوم ابدالی وبطور رعیت گری به سلطنت
ایران خراج میدادند از اتفاقات مجتهدی از
علمای ایران شیعه مذهب مشهور بابا میه
پیدا شد وفتوی داد که دختر سنی مذهب بلانکاح
بر شیعه حلال است واین مسئله را مشهور
ساخت عوام وجهال را در دین ومذهب تعصب
بسیار میباشد خصوصاً در امری که باعث لذت
وثروت باشد بکلربکی یعنی صوبه دار قندهار بهانه
این مسئله دختری را از دختران افاغنه سنی بزور

کشیده بلانکاح داخل محل خود نمود میر اویس
علزا که سردار قوم و صاحب علم ولیاقت بود
در اصفهان رفته دادخواه پیش پادشاه و علمای
ایران شد و عرض نمود که من هم از علم دینی و
مسائل فقهی که متعلق عبادات و معاملات
باشد واقف هستم مرا نشان بدهید که در کدام
کتاب دختر سنی که محمدی و کلمه گو باشد بلانکاح
جایز است علمای شیعه همه ها ساکت شدند
میر اویس گفت که من کلمه گو و مسلمان محمدی هستم
مرا جواب بدهید بعضی علما و شاید مولانا ابی طالب
زن پدر شیخ محمد علی مشهور به حزین اصفهانی که مدفون
بنارس است جواب دادند که ملا باقر مجلسی هم
مفتی و هم حاکم وقت و هم بانی این سلطنت است

پایان

مایان لاچار و پادشاه وقت نوجوان احدی را
یارای آن نیست که مقابله وی نماید حکم او است
امیر اویس غلزا تمام سیر اصفهان نمود چون دید
که فوج خراسانی و آذربایجانی که رکن رکین سلطنت
بودند بسبب اجتهاد این مجتهد که فتوی بر ممانعت
بیعت پیری و مریدی که در عهد سلاطین ماضیه
این فرقه علیه جاری و موجب سلطنت سادات
صفویه بوده از سلطان وقت کشیده خاطر شده
باوطان خود ها رفتند و تمام اصفهان خالیست
سیوای بازاری و چندی از طلبه علوم دیگر کسی نیست
در دل خود اندیشید که اگر من بر سر انتقام آیم و کمر
همت چست بربندم میتوانم این سلطنت را
برهم زد و این اندیشه را بخاطر جا داده ولعدمیر

حرمین الشریفین مراجعت بقندهار نموده و اجتماع
قوم خود کرده شبی بطور شبخون بر قلعه قندهار ریخت
اول بکلربکی را کشته مال و اسبابش را مع زن و
فرزندان بقبضه تصرف خود آورده دختر خود را از
محبسش نجات داده و از اثاثه وی که غنیمت
یافته بود مصرف فوج نموده متوجه بتسخیر ایران
شد و خودش به سلطنت رسید من بعد اشرف
و بعد ازان سلطان محمود پادشاه شد و با دودمان
صفویه کرد انچه کرد الغرض سلطنت چارصد ساله
خاندان صفویه باین تعصب خراب شد و این
حکایت از بزرگان شیعه مثل شیخ علی حزین
و علی قلیخان شش انگشتی متخلص واله امیر
محمد شاهی و غیره بزرگان شیعه مشهور و معروف

است

است مقام انکار نیست غرض اینکه قوم افاغنه
را درین مقام هم داعیه سری و سلطنت نبوده است
قضیه اتفاقیه بود که این چنین ظلم بر سر انها رفت
برای رفع آن این چنین حرکت بعمل اورده به استلطنت
رسید **حکایت دیگر** بابت غلام قادر ولد نواب
ضابطه خان ابن نجیب الدوله که در زمانه حال
واقع شده و مثل افتاب روشن است اینکه
غلام قادر را اسمعیل بیگ برادرزاده محمد بیگ
همدانی رساله دار نجف خانی بفریب آورده با
خود متفق ساخت و هر دو کس بر ملک مقبوضهٔ
نجف خان تسلط یافتند بالاخره غلام قادر
اول قوم افغان جاهل دوم دیوانه بود و اسمعیل
بیگ مغل بچه صاحب فراست اسمعیل بیگ

گاه و بیگاه بمعرفت نواب ناظر خواجه سرای
پادشاهی پیش پادشاه شکایت و فساد غلام قادر
میرسانید غلام قادر و رفیقانش که روهیل دیو
سیرت بودند بسمع اخبار پادشاه ازرده
خاطر گشتند و نواب ناظر خواجه سرای مردود
مشهور نمک حرام بد طینت از فساد بعضی
مفسدان با غلام قادر در ساخت و نسبت
پادشاه هر بی ادبی که بود بعمل آورد اما بیدار شاه
نام شاهزاده را به سلطنت برداشت چنانچه
مشهور است که سلطنتش چند روزه بود و حق
سبحانه تعالی حضرت ظل الله شاه عالم بادشاه
را بعد ان صعوبت از دست ان غدار رستگاری
بخشید و این واقعه در سنه یکهزار و دو صد و یک

هجری

هجری بر روی کار یادگار آمد و غلام قادر دیوانه
در ضلع بیرٹهه بقید نواب علی بهادر مرحوم
گرفتار شد و لطف اینکه سواران همراهی نواب
علی بهادر آن وقت اکثر از قوم افاغنه بودند
که غلام قادر را گرفتند و او سزای بی ادبی
یافته ذخیره بدنامی برای خود تا عاقبت اندوخت
غرض عمده درین مقام همین است که با وجود این
چنین حرکات ناهنجار خود پادشاه نشده حکایت
دیگر رئیسان افاغنه بهپال تال آنکه رئیس پیشین
ایشان اول ملازم راجه گونڑوانه بود چون بر
راجه گونڑوانه و رانی درگاوتی در وقت سلطنت
اکبری و جهانگیری و شاهجهانی شکست های
متواتر رسید رئیسان بهپال ملازم پادشاهی

گشتند و چند پرگنات را در جاگیر خود یافته چنان آباد
نمودند که عمارت و زراعت انجا و رونق آب آن
ملک یادگار زمان و زمانیان است و در عهد نواب
غفران ماب آصف جاه بهادر بمناصب چهارهزاری
سرافراز شدند اما پاسداری راجهای گونڈوانه
مدام بتمکن خاطر داشتند دیساجی مرهته فوجدار
ساگر ملک گونڈوانه را بقبضه خود در آورد اما افاغنه
بهیال از باعث پاس نمک کاهی یک ده هم از
راجه گونڈ نگرفتند و بفضله تعالی از حسن نیت
خود دمعه جمعیت اخوان تا حال ابادان و بهورد
تفضلات صاحبان عالیشان اند هم چنین حکایت
معامله سردار راج خان پدر عبدالمجید خان که
پدر محمد امین خان قوم افاغنه شیخان جاگیردار سیونی

و چهپاره باشد لعینه متصور است راج خان مذکور
در اوایل حال چاکر راجه گونڑ وانه بود و هرگاه که جانوجی
مرهٹه بر تاخت صوبه برار و ناکپور متوجه شد و استیصال
راجه گونڑ نموده ملک را بقبضه خود در آورده
حاکم گشت و راجه انجا را چار لک روپیه سالانه
مقرر کرده مقیم ناکپور ساخت چنانچه تا حال وجه راجه مذکور
از سرکار کمپنی جاریست بالجمله راج خان مذکور
با وجود مصالحت راجه سالهای دراز جنگ
مردانه با مرهٹه نمود آخر جانوجی با راج خان پیغام
نمود که شمارا دعوی ریاست است یا چاکری
در جواب گفت که رئیس اینجا راجه بود که بقابوی
شما در آمد حالا از پاس نمک و شجاعت افغانی
می جنگم که در عالم از شهره نمک بحرامی محفوظ باشم

جانوجی پیغام فرستاد که چون داعیه ریاست در
سر ندارید و راجه شما بصلح آمد مناسب است که
طریقه مصالحت اختیار نموده علاقه سیونی وچهپاره
بجاگیر خود بگیرید و از امروز فیمابین ما و شما رابطه برادری
ثابت باشد چنانچه بعمل آمد و تا مدت دراز بابادی جاگیر
خود در رونق عمارت و زراعت و خبرگیری فقرا و
مسافرین کوشید و هرگاه که راجه ناگپور را جنگ
پیش می آمد سرکرده و پیشوای لشکر میشد و گاه و
بیگاه محافظ مال و عیال و اطفال مرهته ناگپور بود
چند سال میشود که در حکومت رگهوجی متوفی بعد
مردن محمد امین خان ابن عبد المجید خان ابن راجخان
جاگیر ایشان بضبط مرهته درآمد فوج زور آور بر
سرحد نبود پسران محمد امین خان خراب و

تباه

تباه حال شدند درین ضمن هولکر و پنداره ها ملک
ناگپور را خالی و بی نشتر یافته شروع بتاخت و
تاراج نمودند و تا صدها گروه آثار آبادی را نگذاشتند
و در وقت قیام افاغنه بر سرحد سیونی و چهپاره
گاهی غنیم را قدرت نبود که نظر عناد بسوی سرحد
ناگپور نماید **حکایت دیگر** خوش کرداری و نمک
بحلالی و خاوندپرستی فیض طلب خان عزیز نواب
مرتضی خان . تریچ در دفتر سرکار کمپنی موجود است
تحریر راقم احوال فضولیست ثبات و قرار و پاس
نمک این فرقه مشهور آفاق است **حکایت**
احوال نواب بهادر خان صاحب شاهجهان پور
که فرزندان ایشان تا حال موجود اند انکه چون پدر نواب
مذکور دریا خان نام شاهجهان پادشاه گردد این خبر

بدربار سلطاني رسيد نواب بهادر خان بر جنگ
پدر خود از حضور سلطاني متعين شده بر جائيکه ان
باغي بود رسيده آماده پيکار گشت و خود متقابل
شده محض بپاس حق نمک سر پدر را بريد چون در
حالت جنگ زد و خورد مردم رساله هم شريک
بودند اندشيد که درين مجمع کثير چنان نشود که اين
مشقت پاس نمک حلالي من برباد رود و کشتن
پدرم منسوب بديگري شود هرگاه که سرش بريد
انگشتري کنده اسم خود را که در دست داشت
مخفي بدهن پدر گذاشت چون فوج سلطاني بعد
ظفريابي سعه سر دريا خان باغي بحضور پادشاهي
رسيد بعضي افاغنه که همراه بودند قتل دريا خانرا
منسوب بخود کردند پادشاه از بهادر خان پرسيد که

وقایع نگاران قبل پدر شمارا از دست شما
نوشته بودند و حالا مدعیان دیگر هم پیدا شدند
بهادرخان عرضداشت که از مدعیان حقیقت
دهنش پرسیده شود هیچکس مجیب نشد بهادرخان
گفت که شاهد من در دهنش انگشتری بنده موجود
است ملازمان حضار بارگاه سلطانی چون دهن
مقتول را ملاحظه کردند انگشتری بهادرخان
برآمد خان موصوف مورد تفضلات سلطان
وقت گردیده عهده امیر الامرائی هندوستان
یافت و جنگ اتراک بلخ را در عهد شاهزادگی
حضرت عالمگیر پادشاه با فوج هندوستانیان
دران ملک برفستان فتح نمود و تا حال اولادش
بر شیوه نمک حلالی بر طریقه اسلاف خود قایم ماندند

چنانچه در وقت جنگ شجاع الدوله که با حافظ
رحمت خان واقع شد رفاقت وزیر الممالک بسبب سلسله
سلطنت بر قرابت و سهم قومی حافظ رحمت خان
ترجیح داده رفیق نواب شجاع الدوله مرحوم شد
خلاصه انکه تا وقتیکه سلاطین تیموریه پرسش این
قوم داشتند کارخانه سلطنت به انتظام بود و چون
از طرف امرای پادشاهی در پرورش ایشان نارسائی
و قصور شد ناچار اکثری بچاکری باجی راو و دیگر
مرهتّه منتظم شدند و کارخانه ریاست مرهتّه از
رفاقت این قوم چنانچه باید و شاید رونق پذیر
گشت چنانچه رفاقت رانی خان بهائی بجمعیت
مهاجی سیندهیا که در جنگ شاه درانی و بهاو بعمل
آورده و مهاجی سیندهیا را از دست سوار درانی

بجان

نجات دهانیده بسلامت آورد شهره آفاق
است و مهاجی سیندهیا تا حین حیات خود ممنون
احسانش بود و حالات خدمتگذاری عبدالرحمن
خان قندهاری رساله دار ملازم موروثی نواب
آصف الدوله مرحوم که همرکاب جنرل کارنر صاحب
که در عهد گورنر هستن هشتین بهادر در سنه
هزار و یکصد و نود و دو هجری بعمل آمده این که
رساله دار مذکور همراه جنرل صاحب از
گنب کانپور و فرخ آباد کوچیده و متصل کالپی عبور جمن
نموده یک سال کامل با راجهای بندیل کهند جنگیده
اول در هوشنگ آباد چهاونی نموده و رئیس افغان
بهپال را متفق نموده و راه صاف یافته در بندر
سورت رسیدند و قلعه کلیانی و لبسهی را که قریب

بسواد دار الاماره کمپنی واقع است متصرف شدند
از تحریر جنرل صاحب ممدوح دفتر دفتر در سرکار
کمپنی موجود است وهزارها کس که آن جنگ را
دیده اند بالفعل زنده وموجود اند وبهمین حسین
خدمت از سفارش وقدردانی وفیض رسانی سرکار
دولتمدار کمپنی انگریزبها در تا حال پرچه نان این قوم
در سرکار لکهنو باقی است ودر عهد اخراج وزیر علی
که بنده راقم این تاریخ حاضر بود عبد الرحمن خان تن
بفهمایش بیگمصاحبه والده نواب آصف الدوله که
بواسطه الماس علیخان مرحوم بخانه مذکور رسیده پاس
حقوق نمک شجاع الدوله وصفدر جنگ را مقدم
دانسته اطاعت کمپنی اختیار کرد وبنابر امداد و
اعانت مسندنشینی نواب سعادت علیخان مرحوم

که

که رجوع حق بمرکز خود بود بدل و جان رفیق و شریک
شد **حکایت دیگر** بابت رفاقت نواب امیر خان
که با جسونت راو هولکر بعمل آورده و جسونت راو
را از حالت تباهی از مرکز خاک بفلک الافلاک
رسانیده و جنگ باجی راو را در پونا فتح نموده
و کمپو و جمعیت دولت راو سیندهیا را درهم برهم
کرده و نوبت گریز باجی راو را تا بندر الامان بمبی
رسانیده و بعد خرابی پونا چون فوج سرکار
دولتمدار کمپنی انگریز بهادر که متوجه برفاقت باجی راو
شد مقابله سرکار کمپنی را مناسب ندیده
باتفاق هولکر طرح داده بملک دور دست رفت
و هر قدر که طاقت بود برفاقت هولکر کوشیدن چون
این قوم مرهتّه را احسان فراموش و ناقدردان یافت

و دولت را و سیندهیا را در پی بربادی خود دیده بصورت
از عقل سلیم خداداد دست توسل بدامن سرکار
فیض آثار کمپنی انگریز بهادر مستحکم زده برای خود و
اولاد خود و بقای ریاست و نام خود بعطای جاگیر
مناسب در خور حال سرافراز گردیده کوس دولت
و شادمانی بلند آوازه ساخته بدعای بقای دولت
سرکار کمپنی انگریز بهادر موظف و بمقابله
بدخواه و دشمن این سرکار مخلص و جان نثار
است و این قدر حقیقت بطور رقم بالائی بود
که بگوش راقم این اوراق رسیده باقی حقایق
ثابت القولی و کارگذاری نواب مذکور جناب
فیضماب گورنر سر جان مالکم بهادر و کرنیل اخترلونی
صاحب و دیگر صاحبان عالیشان بهتر میدانند

در بیان سبب کثرت این قوم بخاطر فاتر

گذشت که مانده بود وکثرت این قوم را نبابر
دریافت جماعت ولی النعمت خودم یعنی
صاحبان عالیشان که حاکم زمان وحکیم دوران
اندگذارش نمایم وان این است که این جماعه
از وقتیکه از غربی دیار یعنی نواح بیت المقدس
وغیره بکوهستان مغربی کشمیر وارد شدند
سبب عمده کردار ایشان همین است که بر زراعت
ملک خود وتجارت ممالک دیگر قانع گشته
گذران نمودند وبقول صاحب تاریخ مخزن
افغانی از حرص دنیا ادعای سلطنت در سر نداشتند
واز حینی که بطریق اسلام در آمدند تا حال بر عقیده
خود ثابت قدم وراسخ دم هستند هر چند در جماعت

اسلام فتور مذهب شد اما این قوم بر یک
طریق و د تیره اهل سنت و جماعت و حنفی المذهب
مستقیم اند و در وقت خروج کفار تاتار یعنی
چنگیز خان و تولی خان پسرش و هلاکو خان
نبیره اش از سلامت روی خود محفوظ بودند و
اهل اسلام توران و ایران بسبب افراط و
تفریط و تعیش خود بقتل مستاصل شدند و ازین
جماعه هر کسکه قربت ملکی به ایران و توران داشت
اول بوضع خودداری خود از تظلم چنگیزیه محفوظ ماند
و علاوه ان محمود بلوچ که قومش منجمله قوم افاغنه
محسوب است و از سلیقه خود مصاحب چنگیز خان
و اولادش تا عرصه دراز بوده افاغنه قندهار و کابل
را بحمایت خود در امان داشت و فرقه بلوچ از

قدیم

قدیم الزمان شریک افغان بوده اند و میباشند
چنانچه مشهور است که در وقت جنگ بهاو
مرهته که با احمد شاه ابدالی رو داد محمد نصیر خان
بلوچ سرگروه افواج درانیه بود و این فتح نمایان
بنامش نوشته شد بالجمله این قوم با وجود کثرت
خود بهانه دنیا دعوی سلطنت در سر نداشتند
و نمیدارند و با سلطان وقت همیشه موافق بوده
اند و جماعتی که داخل سلطنت هندوستان چه
در ملک کوهستان و چه در ملک میدان آباد
بودند همیشه بحکم سلطان دهلی با ستمردان سلطنت
که گواران راجپوتیه باشند دست بشمشیر زده
انهارا براه انتظام آوردند بلکه بدریافت شجاعت
و صلابت و نمک بحلالی الشان اکثر راجهای

هندوستان این جماعه را بنابر حفظ جان و ناموس
و ملک خود رفیق ساختند چنانچه تا حال این طریقه
در میان اکثر راجهای هندوستان مروج و معمول
است که پیش هر راجه علي قدر حال جماعه این قوم
ملازم است و حفاظت ملک و مال و جان ایشان
نموده اند و مینمایند و راجهای راجپوتیه از نفاق
خودها از قوم خاص خود بر جان خود لرزان و ترسان
میباشند و اکثر جاها بحفاظت این قوم میگذرانند
و جنگهای افواج این قوم تا صد سال کامل بلکه زیاده
ازان با جماعه مغول و تاتار که درانوقت بدایره
اسلام داخل نشده بودند در میان بود و بر سر
مملکت هندوستان در شروع زمستان
اکثر مغول ولایت ایران و توران تاخت مي

آوردند

آوردند واین قوم که داخل ملازمان سلاطین
هند بود بانها مقابله ببکرد واکثری قوم کفار تاتار
وترک را قتل بنمود بلکه بارها پنجاه هزار وشصت
هزار بلکه تا لکهه آدم از کفار تاتار باسیری آورده
وقتل نموده از سرهای آنها کله مناری در دهلی و
بداون تعمیر نموده اند واین معنی در هندوستان
یادکار بوده است ومشهور است که کفار چنگیزیه
با وجود تسلط بر ترکستان وتوران وایران و
عراق ومصر وشام وروم کاهی بر هندوستان
فتح مند نشدند ومسلمانان هندوستان که بر
شریعت خود راسخ بودند وعمده جماعت
آن سپاه قوم افغان بود که مظفر ومنصور گشت
آنچه نوشتم حقیقت این معنی در تاریخ فیروزشاهی

جا بجا ثبت است و دیگر سبب عمده این
نصرت و ظفر این بود که فوج ترک و تاتار و توران
و روس معه اسپان ایشان ترکی نژاد و پیدائشی
ملک سردسیر بودند و فوج هندوستان و اسپان
ایشان مخلوق زمین گرم سیر هرگاهکه فوج تاتاریه
وارد هندوستان میشد هندوستانیان در
جنگ حیله ها میکردند تا که موسم گرما میرسید
بمجرد رسیدن گرما مانند قهر الهی بر سر تاتار پرورده
ملک سردسیر میریختند و مستاصل می ساختند
اما هرگاهکه سلطان امیر تیمور علیه الرحمة والرضوان
بتائید ایزدی بر سلطنت رسیدند و با اهل اسلام
و خلق خدا سلوک نیک بعمل آوردند ظاهر است
در عهد این سلطنت اکثر افاغنه و طوائف انام

انبوه

رفیق سلطنت تیموریه گشتند و در ملک هندوستان
از نسل سلطان فیروز شاه احدی لایق سلطنت
نماند چار و ناچار باقبال آن پادشاه عالیجاه مملکت
هندوستان در ممالک محروسه تیموریه داخل
شد و سبب کثرت منفصله این قوم دیگر اینکه
با وجود کثرت و قناعت فراجی بر رعایای
مزارعان ملک خود و سرحد خود به احسان
پیش می آیند و از احسان خود راجپوتیه غریب
هندوستان را که از تظلم راجهای خود همیشه حیران
و پریشان بودند بدام محبت خود آورده بمکان
خود ها آباد ساختند و طریقه پرورش با آن جماعه مسلوک
داشتند و اکثری از جماعه راجپوتیه بفلاح دین و
صلاح دنیا که شخص دنیا دار را نقد وقت میباشد

ازسرداران این قوم راضی گشته طریقه اسلام
را اختیار نمودند و صاحب مناصب و راج و امارات
شدند و من بعد رئیسان این قوم فرزندان راجپوتیه
هنود را که باسلام درامدند زیاده تر از برادر و پسر
خود پرورش نموده در جماعه خود محسوب داشتند
بلکه مالک تمام ملک و مال ساختند چنانچه این معنی از
غایت وضوح محتاج به بیان نیست بر اکثر عالم
و بنی آدم قصه نواب احمد خان بنگش رئیس فرخ اباد
روشن تر از افتاب است که فخر الدوله چیله افغان
قوم راجپوت نومسلم امیر الامرای لشکر و مالک
ریاست بود و همچنین چیله های نواب بهادر خان
و دلیل خان شاهجهانپوری معزز و محترم بودند
و نیز نواب علی محمد خان والد ماجد نواب فیض الله

خان

خان مرحوم از قوم عمایدِ راجپوتیه هندوستان
بودند که از دست داود خان عم حافظ رحمت خان
مرحوم مسلمان شده و بفرزندی رسیده امیر کبیر شد
اگر تفصیل این احوال بر نگارم بطول انجامد این
سبب هاست که بسبب عمدگی چیله یعنی پسر
خواندگان ایشان عالم عالم افغان شد و در
بست و دو صوبه ملک هندوستان و یک صوبه
قندهار و بلوچستان که گاهی متعلق هند و گاهی متعلق
ایران بوده است پر از قوم افغانست و اگر قیاس
کرده شود در بست و دو صوبه متعلق سلطنت هر
قدر که جمعیت مسلمانانست نه حصه قوم افغان
و یک حصه قوم دیگر بشمار خواهد رسید و هر قدر که
در قندهار و کوه سلیمانی و غزنی و بلوچستان هستند

بیرون از حساب هندوستان اند و بعضی راجه های
هند که از خوشی خود یا بالطمع ریاست بحضور شاهان
دهلی بمذهب اسلام در آمده بخطاب خانی سرافراز
شدند حالا اولاد آن جماعت بسبب شمول این
خطاب خانی خود را در گروه افغان میشمارند زیرا که
نام کل قوم افغان خالی از خطاب خانی نمیباشد
خلاصه تحریر این که در ملک هندوستان و سواد و
سرحدش بمقابل این جماعت قوم دیگر نیست باوجود
شجاعت و جهالت قوم رئیسان ایشان همیشه طریقه
عقلمندی و انجام کار را ملحوظ داشتند و بنظر مال
اندیشی و سماعت نیکنامی سرکار فیض مدار
کمپنی انگریز بهادر همیشه خواهان وسیله جمیله این
سرکار بوده اند چنانچه نقل صحیح است که هرگاه نواب

شجاع

شجاع الدوله مرحوم بعد شکست بکسر بطرف
فرخ آباد در روهیل کهند رفته در پی اجتماع فوج مرهته
و هندوستانی بنا بر مقابله سرکار کمپنی بهادر مستعد
شدند و از نواب احمد خان بنکش فرخ آبادی
مصلحت این کار خواستند نواب احمد خان
مرحوم در اول مصلحت همین جواب داد که نواب صاحب
من مرد افغان ام و رای من بمقابله رای وزیر
و پادشاه نمیتواند رسید اما مصلحت مردانه
همین است که بعد یافتن شکست حالا قصد
جنگ نکنید و با صاحبان عالیشان انگریز بهادر
مصالحه نمائید درین چنین وقت بهتر ازین مصلحت
نیست و این قوم یعنی صاحبان عالیشان در
عهد خود ثابت القول اند برای شما و اولاد شما

موافقت الشان مفید خواهد بود و هم چنان شد و
بعد مردن نواب احمد خان بنکش که نواب اصف الدوله
در اوایل مسند نشینی خود بر سر نواب مظفر جنگ
پسر احمد خان بفرخ آباد مهم نمودند و نوبت
به کشاکشی رسید اخر نواب مظفر جنگ صلح با مرکه
با اصف الدوله نمود بضمانت سرکار کمپنی مستحکم
ساخت و بحفاظت ضمانت این سرکار دولتمدار
ریاست فرخ آباد بطوریکه هست باقی است و هم
چنین بعد انتقال و شکست حافظ رحمت خان مرحوم
نواب فیض الله خان صاحب جاگیر رام پور
جنگ شجاع الدوله را زیاده از مقدور خود دیده
مع فوج و اطفال خود به کوهستان پناه گرفت سرکار
پیغام آبادی و صلح نواب شجاع الدوله به فیض الله

خان

خان رسید فیض الله خان در جواب عرضداشت
که مقدمه صلح بدون حفاظت و ضامنی سرکار
کمپنی مستحکم نخواهد شد اخر الامر بوساطت این
سرکار فیضدار آباد شد و بضمانت و صیانت
این سرکار تا حال اولادش هستند
پوشیده نماند که سلاطین و حکام سابق
دهلی که پیش از امیر تیمور بودند بنابر حفاظت
سرحد دهلی براً و بحراً گاهی قاصر نبوده اند
از وقت سلطان علاء الدین که ملک دکن
معموله دهلی گشت و گونه حکومت قوم پرتکال
ازان ملک سست گشت همیشه صوبه داران
دهلی در حفظ جزایر و ملک سیستان یعنی نیکن
بلوچ وغیره این ولایات را سرحدی دانسته

می کوشیدند پس از چندگاه به سبب تفرقه
سلطنت دهلی چار پادشاه بملک دکن کلاه
سلطنت بر سر گذاشتند و حفاظت سرحدی
از دست رفت و طوایف الملوک شد و انتظام
راه درآمد فوج ایران و توران و جهازات پرتکال
بدستور نماند پس از چندی در عهد حضرت
شاهجهان و عالمگیر که انتظام قرار واقعی شد
درین عهد ملک و قلعه امرکوت را که هر شش دریای
دریای پنج آب یعنی ستلج و بیاس و راوی و
جهیلم و چناب و اتک بلکه زیاده ازان یکجا شده
متصل آن مکان جاریست و این قلعه و مکان را
باعث انتفاع ضبط و ربط دریاهای پنجاب است دیده
بقبضه خاص سرکار گذاشته بودند بلکه اززمان

پیشتر

پیشین هم حفاظت آن مکان منظور نظر حضرت
بابر وهمایون پادشاه بوده است زیراکه
مولد حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه قلعه
امرکوٹ بوده است وقریب چهل سال
میشود که تذکره این معنی به مجلس کرنیل کرک
پاتریک مرحوم بمیان آمده میفرمودند که اگر
در چنین مقام آبادی تاجران بعمل آید
فواید کثیر بنابر سوداگران بحری وهم انضباط
راه ایران وتوران دپرورش رعایای
پنجاب متعلقه هندوستان بخوبی متصوراست
وفي الواقع کلام الملوک ملوک الکلام
تجویز این چنین بزرگان که درعهد خود عدیم المثل
بودند خالی از منفعت نیست الحال هم اگر از

روی نقشه معروضات راقم حروف
را مطابقت دهند غالب که درست براید
وعمده فایده تجارت اینکه اجناس ولایت
عرب وعجم که سوداگران جهازیی
در ضلع سورت وبمبئی می ارند بسبب
مشقت باربرداری راه خشکی خرج بسیار
ونفع قلیل میشود وهرگاهکه جریان کشتی
از ملک امرکوت براه دریای
پنجاب معمول گشت چها فواید که
متصور بلکه متیقن نیست وتفصیل اجناس
تجارتی را که بابت آمد ورفت ملک
پنجاب باشد اینده خواهم نوشت
خاتمه عرض اخیر بعد تحریر این نسخه دلپذیر

انکه از تاریخ هندیه و اسلامیه ظاهر میگردد که حکومت
هندوستان بوقت حکومت رایان هند که
پیش از عهد راجه بکرماجیت بودند از بس
منتظم بود راجهای این ملک عادل و خدا
ترس و مرتاض بودند و علم و حکمت و علما و
حکما را دوست میداشتند و انتظام ممالک
هندیه رشک افزای مملکت هفت اقلیم
بود و وزرای رایان اینجا جمله از قوم براهمه حکما بودند و
در صلاح اندیشی و خردبخشی و اظهار نصایح
سودمند خالق پسند نسبت براجها دریغ
نداشتند و رضاجوئی حکام بامور باطله جایز
نمیداشتند و از بیان سخن تلخ که مفید دین و
دولت باشد خوف رئیس نمیکردند تا وقتی که

این طریقه معمول بود سلطنت هند رونق داشت
پس از مردن راجه بکرماجیت این طریقه اینقد
برهم خورد سخن هر لُری و بازاری و هر حربی و باری
جلوه ظهور یافت تا اینکه رفته رفته قوم پرتکال
بر جزایر هندوستان و ملی بار وغیره مسلط
گشتند ملک دکهن قریب دریا بحکومت پرتکالی
در آمد و ملک دهلی وغیره باختیار راجه های
چند علیحده علیحده ماند و عناد و نفاق در میان خود
ها پیدا کردند و این سلطنت را کذاشتند از
نشامت اعمال اینقوم ممالک هند بتصرف
سلاطین اسلام در آمد اگرچه اوایل حال
قوم هنود بپاس دین و مذهب مقابل فوج
اسلامیه شدند اما هر کاه که این ملک بعد ظفر یابی

بعوض

بمقبوضهٔ سلاطین عدالت آئین گشت و دست تظلم
رئیسان هند که بابت جرمانهٔ سنگین خلاف
آئین بر رعایا دراز بود و تمام مملوکات رعیت را
ملک خود میدانستند کوتاه شد در حق سلاطین
اسلام دست بدعا بوده متفق گشتند و در وقت
سلاطین دهلی شوکتی و حشمتی که براجهای هند
رسید شهرهٔ آفاق است خصوصاً ریاست
جی نگر و جوده پور و آبادی و تعمیر مکانات این
هر دو ریاست یادگار سلوکات سلاطین تیموریه
است و اگر کسی احوال خورش و پوشش و
گذران و مکان راجهای سابق را در پوتهی
های ایشان به بیند و اماکن حال را ملاحظه
نماید خواهد دانست که اماکن ساخته راجه مان سنگه

و راجه جی سنگه بر کلان بر مکانات تعمیر وقت
راجه بکرماجیت و پتهورا بمراتب ترجیح دارد
پس اینهمه رونق بسبب عدل و انصاف
سلاطین عادل است و مصداق این
قول درینوقت ریاست باعدالت و کیاست
سرکار کمپنی انگریز بهادر است که درین
زمان بنابر غربای هندوستان آیهٔ رحمت
الهی است و بفضله تعالی از برکات نیت
حق طویت صاحبان عالیشان و اجرای
آیین معدلت تضمین روزبروز آبادی بلاد
و رفع فساد و عناد بظهور رسیده و میرسد
الحمد لله که این نسخه متبرکه موجز و مختصر
بطریق اخبار خالی از تکلف بعبارت سلیس و

سرع

وسیع الفهم تالیف ندیم الخدمت و ملازم
موروثی عبد القادر خان ابن قاضی القضات
واصل علیخان در بلده محمد اباد عرف
بنارس در سنه ۱۲۴۵ هجری قدسی مطابق
سنه ۱۸۳۰ عیسوی بترتیب رسیده
صورت اختتام
یافت

تاریخ در نظم از روی حساب جمل

از قدرت قادر خرد بخش — این نسخه چو یافت زیب تحریر
من در پی سال او بصد فکر — بودم پس ازین خیال دلگیر
از روی شتاب گفت هاتف
آباد همیشه باد کشمیر

سنه ۱۲۴۵ هجری

48



John Frederick Lewis